تاریخ افغانستان

جلد سوم

نگارش

فصل اول
م. غبار

فصل دوم
علی احمد نعیمی

تاریخ افغانستان

جلد سوم

از ظهور اسلام تا سقوط ط.

نگارش

فصل اول:
م.غبار

فصل دوم:
علی احمد نعیمی

از نشریات انجمن تاریخ

در مطبعه عمومی کابل هزار نسخه طبع شد

دلو ۱۳۳۶

یادداشت

سلسلهٔ تاریخ افغانستان که دو جلد آن مربوط به دوره های قدیم تاحال نشر شده است اساساً جلدهای دیگری هم دارد که قرون متوسط وجدید ومعاصر را در بر میگیرد وقراریکه در مقدمهٔ جلدهای منتشره اشاره شده است در نگارش فصول آنها یکعده از نویسندگان بزرگ مملکت سهم گرفته اند.

انجمن تاریخ قرار نقشهٔ معینه در نظر داشت که فصول واردهٔ مربوط به هر دورهٔ تاریخ مملکت را در جلد مستقل نشر کند ولی چون انتظار وصول همهٔ فصل های یك جلد وقت زیادی میخواست بالاخره چنین فیصله گردید که فصل های وارده را که مدتی است به طبع رسیده شایع کنیم ومن بعد هر فصل را با قید عنوان وجلد مربوطه آن بصورت جزوه منتشر سازیم تا بیجهت نه در طبع آنها تاخیری رخ دهد ونه محیط انتظار طولانی بکشد.

جلد سوم تاریخ افغانستان که از آغاز انتشار دین اسلام شروع وبه غایله تهاجمات چنگیزی خاتمه می یابد شامل چندین فصلی است که عجالتاً دوی آن اینجا به نظر خوانندگان گرامی میرسد. فصل اول مربوط به « ظهور ونفوذ اسلام وعرب در افغانستان » وفصل دوم به اولین دولت اسلامی مملکت یعنی «طاهریان» تعلق دارد. وبقلم نویسندگان بزرگ ومتتبع ښاغلی میر غلام محمدخان غبار وښاغلی علی احمدخان نعیمی که سابقهٔ نظر خاص ایشان در این زمینه ها معلوم است نوشته شده است.

بدین طریق انجمن تاریخ امیدوار است با نشر جزوه ها که در حقیقت هر کدام یکی دو فصلی را احتوا میکند بتدریج تمام دورهٔ تاریخ مملکت مرتب وتکمیل گردد.

احمد علی کهزاد

فهرست عناوین مندرجات

فصل اول

ظهور ونفوذ اسلام وعرب

در افغانستان

از سال ۲۲ تا ۲۰۵ هجری

مضمون	صفحه
خلیفهٔ ثالث رضی‌الله‌عنه وافغانستان (۳۱-۳۲هـ)	

دفاع خراسانیان در مقابل عرب

ولایات شمالی افغانستان وعرب

از ۲۲-۱۲۹هجری

ولایات غربی خراسان وعرب

از ۲۳ تا ۱۳۰ هجری

مضمون | صفحه

مضمون — صفحه

فصل دوهم

طاهریان

مضمون	صفحه

بسمه تعالی وتقدس

فصل اول

ظهور ونفوذ اسلام وعرب

در افغانستان

سالهای ۲۲ - ۲۰۵ هجری

اسم خراسان : قبلاً باید دانست چنانچه نام قدیم و ما قبل دورهٔ اسلامی افغانستان « آریانا » بود ' در دورهٔ اسلام از قرون اولیهٔ هجری تاقرن سیزدهم نام خراسان در عوض آریانا اطلاق و استعمال گردیده است یکنفر مؤرخ ارمنی « مؤسس خورنی » در قرن (۴ ـ ۵ مسیحی) میگوید : « . . . آریان از سوی باختر مادا و پارس است و تا هندوستان گسترده است . . . و یازده ناحیه دارد . . . کتاب مقدس تمام آریان را نام پارتیا داده است گمانم بسبب قلمرویست که بدست پارتها بود این ناحیه را ایرانیان « خراسان » مینامند یعنی شرقی . . . » (۱)

مؤرخین دورهٔ اسلام نیز کلمهٔ خراسان را که مرکب از «خر» و «آسان» است درهمین معنی مشرق گرفته ' و خر را آفتاب و آسان را مکان شی

---

(۱) کتاب احوال و اشعار رودکی تالیف سعید نفیسی طبع طهران سال ۱۳۱۰ جلد اول ص ۱۵۰ بنقل از :

Geographie de Moise de Corène Venise 1881 p. 55

دانسته و لهذا هردو را بهٔ مطلع الشمس ترجمه کرده اند (۱) .

نویسندگان وشعراء افغانستان کلمهٔ مشرق و سلطان مشرق را در مورد افغانستان و پادشاهان افغانی استعمال (۲) و مؤرخین مغرب زمین نیز اسم خراسان‌را بمفهوم سرزمین مشرق شناخته اند، یکی ازینها میگوید که کلمهٔ خراسان در فارسی قدیم بمعنی مشرق آمده است (۳) .

در هر حال چنین معلوم میشود که کلمهٔ خراسان بسیار قدیمی نبوده ، و بیشتر در دورهٔ ساسانیان فارس بوجود آمده ، ودر مورد افغانستان که درمشرق کشور شان افتاده بود استعمال گردیده است . بعدها در دورهٔ اسلام این نام از عهد بلاذری (قرن ۳ هجری) تا عصر سیزده هجری در معنی خاصش به ولایات شمالی و شمالغربی افغانستان (٤) ودر معنی عام آن به کل کشور افغانستان اطلاق (٥) وسلاطین افغانی بعنوان پادشاهان خراسان ذکر گردیده‌اند (٦)

---

(۱) مثلاً ابوالفدا مؤرخ قرن هشت هجری ، تقویم البلدان طبع پاریس سال ۱۸٤۰ عنوان خراسان و غیره .

(۲) نویسنده گمنام قرن چهار هجری ، حدودالعالم من المشرق الى المغرب طبع عکسی [illegible] ص ۳۷ و عروضی سمرقندی نویسنده قرن ششم هجری ، چهار مقاله طبع [illegible] سال ۱۹۲۷ ص ۳ و یا [illegible] در قصیده :

آیا [illegible] خسروان [illegible] خسرو مشرق [illegible]

(۳) لوسترانج ، کتاب اراضی خلافت شرقیه فصل خراسان .

(٤) مثلاً بلاذری مؤرخ قرن سوم هجری فتوح البلدان طبع [illegible]

(٥) [illegible]

[illegible] کابل ص ٦۷ ـ ٦۸ ـ ۷۰ وغیره .

(٦) ناصر خسرو نویسندهٔ قرن پنج هجری [illegible]

[illegible] نویسندهٔ قرن چهار هجری ، تاریخ [illegible]

گردیزی (قرن ٥) زین الاخبار طبع برلین ۱۹۲۸ ص [illegible]

ابوالفضل بیهقی طبع کلکته [illegible]

حبیب‌السیر طبع بمبئی ۱۲۷۳ [illegible]

طبع هند ص ۷٤ ـ ۲۷٥ [illegible]

۱۲۱ ـ ۱۲۲ ـ ۲۰۳ ـ ۲۰۱ ـ ۲٤ ـ ۷۷ .

تا آنکه در طی قرون کثیره اسم افغان و افغانستان بمیان آمده و بالاخره در قرن سیزده هجری جای اسم خراسان را اشغال نمود .

اوضاع افغانستان مقارن ظهور اسلام

مقارن ظهور اسلام یعنی قرن هفت میلادی اوضاع کشور خراسان مثلا شی وپریشان واز حیث ماده ومعنی دوچاربحران بزرگ اجتماعی بود. مثلاً ازپهلوی دین که عامل قوی وحدت جامعه است ، از نه قرن باینطرف خراسان گرفتار تفرقه وتشتت وبعلاوۀ دیانت قدیم زرتشتی ، معروض سیلاب خمار آور دین بودائی گردیده بود ، درصفحات شمال هندوکش درخطی که ازبلخ تا قندهار ممتد شود درغرب آن دیانت زرتشتی ، ودرشرقش دیانت بودائی مروج ، واین دین اخری ازقرن دوم قبل المیلاد رو بعروج سیر ، وآئین زرتشت را قدم بقدم در صفحات شمال ووادیهای هیرمند عقب زده میرفت. آئین برهمنی نیزبتدریج پیشرفته واینك درصفحات جنوبی هندوکوه معابداو بامعابد بودائی همسری مینمود. طریقه های شیوائی درصفحات جنوب هندوکش (ازقرن اول مسیحی) وآفتاب پرستی (کیش مترا) کهجزئی از آتش پرستی یادگار اویستا بود درزمین داور ونقاط مختلفه مملکت (تاقرن نهم عیسوی) و همچنان طرق مختلفۀ هندوئی در زابل وکابل ، ننگنهار ولغمان وپاختیا وسواحل راست رودخانه سند رواج ، هریك معابد معینی در آنجاها داشتند ، طریقه نسطوری عیسوی هم از قرن چهار تا شش مسیحی درولایت های طوس ، مرو ، هرات وغزنی قدم نهاده بود . (۱)

معابد عظیم این مذاهب ازقبیل معبد نوبهار بودائی بلخ ، معبد "زور" آفتاب پرستی زمین داور ، معبد "آورونای" آفتاب پرستی کاپیسا ، معبد "سوبهاری" برهمنی

---

(۱) نستوریان نام بطریق قسطنطنیه بود که ادعا میکرد حضرت عیسی د ووجود روحانی وجسمانی داشت. عقیده اوبعدها دراطراف موصل ، ملیبوسو؟ به نشر گردید ، ودرقرن شش مسیحی درنواحی ولایت مرو وهرات وغزنی رسیده بود ، پیروان این عقیده نستوریها گفته میشدند .

کوتل خیرخانه کابل ، ومعبدهندوئی سکاوند لوگر درصفحات تاریخ افغانستان مشهور اند .

جامعه افغانستان آنروز از حیث زبان نیز کمتر از تعدد مذاهب مختلفه گرفتار تشتت وپراکندگی نبود ، چونکه ساختمان جغرافیائی مملکت بواسطه جبال شامخهٔ کشور را در صفحات و وادیهای متعدده منقسم وهر وادی وولایتی در تحت تأثیر آب و هوا بعدم اختلاط و ارتباط کافی با ولایات سائره ، بعلت صعوبت وعدم شوارع وراهها دارای زبان ویا لهجهٔ خاصی گردیده بود ، بحدیکه مقارن ظهور اسلام السنه بسیاری درتمام کشور رائج بود از قبیل : دری ، تخاری ، سانسکریت ویراکریت هاپش ، هروی ، سگزی ، زاولی وده الهجه دیگر .

حالت سیاسی واقتصادی کشور نیز با اختلافات امور ذوقی ملت یعنی دین وزبان یکسان بود . در صفحات غرب وقسما شمال مملکت از قرن شش مسیحی (٥٦٥-٥) تسلط ساسانیان ، واز همان وقت در ولایت آریوزه ووسیع تخارستان نفوذ تورکان غربی پهن بوده و صفحات جنوبی هندوکش تا حدود هرمند مستقل ، و ولایات جنوب و شرق شمال بشکل ملوک الطوائفی بسر میبردند و اسلاف شاهان هندو [illegible] از رودسند عبور میکردند ، در قرن هفت مسیحی مابین چینی ها وتورکان غربی آتش جنگ مشتعل ودر نتیجه تورکها مغلوب ودر ماوراالنهر تحت حمایت چینی ها قرار گرفتند متصرفات ایشان نیز در سواحل جیحون یعنی تخارستان بدست چینی ها افتاد ، ولی متعاقبا در داخله کشور چین انقلاباتی واقع و لهذا سیطره ونفوذ مستقیم ایشان در ساحل جیحون دوامی نکرد .

اقتصاد کشور باچنین اوضاع اداری وسیاسی البته نمیتوانست ترقی احراز کند ، چونکه مرکزیت معدوم و لهذا قوه مدافعه اقتصادی کشور [illegible] بالطبع

صنعت، علم، مدنیت و اخلاق فاضله نیز رو به انحطاط سیر می نمود.

باین ترتیب ما می بینیم که اوضاع اجتماعی افغانستان مقارن ظهور اسلام بحرانی و مملکت از نظر ماده و روح مستعد انحلال بوده، و چندین نسل ملت یکی پی دیگری درزیر این شرایط نامساعد اجتماعی بدنیا آمده و میگذشتند. معهذا بقاء ملت مرهون تهذیب و تمدن قدیم و خاطرهٔ عظمت و مفاخر گذشتهٔ خراسان بود که هنوز مثل مشعلی درشب های تار فروزان، و قوم را به اعادهٔ انجاه و جلال از دست رفته امید وار میداشت، و همین آتش بود که ایشانرا درماضی ومنجراهای هخامنشی و یونانی و هندی را هنمائی کرده بود.

ولی وقت عبور میکرد و آفات اجتماعی قوت میگرفت و اینک نفوذ اجانب از چهار جهت وحدت اداری وشرکت منافع را ازبین برده، وسیستم بوداو برهمنی آئین زرتشتی را که مبنی بر روح عمل و جدال باشر بود زیر سایه نشه آور خویش فرا گرفته بود، چنانچه میدانیم برهمنی پر ازشرك وبت پرستی وفاقد هر نوع مساوات حقوقی بوده، ودین بودائی نیز اصلاً بیشتر دین نظری بود تا عملی وانگهی تحریفاً با اصول سائر ادیان باطله مخلوط شده بود، لهذا هیچ اتفاقا این ادیان باروح اجتماعی افغانستان ملایمت و موافقت، و بار شد سیاسی مملکت مساعدت نمیکرد درحالیکه همیشه ادیان مخصوصاً در انعهود درزندگی اجتماعی ملل تأثیر بزرگترینی را دارا بود از همین جا است که در قرن هفتم میلادی کشور خراسان محتاج یك انقلاب عظیم اجتماعی بود تا بتواند تمام مفاسد اخلاقی و اختلافات سیاسی ومذهبی ومغایر تهانی نصب العین مادی ومعنوی قوم را از بین برده، وبجایش روح واحد و زندهٔ در مملکت ایجاد نماید. وگرچه زمینه برای قبول چنین انقلابی مساعد بود، اما هنوز محرك چنین انقلابی بزرگ مفقود، و ظهورش بنظر مستبعد می آمد، تنها درین میانه دین اسلام میتوانست چنین وظیفه سنگینی را در خراسان ایفا نماید، در حالیکه ادیان

اقلیم وطبع جنگجوی ملت در مقابل پیشرفت این دین نوین هم موانع بزرگی
ایجاد میکرد ، زیرا تا شرین اسلام سرنیزه وتبلیغ را توأم پیش میکردند ، و
خراسانیان خو نکرده بودند بدینی جدید آنهم درسایهٔ شمشیر بهپذیرند به همین سبب
تعمیم اسلامیت درین کشور نه قرنی بلکه قرنها بتأخیر افتاد معهذا نشر دین اسلام
درافغانستان سبب بزرگ وحدت وترقی وسعادت قوم افغانستان درآینده گردید.

درهرحال اینوقت حالات اجتماعی ممالك همسایه خراسان وحتی دنیاء معلوم
نیز چندان بهتری نسبت با فغانستان نداشت درسمرقند وبخارا ، ختن و چین
دیانت بودائی خیمه زده ، وپادشاه چین خودش رامعبود ، وسلطنتش را آسمانی
میدانست ، دین زرتشتی و کشور فارس را نفوذ آئین مزدکی خلل دار کرده
دولت خود سر ، امراء مستقل ومستبد و اهالی گرفتار ظلم وستم بودند . اروپا
وهم گرفتار جهالات عمومیه ، قساوت کلیسا ، مظالم وخانه جنگی امراء بوده
امپراطوری روم شرقی از آستانهٔ قسطنطنیه تا اوقیانوس اطلس سوای تجمل
ظاهری چیزی درهست نداشت ، واروپای شمالی وغربی زیر دست وپای اقوام
نیمه وحشی می طپید ، اسپانیا درچنگال [illegible] ظلم وبیدادی خود [illegible]
وایطالیا جلال و جبروت روم قدیم را از کف داده بود ، خلاصه تمام عالم اروپا
در ظلم وانظلام گرفتار ، ودیانت که قبلاً درسرنوشت اجتماع وقعت بزرگی
داشت ، آلوده [illegible] از تعصب [illegible]
[illegible]
برده فروشی [illegible]
مردم از ظلم و انظلام بجان رسیده [illegible] رهبانیت [illegible] پناه میبردند [illegible]
پناه گاهی نمییافتند [illegible]
و اسارت با خالق را بخلق و با مظلوم را بستمگاران [illegible]
ادیان اگر اصلاً نبود تقریباً نقطه مقابل ومخالف عقل و فطرت قرار گرفته

یهودیها مادی صرف و عیسوی ها لاهوتی صرف شده بودند .

در چنین وقتی بود که دین اسلام در گوشه از آسیا ظهور و ارکان اجتماعی ملل گیتی را تکان سختی داده شاهراه جدیدی پیش پای نوع انسان باز کرد .

ظهور اسلام در عربستان

آنوقت در جزیره نمای خشك و خالی عربستان هشت ، نه ملیون نفوسی زندگی میکرد که بشکل کوچی وبدوی ، محروم از حرف ، صنایع ، و تجارت و فاقد احساس ملیت و وطنیت بوده دین بت پرستی و عصبیت خانواده و قبیله داشتند وبس . معهذا تأثیر اقلیم وآب وهوا با عدم مرکزیت و اداره ایشان را آزاد ، شجاع ، باحمیت و جوا نمرد بار آورده ، و بعلاوه زبانی وسیع وحیرت انگیز داشتند ، لهذا اینها در امور جنگ و ادب هر دو استعداد ترقی شایانی دارا بودند . در چنین مملکتی حضرت پیغمبر اسلام علیه‌الصلواة والسلام ظهور و دین رزین جدیدی برای بشریت آورد . اساس این دین متین توحید خالص و عدل و احسان بمردم ، و عباداتش کوتاه و مفید بود ، عقاید اسلام با اصول و قواعد طبیعی موافق ، و در تسویه اخلاق مساعد ، و برای ترقی و تمدن بشری مانع نی بلکه مشوق و مقوی بشمار میرفت . اسلام که یکمذهب روشن وساده عالی و قابل فهم همه مردم بود ، در پیروان خودش تساهل مذهبی ایجاد ، و در ترویج دین تنها شمشیر نی بلکه تبلیغ را نیز اهمیت میداد و مغلوبین را در اختیار دین آزاد میگذاشت ؛ با آنکه اسلام از شهوات بیشتر جلو گیری کرده ، و برای منهیات احکامات امتناعی سختی داشت ؛ معهذا از هر دینی زیادتر توانائی آنرا داشت که از ملل مختلفه و نژاد های متباینه ملتی واحد تشکیل کند . اسلام هر که را مسلمان میشد با سائر مسلمین برادر قبول میکرد :- انما المومنون اخوة . و [illegible]

واذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل . همچنین عصبیت و امتیاز را لغو و شرف را در عمل و قول پاك و مفید میدانست : ـ ان اکرمکم عندالله اتقاکم پیغمبر اسلام درخطبه حجة الوداع فرمود : ـ یا ایها الناس ان الله اذهب عنکم نخوة الجاهلیه وفخرها بالاباء کلکم لادم و آدم من تراب لیس لعربی علی عجمی فضل الا بالتقوی. اسلام حمایت غلام ، حفظ حقوق زنان ، انفاق به مساکین و خدمت به مردم را امر ، و ارتکاب زنا ، قتل دزدی ، دروغ ، خیانت ، قمار ، خمر ووعده خلافی را نهی ، و بسعی و عمل توصیه مینمود . اسلام بر خلاف مذاهب آنوقت که تعالیم مخوف آنها خضوع را در قلوب پیروان شان مستولی میساخت ، مردم را از راه تفکر وتعقل بقبول ایمان و امیداشت چنانچه میگفت :

ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار لآیات لاولی الالباب . الذین یذکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السموات والارض ربنا ما خلقت هذا باطلا . ویا : ـ قل انظروا ماذا فی السموات والارض . قرآن چنانچه بعلم و حکمت توصیه میکند برهان را مقام شامخی میدهد و حتی مشرکین را بواسطه نداشتن برهان توبیخ میکند چنانکه میگوید : ـ ام اتخذوا من دونه آلهة قل هاتوا برهانکم . دین اسلام [illegible] عقل و فطرت انسانی در نظر جلوه میکند [illegible] مادی و [illegible] روحانی [illegible] فلسفه فنا [illegible] مردم را [illegible] میگوید : ـ قل من حرم زینة الله التی اخرج لعباده والطیبات من الرزق قل هی للذین آمنوا فی الحیاة الدنیا [illegible]
کذالک نفصل الآیات لقوم یعلمون [illegible]

جدا کیالهنی یلکه یکی، وغافل وخطا کار رادر دنیا، بدبخت‌دراخرت هم میداند
چنانچه میگوید: — و من کـان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی واضل سبیلاً
و یا: — لهم البشر ی فی الحیوة الد نیا و فی الا خرة لا تبد یل لـکلما ت الله
ذالک هوالفوز العظیم. ویا: — لهم فی‌الدنیا خزی و لهم فی الاخر ة عذاب عظیم.
اسلام پیروان خودش را برای تبلیغ مردم براه راست وامتناع از بدیها، وایمان
بخداامامور میکند: — کنتم خیر امته اخرجت للناس تأمرون باالمعروف وتنهون
عن‌المنکر وتوء منون باالله. بطور اختصار توان گفت دین اسلام را جع به
عبادات، اخلاق، حقوق، جزاء واجتماع یعنی حقوق جسم وروح و مصا لح دنیا
وآخرت قوانین مکملی دارد.

اینست که‌دین‌اسلام باچنین‌اصول‌محکم درقرن هفت‌مسیحی‌ظهور،ودر کمترین
مدتی دارای پیروان صمیمی وجد ی گردیده، اردوی جسور وفدا کار و مطیع
وافسران زبردست ولایق‌او درسایهٔ‌عشق به‌دین، علو نصب‌العین، ایثار وفدا کاری
عدالت و احسان، احترام و آزادی بمعابد و ادیان ورسوم، حسن تدبیردرامور
کشوری و ایفاء بعهود، بسرعت حیرت بخشی ارکان امپرا طوریهای روم‌شرقی
وفارس‌رامنهدم وبرای پیشرفت اصول وسیادت اسلام ازشرق تاغرب جهان‌صحنهٔ
وسیع وعظیمی‌باز کرد، بطوریکه درمدت کمتر ازقرنی ازسواحل اوقیانوس اطلس
تاکناره های سند واز ابشارهای نیل تادریای قزوین بیرق‌اسلام در بلادمختلفه
جهان در اهتزاز آمد، البته اینفتوحات عظیمه مرهون صلابت عسکر یه وقوای
روحیهٔ مسلمین است، ولی نشر دیانت اسلامیه بیشتر از سر نیزه ممنون تشویق،
تقریر وتبلیغ پیروان اسلام میباشد، زیرا مردم اعمال و اخلاق حسنهٔ اینها را
که نمایندهٔ دین اسلام بود دیده وبقبول دین جدید حاضر شد ند. ملل مسیحی
بجهتی دین اسلام پذیرفتند که حکام اسلامی را عادلتر از حکام خود شان
ومذهب اسلامرا روشن تر ازمذاهب قدیمه خود ها یافتند، بعدها تورک ومغل نیز

بهمین علت دین اسلام قبول کردند ، در حالیکه فاتح ممالک اسلامی شمرده میشدند، ونشر اسلامیت در چین بدون حمله نظامی، بهترین دلیل رجحان مذهب اسلام نسبت بادیان قدیمه محسوب است .

در هرحال سیلاب این فتوحات مادی ومعنوی عرب ـ که در طول یك قرن بادوصد هزار عسکر ویکهزار ودوصد کشتی از سواحل بحیرهٔ خزر وسیاه تا بحر عرب وعمان وازسواحل غربی اسپانیا تافرغانه زمین امتدادیافته، وجزائر مدیترانه رازیر کرده بود ـ فقط این درمقابل دیوار های سر بفلك کشیدهٔ جبال هندوکش وقلب افغانستان بود که متوقف گردید تاآنکه اولاد این کشور خود این سد را از بین بر داشته و دین اسلام را نه تنها تا دریای سند بلکه تا اقاصی مملکت هندوستان انتشار وازین راه هم بخود وهم بدیگران خدمت بزرگی انجام دادند

عرب در همسایگی افغانستان

حضرت پیغمبر آخرالزمان: چنانچه میدانیم حضرت پیغمبر اولی العزم اسلام علیه الصلواة والسلام دردوشنبه ۱۲ ربیع الاول مساوی ۱۷ اپریل سال ۵۷۰ مسیحی درشهر مکه بین قبیلهٔ قریش بدنیا آمد، این قبیله لهجهٔ فصیحتر واعتباری بیشتر درمیان قبائل حجاز داشته، وخاندان حضرت پیغمبر ازبرجسته ترین خانواده های قریش محسوب بود، قصی یکی ازاجداد حضرت پیغمبر ملك وامير، وهاشم فقراء مکه را در قحط غلا نان میداد، عبدالمطلب هم ازین شهر در برابر هجوم حبشی ها مردانهٔ دفاع کرد

پدر پیغمبر اکرم قبل از تولد حضرت او وفات کرده بود ، وآنحضرت بعد از تولد خودش یك خانه، یك کنیز حبشی «ام ایمن» پنج اشتر، یك گله گوسفند بمیراث گرفت، پیغمبر اکرم هنوز شش سال داشت که مادرش «آمنه» ازدنیا گذشت «حلیمه» دایهٔ آنحضرت تا سن پنج اورا در بین عشیرهٔ بنی سعد پرورش میکرد

ودرسن شش این وظیفه‌را «ام ایمن» قبول کرد، حضرت پیغمبر هشت‌سال داشت که جدش عبدالمطلب فوت، وعمش ابوطالب به‌پرستاری او مشغول شد، در سن ۱۲ پیغمبر اکرم در معیت عم سفری باستقامت شام نمود، ودر سن ۲۵ با «خدیجه کبری رضی‌الله عنها» ازدواج فرمود، عرب حضرت پیغمبر را نظر بمعالی اخلاقی که‌داشت «امین» لقب دادند، وپیغمبر اکرم درسن ۳۵ قریش را به تعمیر مجدد کعبه تشویق نمود.

حضرت‌محمدعلیه‌السلام‌درسن چهل‌وحی والهام پیغمبری گرفتند، ودردوشنبه ۱۷ رمضان ۶۱۱ مسیحی در کوه «حرا» آیه اقراء باسم ربك ... نازل شد، نبوت حضرت پیغمبر راخدیجه کبری، ابو بکر صدیق، وعلی ابن ابو طالب رضی الله عنهم به ترتیب تصدیق کردند، وبعد از نزول ایه فاصدع ... حضرت پیغمبر دعوت باسلام را علنی‌ساخت درحالیکه قبلاً درخفا صورت میگرفت، اینوقت تعداد مسلمین به‌چهل نفر رسیده وعمر «خطاب» و «حمزه» عم حضرت پیغمبر رضی‌الله‌عنهما، ازمشاهیر ایشان بود، البته قبیله قریش به‌مخالفت برخاستند ولی‌خاندان هاشم وعبدالمطلب در مقابل دفاع میکردند. در سال ۱۳ بعثت، هجرت پیغمبری از مکه به‌مدینه واقع، واین سال که با ۶۲۲ مسیحی مساوی بود مبدأ و رأس تاریخ ملل مسلمان‌قرار گرفت.

جنگ «بدر» و «احد» ازجنگهای‌مشهورپیغمبر اکرم بامخالفین‌است، ودرسال‌دوم هجرت‌قبلهٔ مسلمین ازبیت‌المقدس بکعبه تبدیل، ودر سال ششم صلح «حدیبیه» وار سال نامه های آن حضرت به هرقل ـ روم وکسری ـ فارس و نجاشی ـ حبشه درخارج وامراء یمامه وبحرین وغسانی درداخل جزیره نمای عربستان محتوی دعوت بدین اسلام، ودرسال هفتم‌قلاع چندی ازخیبر مفتوح، و سه‌هزار عسکر اسلام زیر قیادت زیدبن حارثه باستقامت شام سوق‌گردید، گویا ازهمین‌وقت برای تعمیم اسلام وازبین بردن امپراطوریهای‌بزرگ دنیا اقدام شد

خالد بن ولید نیز درهمین موفقیات شهرت عسکری خودش را حاصل کرد. درسال نهم رومیان درحدود فلسطین حاضری جنگ دیدند وحضرت پیغمبر بطرف شام حرکت ومر تبوك قرار داد مصالحه رابامر دم آنجا امضا کرد. خالد بن ولید ازهمین جانب دومة الجندل اعزام و امیر آنجارا اسیر نمود. درسال ده هجری پیغمبر اکرم مکه رافتح، وبا ۱۲٤ هزار نفر مراسم حج ادا نمودند. ودر سال یازده مجدداً در صدد موفقیات بشام شدند، ولی اردو هنوز حرکت نکرده بود که حضرت پیغمبر اکرم درمنتصف ربیع الاول بعمر ۶۳ چشم ازجهان پوشید. عایشه صدیقه زوجه پیغمبر اکرم درتعزیهٔ آنحضرت میگفت: دریغ ازپیغمبریکه فقر برغنا اختیار کرد ودین پروریکه از غم امت شبی دربستررا حت آرام نغنود، اودر مضمار به بالفس ازمیدان صبر و تحمل فرار نکرد، وچشمش بمنهیات میل نه نمود، باوجود کثرت اضرار اعدا گرد ملال بروی با اقبال وی ننشست، ودر اعدام بررخ هیچ فقیر بی نوال نه بست، دندانش بسنگ دشمن، وسرش بعصای حوادث روزگار شکسته گردید، وشکم وی در دوروز پیاپی از نان جوینی سیر نشد و صلی الله علیه وسلم.

خلیفهٔ اول رضی الله عنه: بعد از فوت حضرت پیغمبر اکرم در سر جانشینی آنحضرت میان عربها اختلاف پیدا، وبدو دسته تقسیم شدند، یکدسته خلافترا حق امیرالمومنین علی ابن ابیطالب پسر عم و داماد حضرت پیغمبر میدانستند، ودستهٔ دیگر میراث را در خلافت نمی پسندیدند. درهر حال بین هردو دسته مخالفت شروع، ومیتوان گفت ازهمین وقت تخم نفاق بین مسلمین کاشته شد، گرچه عجالتاً لیاقت و کفایت امیرالمومنین ابوبکر صدیق وامیر المومنین عمر خطاب ازبسط این نفاق جلوگیری نمود، ولی در آینده نزدیکی آن تخم سر کشیده وشخصین اموی کار را بشهادت امیرالمومنین خلیفه راشد عثمان، وخود ها به تأسیس خلافت میراثی پرداختند، ولی اتفاقها در آخر منازعه و سلطنت منصب

بنی‌امیه را ازبین بردند.در هرحال در عهد حضرت ابوبکر صدیق جانشین پیغمبر اکرم - که روزی پنجدرهم‌ازخزانه ملت معاش میگرفت وبعد از مرگش اشتری ویکدست لباس‌مندرس‌ وغلامی‌بمیراث گذاشت.سیاست پیغمبری تعقیب وبلافاصله موفقیات عسکری برعلیه هردو امپراطوری روم شرقی وفارس شروع گردید عساکر عرب برای بار اول زیر قوماندانی « مثنی بن حارثه » و خالدبن ولید درجبهه شمالمشرق بالشکر فارس درسرحد عراق‌عرب مقابل ، ودوبار فارسیهارا مغلوب نمودند، فارسی‌ها مکرراً بجنگ مبادرت کردند ولی بازهم مغلوب ودر سیزده ماه بیشترین حصص عراق عرب‌را ازدست دادند، جنگهای: لیس ، حیره ، انبار وعین‌التمر از حروب مشهوره مذکوراست .

همچنین قوماندان مشهور عرب خالد بن ولید درعهد ابوبکر صدیق رض بجنگ بازنطینی ها متوجه شد؛اردوی رومی؛ فرات حد فاصل طرفین را عبور واز طرف اعراب نصرانی تقویه گردید ، معهذا از طرف خالد مغلوب و منهزم گردیدند ، هراکلیس (هرقل) مجبورشد خودش‌از قسطنطنیه بشام آمده‌واردوی دوصدو چهلهزاری تشکیل کند. این اردوی بزرگ در « یرموك » باسی‌هزار عسکر عرب مقابل شد؛ ولی ازطرف قوماندان اسلام که عساکرش‌را درمربع های نظامی منقسم کرده بود مغلوب وبعد از دادن صد هزار کشته فرار کردند . اینجنگ مشهور دلیل دیگری بود بر تأثیر معنوی عقیده وایمان وایثار و فداکاری در جنگ مادی و غلبه بر اخلاق مشوش وتذبذب عقیده وظلم وانظلام . آری‌عرب آنروز نصب‌العین عالی، وحدت نظر، حس فداکاری ولهذا روحیه قوی داشته وبرعکس طرف آنها ازمدتها با دیانتمداران مغرض ، حکومات ستمکار، امرای عیاش وتنبل‌وظالم بسر برده، فاقد قوای معنوی وآرامش مادی بودند ، عساکر بزور تازیانه وپول درمیدان حرب سوق میشد، پس غلبهٔ اولی بردومی امری طبیعی،

خلیفه ثانی: بعد از فوت امیرالمومنین ابو بکر صدیق رض، امیرالمومنین عمرخطاب رض خلیفه شد، واودر عقل و کفایت مثل خلیفهٔ اول بوده، سوای اعلاء کلمه توحید مطلبی نداشت؛ این خلیفه اسلام که بزرگترین فرمانروایان جهان بود لباس خود شرا پینه میزد و شبهارا روی صفهٔ مسجد بافقراء یکجا میخوابید، رفتار او در بیت المقدس نمونه از دها وذکا ومعالی اخلاق بشر بود بلاشك امیرالمومنین عمر ابن الخطاب رض درامور کشور وجنگ و عدل وداد مرد بزرگی در تاریخ عالم است.

درهرحال خلیفه ثانی رض نقشه خلیفه اول رض را بحرارت تمام تعقیب نمود در جبهه شرق قوماندان عرب ابو عبیده بن مسعود ثقفی قوای مدافع فارس وقوماندان آنها را مغلوب واسیر، ومتعاقباً نرسی افسر دیگر فارسی را در نواح دکسکره منهزم گردانید. رستم فرخزاد سپه سالار فارس قطعات تقویه بمدد نرسی اعزام کرد، ولی او نیز از ابوعبیده شکست خورد؛ دولت فارس اردوی دیگری زیر قیادت بهمن جادو برای جلوگیری از پیشرفت عرب سوق نمود وجادو در کنارهٔ فرات به تعبیه پرداخت؛ ابوعبیده نهر را عبور و به جنگ سعی اقدام کرد؛ عرب چهار هزار کشته درمیدان جنگ گذاشته و مغلوباً نهر فرات را عبور وجادو به مدائن باز گشت.

ولی سال دیگر سنه ۱۴ هجری مثنی قوماندان عرب که موضع لیس را قرارگاه اتخاذ کرده بود از طرف جریر بن عبدالله قوماندان جدید واعراب دارالخلافه تقویه گردید؛ مهران افسر فارسی در رزمگاه «نخیله» بمقابل جریر سرش را باخته واردوی او متفرق گردید؛ عرب این روز را «یوم الاعشار» خواندند. مثنی بعد ازین بازار بغداد را (که آنوقت دهکدهٔ بیش نبود) تاراج نمود؛ یزدگرد پادشاه فارس سپه سالار رستم فرخ زاد را با شصت هزار عسکر و فیلهای متعدد بجنگ عرب اعزام نمود. خلیفهٔ ثانی رض نیز قطعات مهم تقویه با قوماندان جدیدی

«سعد وقاص» در اوائل سنه ۱۵ در محاذ شرق کسیل نمود، اردوی عرب که ازسی هزار نفر تجاوز نمیکرد موضع «قادسیه» را منطقه حرب اتخاذ کردند ودر جنگی که بین طرفین واقع شد رستم سپه‌سالار کشته و اردوی فارس ذخائر وعلم منسوب به کاویانی‌را بامقتول بسیاری ازدست داده فرار کردند، قوماندان عرب‌ازین‌بعد فرات‌رابیجسر عبوروباستقامت پایتخت فارس‌مارش‌نمود، یزدگرد دل ازدست داده وبه«حلوان» عقب‌نشست، امامهران رازی در«جاولا» وقسماً عساکر شکست خورده‌قادسیه در«تکریت» موقع گرفتند، سعد وقاص بعد از اشغال مرکز در ششماه حصارجلولا‌را بواسطه برادر زاده خودش هاشم و۱۲ هزار عسکراشغال و همچنین تکریت و موصل را بواسطه عبدالله معتمر فتح نمود، و شروان نیز درهمین سال ۱۵ هجری مسخر گردید. اما یزدگرد از استماع سقوط پایتختش بلادرنگ از حلوان به‌ری فرار کرد. عرب‌ها در سال ۱۷ هجری «اهواز» رااشغال، و ابوهریره قوماندان اعزامی دارالخلافه هرمزوتسترراً بصلح تحویل گرفته متعاقباً سوس فتح، و شهر جدید کوفه از طرف سعد وقاص اعمار و بحیث قرارگاه عمومی عرب اتخاذ شد. درسال ۲۱ یزدگرد اردوی عظیمی تشکیل وفیروزان قوماندان خودش را در نهاوند مامور نمود، زیرا او از عزل سعد و قاص در سال ۲۰ مجدداً امیدوار بفتح شده بود. سپه‌سالار جدید عرب نعمان بن مقرن که بواسطه عبدالله پسر خلیفه اسلام تقویه شده بود به نهاوند عسکر کشید ودر جنگ سه روزه باآنکه نعمان شخصاً درمیدان حرب کشته شد، اردوی عرب لشکر فارس را درهم شکسته وفیروزان راباده هزار عساکرش درروز مکاه بکشتند، واینفتح «فتح الفتوح» خوانده شد. حذیفة بن الیمان جانشین نعمان گردید، ومتعاقباً دینوروهمدان بصلح مفتوح ویزدگرد باصفهان واز آنجا در کشور خراسان پناهنده شد. اصفهان نیز بسعی عبدالله بن عبان مسخر، و در سنه ۲۲ هآذربایجان بهمت «مغیره» کشاده گردید.

نعیم بن مقرن افسر عرب همدان باغی را مجدداً تنبیه، و خط ری، قومس ودامغان را تامین نمود، والی مازندران و اهالی طبرستان نیز با عرب‌ها مفاهمه ودر نتیجه تادیه خراج پذیرفتند، وباین ترتیب در عرصه چند سالی کاخ بلند آوازه امپراطوری ساسانی با طراقه هولناکی از پا در آمد.

تصادم عرب با افغانستان. ۲۲ـ۲۳ هجری چنانچه دیدیم از سال ۱۲ تا ۲۲ هجری در مدت ده دوازده سال بیرق فتوحات عسکری بی‌نظیر عرب در مشرق جزیره عربستان فراز مداین پای تخت امپراطوری چندین قرنه ساسانی ودر شمال عربستان بالای دمشق الشام مرکز آسیائی هفت قرنه امپراطوری روم شرقی ودر غرب عربستان در کشور مصر ونوبه در اهتزاز آمد. ولی هنوز طوفان این فتوحات حیرت انگیز در جهات ثلاثه مشغول پیشرفت بوده، و قوماندانهای نامور عرب یکی پی دیگری بلاد مشهوره دنیای آنروز را میکشودند. منجمله عساکر فاتح عرب که سر تاسر کشور فارس را استیلا ویزدگرد ساسانی را تعقیب میکردند باستقامت افغانستان مارش نمودند. درینوقت ولایات غرب وشمال مملکت که زیر تسلط یکعده دولت ساسانی وترکان غربی وبعدها تونجیش بسر میبرد، دارای ولایات متعدد وتشکیلات مختلفه بود، ودر نواح مذکوره حکام و امراء محلی افغانستان بحیث حکمرانان بومی وتحت الاطاعه خارجی مازندگی داشتند. این حکام و اهالی از تسلط اجانب دل خوش نداشته وبرای رهائی خودشان از نفوذ ساسانی، ترکی وچینی منتظر وقت مساعد بودند، زیرا به تنهائی نمیتوانستند با دشمنان بزرگ ومتعدد مقابله کنند. درچنین وقتی دولت ساسانی زیر هجوم عرب قرار گرفت وخراسانیان از دور میدان نبرد را تماشا میکردند بالاخره یزدگرد مغلوب ودر سال ۲۲ هجری بخراسان پناهنده شد ولی خراسانیان چهره موافق نشان ندادند واو مجبور شد از مرو به ماوراء جیحون بکشد واز ترکان فرغنه زمین استمداد

کنند . بیست هزار عسکر تازه‌دم عرب بقوماندانی احنف بن قیس از بصره و کوفه بغرض تعقیب یزدگرد در شمال مشرق فارس راه می پیمود و اینها برای بار اول از راه طبسین و بقول مورخین عرب دروازه خراسان وارد سر زمین خراسان گردیده تامرو پیشرفتند یزدگرد نیز باکومکیان ترک از آنطرف جیحون بمقابله پیش آمدند خراسانیان در حین عبور لشکر عرب از خاک خودشان سعی کردند بدون ضرورت دست بخون مهمان نو وارد نیالایند و بگذارند ریشه ساسانی دشمن مشترک هر دو قطع گردد . همین طور هم شد و احنف سه هزار نفر پیشدار یزدگرد را در جنگ مرو معدوم، و خان تورک را بمراجعت مجبور نمود . ولی یزدگرد هنوز زنده و در ولایات خراسان شمالی دست و پا، و متوالیاً از چینی ها و تورکها و امراء محلی سغدیانه وغیره استمداد میکرد، و رعایای فارسی خودش را در داخله کشور فارس برضد عرب تحریک مینمود . یزدگرد در تخارستان نزد پادشاه محلی اقامت داشت که نماینده او از چین بر گشته، و در برابر استمداد او جواب منفی دولت چین را بواسطه بعد مسافه تقدیم کرد، یزدگرد مایوساً از تخارستان به بلخ رفت، و فیروز پسرش در تخارستان ماند، تا آنکه حمله احنف بن قیس در سال ۳۱ شروع و پسر بچین و پدر درحوزه مرغاب فراری گردید در هر حال عربها که از سهولت پیشرفت سال ۲۲ در خراسان شمالی ممنون شده و هنوز از سیاست مردم اطلاع و تجربه کافی در دست نداشتند، سال دیگر (۲۳ هجری) بخطوسطی و جنوبی خراسان نیز پیش شدند، سهل بن عدی و عبدالله بن غسان افسرهای عرب در ولایت کرمان، و عاصم بن عمر تمیمی در ولایت سیستان . و حکم بن عمر ثعلبی در ولایت مکران ریختند، و ساریه بن زنیم باستقامت نسا در شمال ولایت طوس بحرکت افتاد .

خراسانیان در تمام طول اینخط از جنوب مشرق بحیره خزر تا سواحل آبهای عمان در مقابل حملات عرب همان سیاست کجدار و مریز گذشته و پیروی

کرده ، وتا اندازه‌مقدور دست بجنگ دراز نمیکردند . زیرا ایشان تابزد کرد زنده و احتمال دوباره قوی‌شدن‌امپراطوری ساسانی موجود بود ، اضمحلال عرب رانمیخواستند . بهمین سبب خراسانیان درابن‌جبهه جنگ بیشتر سعی‌بمصالحه کرده وازراه مفاهمه ومصالحه عرب‌را بکمی‌قانع‌ساختند واگر جنگی درین میانه واقع شد آنهم نسبتهً خفیف وزودگذار بود .

درهر حال سال‌دیگر بود ، (۲۴ ھ) که‌امیر المومنین عمر رض از دنیا گذشت وبرای هفت سال دیگر سرحدات غربی خراسان آرام ماند . زیرا خلیفه ثالث امیر المومنین عثمان تااین مدت مشغول پیشرفت در سواحل بربر افریقه وولایات قفقاز وتامین ولایات فارس بوده فرصت سوقیات درماوراء کشور عجم نداشت . درطی این مدت بود که ممالکت خراسان وحکومت های‌محلی آن‌برای ازبین‌بردن نفوذساسانی ، وپیش‌بینی‌حملات آینده‌عرب وقت‌مفصل بدست آوردند ولی‌اینها نتوانستندبه‌تشکیل یك‌دولت بزرگ‌خراسانی ویااقلا یك اتحادیه‌ازتمام حکومات محلی افغانستان بپردازند ولهذا درروزهای ... کشور گرفتار مشکلات زیادی گردیدند . چنانچه گفتیم درین وقت بزرگترین حکومات محلی افغانستان حکومت کابلشاهان ویادگار امپراطوریهای قدیم کوشانی‌ویفتلی آریانا بود که از جنوب هندوکش تاحوزه هیرمند شمالاً جنوباً و تادریای سند شرقاً فرمان میدادند . سلسله کابلشاهان ملقب بورتیگن اخلاف همان سلسله پادشاهان موسوم به تیگین‌ها هستند که‌از بقایای کوشانیان بزرگ ویفتلی‌ها بوده و بعدازانقراض امپراطوری‌یفتلی‌افغانستان درصفحات شمال وجنوب‌هندوکش وبعدها به تنهائی درجنوب هندوکش چراغ یکدولت افغانی وافرا روشن نگهداشتند ، این سلسله طولانی دردو طبقه تقسیم میشود اول رتبیل‌ها یا کابلشاهان که‌از طبقهٔ کشاتریا (جنگجو) بوده و بعدها القاب تگین و تجین اختیار کردند ، موسس

این طبقه برهاتگین و آخرین حکمران شان لکه تورمان است . سلسله دوم عبارت از طبقه برهمن است که در اوائل سمت وزارت طبقه نخستین را داشته و بعدها کالار نام موسس این سلسله اقتدار پادشاهی را از شاهان متبوع خود سلب و در دست خویش گرفت ، و اینها بیشتر درتاریخ عنوان برهمن-شاهیان دارند . در هرحال هردو سلسله کابلشاهان ازقرن شش تایازده مسیحی درجنوب هندوکش حکمرانی و در کابل مرکزیت داشته بادین بودائی وبرهمنی بسرمیبردند ، پادشاهان این سلسله درطول قرون مدافع حکومت خویش در برابر تورکها ، ساسانیها ، هندیهاوعربها بوده از ولایت کابل تا رودخانه سند وهامون سیستان فرمان میداده‌اند ، تا آنکه دولت صفاری افغانستان بمیان آمده و قلمرو کابلشاهان محدود ، و متعاقباً دولت غزنوی قدم بقدم ایشان را از کابل بطرف شرق درلغمان و پشاور ، دراتك و ویهند و بالاخره در پتهنده آنطرف ستلج راند تا اینکه بکلی ازبین رفتند ، اینها در سواحل سند هم از جنوب کشمیر تا حدود ملتان حکومت‌میراندند . باقی‌حصص کشور در علاقهای خورد و بزرگی تقسیم و هریك حکمرانی مخصوص از خود داشت ، مورخین عرب القاب این امراءرا بقرار ذیل تعین میکنند : ـ کنار (شاه نیشاپور) ماهویه (ملك مرو) زاذویه (ملك سرخس) بهمنه (ملك ابیورد) ابراز (ملك نسا) برازبنده (ملك غرجستان) کیلان (ملك مروالرود) فیروز (شاهزابلستان) کابلشاه (شاه کابل) ترمذشاه (ملك ترمذ) شیر بامیان (ملك بامیان) خداة (شاه جوزجان) خسرو (ملك خوارزم) رتبیل (ملك سجستان.رخج . داور «کابل») برازان (ملك هرات ، بادغیس ، بوشنج) مکران شاه (شاه مکران) قیقان شاه (شاه‌قلات بلوچستان) قشمیران شاه (شاه کشمیر) چنین میدانیم که اغلب این حکمرانان محلی منسوب به‌یفتلی های قدیم افغانستان بوده وبعد از انقراض آن شهنشاهی بزرگ در هر کنج و کنار مملکت دائره حکمرانی خود شان را محفوظ

نگهداشتند ، خانهای تورک و شاهان ساسانی و بعد هاچینی ها هم در تخارستان و بلخ و هرات وسائر علاقه های متصرفه خود ها استقلال داخلی این امراء را قبول و باخذ مالیاتی قناعت میورزیدند ، چنانچه درهجوم نخستین عرب در ولایت نیشاپور می بینم که اسمی از هیاطله در تاریخ عرب برده شده و آنها را بعنوان هیاطله هرات و مدافع نیشاپور خاطر نشان میکنند ، ولی هنوز عربها در عرق و ملت شناسی بلد نبوده این هیا طلها را گاهی نژاداً عجم و گاهی تورک میشناسند ، بلاذری ، طبری و ابن اثیر وغیره نه تنها از هیا طله بتعریف تورک در طبسین و قهستان سخن میگویند بلکه طوائف تورک را هم رکاب رتبیل ها در محاربات کابل قندهار وسیستان هم میدانند بعض مورخین دیگر نیز از قبیل خوارزمی صاحب مفتاح العلوم وصاحب تاریخ سیستان وغیره بتقلید اینها مدافعین رخج یعنی قندهار راتورک شناخته وحتی یکنفرشان سید احمد نام مؤلف کتاب فتوحات اسلامیه در محاربه سند بین اهالی قیقان (تقریباً قلات حالیه بلوچستان) و عرب از دفاع مردم بهمراهی تورکان ذکری مینماید ، بهمین جهت است که مثلاً تیزك حکمدار بومی بادغیس تورك ، قارن هراتی بالشکرش درهرات تورك ، رتبیل با اردویش در کابل همه تورك گردیده اند ، درحالیکه ما میدانیم حین هجوم عرب ، درافغانستان شمال مغربی وغربی ومرکزی و جنوب شرقی ابداً نفوذ و پای نژاد تورکی نرسیده است و اینطائفه از تخارستان آنروز بجانب جنوب وشرق وغرب کاهی این سو نگذاشته اند .

خلیفه ثالث و افغانستان
۳۱ – ۳۲ هجری

در سال ۳۱ هجری امیر المومنین عثمان بن عفان یکی از افسران مشهور عرب عبدالله بن عامر را با عسکر مکملی بخراسان اعزام نمود ، احنف بن قیس بمدد ابن عامر که تجربه سابقه در مورد اینولایت داشت طبسین را بمفاهمه و مصالحه گرفت ودر قهستان مجبور بجنگ گردید ولی بزودی صلح بین طرفین قایم شد ، هنوز رجال خراسان ازطرف اجانب (چین ، تورك ، ساسانی) و خطرات احتمالی شان خاطر

جمع نبوده و خیال مقابله جدی با عرب ها نداشتند ، ازهمه پیشتر ماهویه سوری حکمدار مرو طرفدار رفتار مسالمت کارانه با عرب بوده و خود فوراً از مرو با عبدالله ابن عامر روابط دو ستانه بر قرار کرد ، ابن عامر از ین پیشا مد استفاده و علاقهای جوین ، بحر آباد ، اسفراین ، خواف ، باخرز ، جهان مرغینان نسا ، ابیورد، سبزوار و ابرشهر (نیشاپور) رایگان یکسان در اثر سوقیات خود بمصالحه وبعضاً بجنگ اشغال ، ونیشاپور راقرار گاه عمومی وآس الحرکات عسکری اتخاذ نمود ، همچنین او مجاشع بن مسعود را بغرض تسخیر مکرر ولایت کرمان ، وربیع بن زیاد حارثی را برای فتح ولایت سیستان ، و عبدالله بن حازم را با ستقامت ولایت هرات سوق، ویك قطعه عسکر بجانب سرخس گسیل نمود. هنوز این ولایات افغانستان در جنگ باعرب مصمم نشده و خیال داشتند اردوی مهاجم را به پول وصلح متوقف ساز ند. چنانچه اکثراً بمصالحه گرائیده وبقبول تادیه پول وخراج تن دادند ، ولی بعضی قسمت ها دست بشمشیر بردند ، منجمله حکمدار هرات صلح را بجنگ ترجیح ، ویك ملیون درهم نقد ادا وسالانه اداء سه صد هزار درهم را قبولکرد ، ولی در سیستان اینطور نشد و ایران بن رستم حکمدار سیستان بعد از جنگ باربیع سردار عرب مصالحه کرد ،باین ترتیب که در سه میلی زرنج مجلس مصالحه در اردوی عرب منعقد واجساد کشته گان سیستانی میدان جنگ درعوض فرش بزمین گسترده وربیع سردار عرب بالای آن جلوس نمود ، متکاء این سردار را هم اجساد کشته گان تشکیل کرده بود ، در اینوقت ایران بن رستم سواره با مؤبد مؤبدان وبزرگان زرنج رسیده ونزدیك صدر ازاسپ پیاده شد ، و چون ربیع باقدوراز ، چهرهٔ گندمی ، لب های قوی و دندانهای بزرگ برسر کشته گان نشسته دید با یستادو او را به همراهان خود نشان داده گفت : میگویند اهر یمن در روز بچشم نیاید اینك به بینید که در چشم میاید . . .»

ربیع ترجمه سخن اورا از زبان ترجمان شنوده بدون آنکه متغیر شود با کمال حوصله خندیدن را شروع نمود، وبه‌ایران تکلیف نشستن نمود، ولی ایران نه پذیرفته گفت :- ما برین صدر تو نیائیم که نه با کنیزه صدریست.» پس همانجا فرش افگندند ونشست ومذاکره صلح آغاز گردید، بعد از مذاکره ومصالحهٔ ربیع از زرنج گذشت وبسائر علاقه های سیستان پیش شد . ولی این علاقه های سیستان مثل شهر رشت و زرنج وسنا رود، غیره بمصالحهٔ ایران وربیع وقعی نگذاشته وجنگهای سختی با عرب نمودند.

در هر حال ابن عامر که از هیچ ژلی عسکری یاکم نمی آورد فرصت رااز دست نداده ولشکری بقوماندانی احنف‌بن قیس باستقامت ولایت بلخ وتخارستان بغرض تعقیب یزد گرد حرکت داد، چونکه او بعد از مغلوبیت در جنگ مرغاب اینک در ولایت بلخ تمرکز گرفته وبه‌ترتیب لشکر مشغول بود، احنف توانست علاقه های مرغاب وجوزجان را بجنگ وصلح عبور وتا بلخ پیش رود گرچه این پیشرفت احنف در بلخ عارضی بوده وده سال دیگر عرب را در آن دیار دستی بهم نرسید تا آنکه قیس هیثم بر آنجا مستولی شده ونوبهار از رونق افتاد وشهزادگان تخارتی مجبور بفرار شدند. معهذا در سنه ۵۱ شورش بزرگ ضد عرب آغاز گرده منتها تسلسل یافت تا قتیبه سردار مشهور عرب این شورشها را از بین برد، ولی شهر بلخ هم درین جدالها خراب شده وسکنه ترکش گفتند وعربها در نوشحی بلخ بروقان را مسکن گرفتند تا آنکه اسد القسری حاکم عربی خراسان نیم قرن بعد تر بلخ را مجدداً تعمیر کرد (۱۰۷ هـ) معهذا اقتدار عرب درینجا بنام بوده واصلاً اختیار در دست امراء بومی تمرکز داشت . در هر حال چون یزدگرد که از بلخ جیحون را مجدداً عبور نمود پیشرفت احنف نیز تا تخارستان امتداد یافت . عبدالله ابن عامر که این همه فتوحات را در مدت یک سال تحت نفوذ عرب قرار داده و علت

آنرا مجهول میدید بشکرانه این فتوح عزیمت اداء حج نمود و وکالت خودش را در نیشاپور به قیس بن هیثم داد .

ازطرف دیگر ماهویه سوری حکمدار محلی مرو که از تردد یزدگرد در ولایات خراسان هنوز مشوش بود سعی کرد که او را هرطوری است بدست آورده و از بین به برد ، بالاخره یزدگرد ساسانی نیز مثل دارایوش هخامنشی بدست افتاده و بلا فاصله درنزدیکی شهر مرو از بین رفت. ازین بعد خراسانیان ازخطرات آینده ساسانیان خاطر جمع گردیده ودر صدد دفاع از کشور خود بمقابل عرب برآمدند ، اینست که جنگهای متواتر وانقلابات ملی برضد عرب شروع وتقریباً دو صدسال دوام کرد ، تا بالاخره حکومت ملی طاهریهٔ خراسان به میان آمده وامنیت طبیعی در کشور افغانستان قایم شد .

دفاع خراسانیان در مقابل عرب : چنانچه دیدیم در سوقیات سال ۳۱ عربها در افغانستان از یك طرف خراسانیان استفاده کردند که بقایای ساسانی وتورك ونفوذ چینی از صفحات غرب و شمال کشور به یکلی برافتاد . و از دیگر طرف عربها مستفید شدند ازاینکه بنام تعقیب یزدگرد وقطع ریشه ساسانی در خراسان قسماً نفوذ سیاسی و نظامی بهم رساندند ، گرچه تا هنوز این سوقیات شدت نداشته ، وپیشرفت عرب درولایات هرات ، مرو ، بلخ وتخارستان عارضی وموقتی بود ، ولی درولایت نیشاپور وسیستان ، کار رنگ دیگری داشته وعجالتاً هردوجا مرکز لشکری واداری عرب قرار گرفته بود ، قیس بن الهیثم درنیشاپور و کالت عبدالله ابن عامر ومردی ازبنی حارث درسیستان وکالت ربیع بن زیاد درحست واین هردو مشغول تعمیم نفوذ سیاسی ودینی عرب درمنطقه حکمرانی خود شان بودند .

قارن هراتی : ولی همینکه خراسانیان دیدند تورکان در ماوراءالنهر ۳۲ ه عقب نشسته وچینی ها تخارستان را ترك گفته وساسانی ها بواسطه کشته شدن یزدگرد در سال ۳۱ از بین رفته اند ، در تمام ولایات

بغرض مقابله باعرب مشغول ترتیبات شدند. حکام محلی وبقایای امرا یفتلی در شمال
وغرب خراسان جنبشی بخود داده ، واز همه اولتر مردی از هرات موسوم به
« قارن » درسال ۳۲ هجری بجمع عسکر مشغول واز علاقه های باد غیس وهرات
اردوی قوی ترتیب وبلا فاصله بمرکز عرب در نیشاپور حمله کرد. هجوم اینشخص
آنقدر قوی بود که قیس بن هیثم تاب نیاورده و باستقامت بصره حرکت کرد. و
نویسندگان عرب بامبالغه تعداد اردوی قارن را بچهل هزار نفر رسانده اند. درهر حال
قارن ولایت هرات وقسمتی از ولایت نیشاپور را مسترد واسراء زیادی از ساخلوی
عرب گرفت. مگر هنوز عبدالله ابن خازم قوماندان مشهور عرب در نیشاپور موجود ودر صدد
مقابله با قارن برآمد. عبدالله یکی از بهترین قوماندانهای عرب بوده وبزودی
قوای خودش راجمع و باجرای یك شباخون هولناك اقدام کرد چهار هزار
سواره اینشخص با نیزه هائی که هریك پارچه روغن زده و آتش گرفته داشت
دردل مظلم شب دراطراف اردوی بیمه غافل قارن تاختند تولید سراسیمه گی واشوب
نمودند. ولی شخص قارن از جا نرفته بلادرنگ سوار و وارد میدان جنگ گردید
قارن در ینجنگ آنقدر مقاومت نشان داد که بالاخره در رزمگاه کشته ، و عسکر
بی سردارش مغلوب ومتفرق گردید ، وباین ترتیب اردوی عرب در وهلهٔ اول
از دست دشمن قوی خلاص ، وبا سترداد اسرا خود موفق شد.

جنبش سیستان : از دیگر طرف سیستانیان نیز مثل هراتیان برای دفع عرب
حاضری دیده ، والی ربیع بن زیاد را جبراً از سیستان اخراج ونماینده گی رواداری
با عرب را از بین بر داشتند. اما عربها هم غافل نبوده مجدداً برای تسخیر
خراسان ترتیبات تازه و جدی گرفتند ، و جنگهای سختی بین طرفین رخداد.
این بود امیرالمؤمنین از بزرگترین مردان عرب عبدالرحمن بن سمره
را با لشکری فدا کار وعدهٔ از فقهاء بزرگ مستقیماً بغرض فتح و انضمام

اسلام در سیستان اعزام نمود واز همین وقت قوماندانی عسکری واداره ملکی سیستان مستقل گردید. در هر حال عبدالرحمن تازرنج پیشرفت اما ایران بن رستم حکمران سیستان بسیاست دیرینه با ابن سمره از در صلح درآمده وقرار داد ربیع بن زیاد را مجدداً قبولکرد ، وعبدالرحمن نقشه بزرگی برای فتح تمام هامون سیستان وحوزه هیرمند وارغنداب تازابل وکابل طرح وبعملی ساختن آن آغاز کرد. واز دیگر طرف در صفحات شمال هندوکش نیز عربها بجدیت مشغول کار گردیده وقدم بقدم پیش رفتن را شروع کردند ، وحتی در افغانستان جنوبی وجنوب شرقی نیز پساتر بعملیات حربی پرداختند.

ولایات شمالی افغانستان وعرب . چنانچه دیدیم حمله اول عرب در اراضی شمالغربی افغانستان درسال ۲۲ هجری ابتداء
از ۲۲ تا ۱۲۹ هجری

ازطبسین آغاز کرد ، واین حمله پیشتر به یکنوع عبور نظامی شباهت بهم میرساند تاحمله مستقیم . چه عسکر عرب یزدگرد پادشاه فراری فارس را تعقیب مینمود وبهمین مطلب آنها توانستند تامرو پیشروند اهالی عرض راه نیز سعی میکردند مما نعتی از عبور عرب بعمل نیاید . حمله دوم عرب باز بهمین مقصد در سال های ۳۱-۳۲ از نیشاپور تا بلخ وتخارستان امتداد یافت باین ترتیب که در سال ۳۱ هجری نماینده عبد الله ابن عامر با حکمران بومی هرات معاهدهٔ در برابر تادیه خراج عقد کرده راه سوقیات را باستقامت باختر باز نمود . ابن عامر که هنوز بصفت امیر خراسان مفتوحه نشسته بود امر کرد تا احنف بن قیس با لشکری کافی بخط مرغاب حرکت نماید.

باذان حکمدار مرغاب: حکمدار محلی مروالرود « باذان » بمقابله شتافت و بعد از جنگ سختی در شهر متحصن گردید ؛ احنف چنانچه شیوه اسلام بود اورا کتباً دعوت بقبول اسلام ، یا تسلیم وجزیه ، ویا جنگ نمود ؛ ولی معلوم است شرط اول با روح خراسان موافقت نداشت ، زیرا از روز گاران

قدیم این ملت عادت نکرده بودند امور ذوقی ومعنوی خود شان‌را بانوك شمشیر عوض کنند ، طریقه های عناصر پرستی قدیم وزرتشتی همه مولود طبع اریائی بوده ، برهمنی وبودائی نیز بعلاوه آشنائی نژادی وتاریخی از راه تشویق وتبلیغ در بین جامعه انتشار یافته بود نه بقوت سلاح ، ترکتازان اجنبی اعم از یونانی وچینی و تورکی هم چنین تحمیلاتی نکرده بودند علاوه هنوز خراسانیان بزبان عربی و مزایای دین اسلام پی نبرده بودند و لهذا در اول وهله پیشنهاد قبول اسلام در مناطق مختلفه افغانستان رد گردید ، باذان نیز مثل سائر امراء محلی این تکلیف قوماندان اسلام را تردید کرد ، ولی برای مذاکره راجع به آن دو امر دیگر « ماهك » برادرزادهٔ خویش را با نامه ئی وترجمانی نزد احنف اعزام کرد ، باذان درین نامه بسردار عرب نوشته بود که : جدم ازسواران نامور کشور ، و کشندهٔ گرزهٔ اژدهائی درین منطقه بوده وچون گروهی را ازسطوهٔ اژدوار هالیه بود بحق اینسرزمین را به تیول گرفته است ، چنانچه تو خواسته باشی بمصالحهٔ گرائی شناختن این اقطاع من و عفو خاندان من از اداء خراج شرط نخستین است ، در آنصورت شصت هزار درهم بعنوان خراج بتو پرداخته خواهد شد . احنف بقبول پیشنهاد باذان تن داده و چنین جواب نوشت : نامه ات رسید از عطف بی تو دانستم ، مسئول تو قبول است وبرتو و خاندانت خراجی نیست ، امداد کمك مسلمین برهمه شما لازم است ، وجانبین براینعهد استوار خواهیم ماند . احنف در آخر مکتوب زیاد کرده بود : اگر مسلمان میشدی منزلت ونفقهٔ کافی حاصل ونیز با سائر مسلمین برابر میگردیدی . یکشنبه محرم ۳۲ هجری نامه احنف مختوم بمهر خودش ونیز بمهر سرداران بزرگ دیگر عرب بود . طبری این مکاتبات را نقل میکند (تاریخ امم والملوك جلد پنج ص ۸۱) باین ترتیب بین طرفین معاهدهٔ مصالحه برقرار واردوی اسلام باستقامت شرق بحرکت افتاد .

جنگ مرغاب : در حدود مر والرودوموضع موسوم بقصراحنف،عسکر احنف
باقوای ملی که بقول مور خین عرب بالغ برسی هزارنفر بود ملاقی شد ، این عسکر
از مناطق دور وپیش مرغاب و میمنه وجوز جان جمع و برای مقابله با عرب
حاضر پیکار گردیده بود ، عربها از کثرت عدد طرف مشوش بوده اند ، ولی قضاً
منطقه حرب طوری واقع بود که جناحین عرب را در یا وکوه استوار داشته ،
وطرف را ضیق محل مجال نمیداد تا کل قوایش را بیکار اندازد ، درهر حال
جنگ شروع وبالاخره منجربغلبه عرب گردید . ازین بعد احنف توانست به
گوزگان گذشته وبه بلخ برسد،حکمران محلی بلخ نیز در عوض قبول تادیه پولی
توانست با احنف مصالحه نماید ، احنف از آنجا جیحون را عبور و باستقامت
ولایت خوارزم بحرکت افتاد ، ولی شدت سرما او را مجبور نمود ازین آرزو
چشم پوشیده وبخوارزم نارسیده ببلخ مراجعت واز آنجابه نیشاپور عودت کنند .
متعاقباً تمام این فتوحات نیمه پخته احنف در حرکت قارن هراتی از بین
رفته و تنها منطقه نفوذ عرب منحصر بولایت نیشاپور گردید ، که در آنجا
عبدالله خازم تا سال ۳۶ هجری بعنوان حاکم عرب حکومت می نمود .

ماهویه حکمدار مرو: درسال ۳۶ ماهویه حکمدار محلی مرو یعنی آنمرویکه
سیاست اتحاد باعرب را بغرض از بین بردن دشمنان تورکی وچینی ونفوذ ساسانی
تعقیب میکرد ، بعد از آنکه یزدگرد را از بین برده وعجالتاً از قوای تورك
وچین اثر خطرناکی نمیدید ، برای استطلاع از چگونگی اوضاع عرب شخصاً
بدربار خلافت سفر نمود اینوقت امیرالمومنین علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه
خلیفه بود ، وبا ماهویه معاهده قدیم ابن عامررا درمورد ولایت مرو تجدید وهم
منشور رضایتی عنوان دهاقین وسواران مرو عنایت کرد ، ولی همینکه ماهویه
وارد مرو شد چون از وقایع اختلافات مرکزخلافت وجنگ جمل وغیره اطلاع
کافی داشت درصدد همکاری با سائر خراسانیان برآمده وبزودی سرحدات

شا پور را در مقابل عرب استحکام نموده اند . خلیفه رابع رض از استماع
ین خبر درسال ۳۷ جعدة بن هبیره را بصفت والی به نیشاپور اعزام کرد ، ولی
الی ازقبول او استنکاف ورزیدند وجعدة مجبور بعودت شد ، وامیرالمؤمنین
عوض خلید یربوعی را باقوت کافی سوق نموده ، اما اونیز مجبورشد بانیشاپوریها
رو یها هردو مصالحة امضا کنند فقط با شرط اینکه دو دختر از یك خاندان
حتشم مرو به او بدهند تا بحضور خلافت تقدیم کنند ، این قرار عملی شد ،
دخترها بمرکز خلافت رسیدندولی چون در دعوتی که از آنها به نکاح
مل آمدنه پذیرفته ، و خواهش ازدواج باپسران امیرالمومنین نمودند ،
شانرا نیز خلیفه اسلام رد کرد ودخترها به مرو مراجعت نمودند ، طبری در
د ۵ - ۶ تاریخ امم والملوك خود ازین وقایع قصه میکند (جلد ۵
۲۳۲ جلد ۶ ص ۳۵) ازین بعد نفوذ عرب در حصص خراسان شمالغربی
موضوع و مفهومی نداشت ، تا آنکه دولت اموی در شام مستقر و مجدداً
حات اسلامی آغاز شد .

اولین خلیفه اموی : در ۴۲ هجری امیر معاویه اولین خلیفه خاندان
ی قیس بن هیثم را بولایت نیشاپور اعزام کرد ولی هنوز دائرة نفوذ او
ین ولایت تجاوز نمیکرد ، درسال ۴۷ هجری حکم بن عمرو غفاری
وان والی خراسان گردید ، و او خواست از ولایت
پور قدمی فراتر گذارد ، لهذا باستقامت ولایت هرات سوقیات و بواسطة
ندان دلیر خودش المهلب با ولایت غور داخل جنگ شد ،
المهلب باسعی زیادی که کرد نتوانست در برابر قلاع مستحکم و مردم
شورغور کار اساسی ازپیش برد ، ودر آخر مساعی او مصروف بن شد کیهان

خود ش را از ین ولا یت نجات بخشد ' در عوض غفاری
از نیشاپور به ولا یت مرو کشیده ' وچون از ما هو یه اثری نبود ' آنجا
تمرکز اختیار کرد ' البته این اقدام غفاری از نظر سوق الجیشی بماوراءالنهر
قیمتدار بود .

اما امپراطوری فعال بنی امیه نمیخواست باینچیز ها اکتفا نماید بلکه
منظور او استیلا بر تمام دنیا معلوم آنوقت بود ' خلیفه المسلمین امیر معاویه
مؤسس این سلسله که در دمشق نشسته ' ودربار خلافت اسلامی را به تجملات
مرسومه روم شرقی آراسته بود ' تنها مرد بزرگ جهانداری نی ' بلکه شهنشاه
جهانگیری هم بود ' بحریهٔ قویهٔ او آبهای مدیترانه را بطور متوالی شگافته
وجزائر را یکی پی دیگری استیلا مینمود ' وقشون بیمانند و فداکارش در
شرق و غرب مصروف جهانکشائی و پیکار ' و بحر یه همین مرد بود که به
جزیره سیسل حمله وقسطنطنیه قلب امپراطوری روم شرقی را درمحاصره کشید .
توطن قبایل عرب . در هر حال درعهد همین پادشاه در سال ۵۱ هجری افسر
درخراسان شمالی ' مقتدری چون ربیع بن زیاد حارثی با پنجاه هزار عسکر
بطور خانه کوچ در کشور خراسان اعزام شد ربیع در قهستان باعده از عساکر
مدافع باد غیس هرات مقابل و فاتح شده بلا فاصله باستقامت بلخ بحرکت
افتاد ' ربیع دربلخ از مشاهده او ضاع با ینفکر افتاد که بهتر است با اهالی
از درصلح داخل شود لهذا بزودی حکمران محلی بلخ قرار داد قدیم احنف را بااو
تجدید نمود . ربیع ازین بعد جیحون را عبور و بعد از زد وخوردی با اهالی
ماوراءالنهر مراجعت و در ۵۳ از دنیا گذشت ' ربیع مرد ولی ریشه های او
قوی شده میرفت مهاجرین خانه کوچ عرب در نقاط مهمهٔ شمال کشور رحل
اقامت انداخته وبا مردم بناه آشنائی وحتی خویشاوندی گذاشتند ' این اختلاط
و مراوده بتدریج زیاد شده وغبار بیگانگی ونفرت را تااندازه ازبین طرفین

میسر داشت ، واز دیگر طرف اهالی بحقیقت دین اسلام آشنا شده ومیرفت که آهسته آهسته برای قبول این دین متین بدون اجبار حاضر شوند. حکام آیندهٔ عرب نیز سعی کردند حتی المقدور باخراسانیان که بسهولت سردربند کسی نمی آوردند بامدارا ومساوات بیشتری رفتار کنند ، چنانچه در تمام نقاط متصرفه و مطیعه خراسان معاملـه غالب و مغلوب وجود نداشت ، و عمال دولت مقتدر اموی از مفتوحین به کمی قانع شدند، و گذاشتند مرور زمان ومواسات دائمی طرفین رابهم نزدیک واسلامیت را تعمیم بخشد ، بهمین جهت است که مورخین از قبیل ابن اثیر وغیره ملتفت این نکات بود، و گفته اند مسلمین درخراسان توانستند اسلامیت رابافتوحات خودشان دوش بدوش ترویج کنند .

توجه عرب بماوراءالنهر : درهر حال بعد از مرگ ربیع سائر حکام عرب که وارد خراسان شمالی شدند ازقبیل عبیدالله ابن زیاد در ۵۴ وسعید بن عثمان در ۵۶ ، واسلم زرعه، و عبدالرحمن بن زیاد در ۵۹ ، اینهمه بیشتر درمرو بوده و بجنگهای ماوراءالنهر مشغول میشده اند ، چنانچه بدون سعید که ترمذ را آنهم بمصالحه گرفت دیگر هیچکدام درحصص خراسان کارمهمی از پیش نه بردند ، امیر معاویه هم درسال ۶۰ ازدنیا چشم پوشید ، ودر ۶۱ (خلافت یزید) سلم بن زیاد والی خراسان شمالی گردید ، اینشخص در نتیجه رفتار خوبی که نمود توانست قلوب خراسانیان را جلب کند ، ولی مردم منتظر بودند بکلی سلطهٔ عرب از بین برداشته شود ، سرکرده گان ملی خراسان قرار گذاشته بودند که درزمستان دریکی از شهرهای کوچک خوارزم اجتماع و کانفرانسی تشکیل ، و پلانهای حرب ومدافعه ضدعرب طرح ، ودر تابستانها عملی سازند ، سلم زیاد عندالوظیفه مجبور بود این طرح را از بین بردارد ، و لهذا ششهزار عسکر بقیادت مهلب در شهر کانفرانس خوارزم سوق ، و اینها درشبا خون ناگهانی آنشهر را محاصره کردند ، اهالی بزودی توانستند در دل پنجاه ملیون

نقد وجنس افسر عرب را راضی ورؤساء ملی‌را از خطر نجـات بخشند ابن اثیر اینوقایع را بتفصیل ذکرمیکند (جلد٤ص٤٩ ـ ابن اثیر مؤلفه ابو الحسن علی بن محمد) خراسانیان‌ازین‌پس‌برضد سلم زیاد شده ودرهرجاسر بشورش برداشتند و مرویان خود سلم را ازطرف خویش معزول داشتند، دریندوقت خلیفه یـزید دردمشق‌مرده وجایش را امیر معاویه دوم اشغال کرده بود، سلم جانب نیشاپور مراجعت کرد، وعبدالله خازم را عوض خود گماشت خراسانیان دربن میانـه از تعصب قبیله وی عرب استفاده، ودر ورود عبدالله طرف مخالفین او را الـتزام کردند، عبدالله مجبورشدمدتی‌بامروومروالرودجنگیده وحکومت خودرااستقراری بخشد، ولی مردم درهرات تمرکز گرفته اوس شعلبه را برضداو آمادۀ کار زار سـاختند، یکسال دیگر عبدالله در هرات مشغول جنگ ماند تـافتح نمود، و آنگـاه در سال ٦٥ بـه مرو بـازگشت و تـا ٧٢ باقیماند. خلیفه مروان اول در ٦٥ مرده وجایش را امیر عبدالملك خلیفه معروف اموی‌اشغال کرده بود، ولی خراسانیان نگذاشتندعبدالله خازم با امیرالمؤمنین بیعت نماید لهذا عبدالله اعلان‌استقلال خراسان نمود، بکیروشاح دشمن دیرینه عبدالله در خراسان ازطرف خلیفه بعوض اومنصوب وبلا فاصله باقبایل و اتباع خود داخل جنگ برضد عبدالله گردید، مدتی جنگهای خونینی بین این قبایل و سردارن عرب جاری بود تا بالاخره در٧٢ عبدالله کشته، وبکیر بن وشاح جای او نشست. خلیفه دمشق در ٧٤ هجری امیه بن عبدالله را بعنوان والی خراسان مقرر نمود، ولی‌خراسانیان نتوانستند بار دیگر درامه سابق را تماشا نمایند، باینمعنی که بکیرتن درنداد واونیز مثل عبدالله اعلان استقلال امارت خراسان نمود امیه‌بااو داخـل جنگ شـده وپس از یکسر شته جنگهـای سعبی که قوای اصلی عرب را در خراسان شمالی به تحلیل میبرد، بالاخره درسال ٧٧ توانست بکیر را کشته وخودش بحکومت مستقر گردد، امیه ازین‌پس دلیرتر شده از

مرو ببلخ عسکر کشید و خواست اینبار مستقیماً ولایت بلخ را مثل نیشاپور ومرو تحت اداره خود قرار دهد، ولی مردم از در جنگ پیشامده وبطوری شدید مصروف پیکار شدند که امیه باتمام قوای خود محصور شد، امیه بازحمت زیاد توانست خودش را ازچنگ بلخی ها نجات داده ودر مرو برساند.

حجاج وقتیبه: عبدالملك که در دمشق اتصالاً اخبار خراسانیان را میگرفت احساس کرد اداره ولایات آنها انضباط سختی میخواهد. لهذا در ۷۸ـ امیه را ازحکومت معزول وامور خراسان مفتوحه را بیکی ازفعال وجدی ترین مردان عرب یعنی حجاج ثقفی داد، حجاج مهلب را باداره خراسان شمالی وعبیدالله بن ابی بکره را بحکومت سیستان اعزام کرد، مهلب مرد متقی ونیك نفسی بود، بمردم ضرری نرساند وتا ۸۲ بمقام خود باقیماند، والبته کار بزرگی هم در خراسان شمالی انجام نداد، حجاج یزید را عوض او مقرر، و در ۸۵ مفضل را بجای یزید گماشت. ولی هیچکدام از گذشتگان خود در خراسان شمالی قدمی فراتر گذاشته نتوانستند. لهذا عبدالملك شخصاً قتیبه مرد وقتر بن سرداران عرب را بحکومت خراسان مفتوحه انتخاب واعزام نمود.

قتیبه همینکه در مرو رسید ایاس بن عبدالله را بامور حرب و عثمان بن سعید را بامور خراج ودفتر مقرر، و خودش بسمت جیحون حرکت کرد، قتیبه از جیحون عبور ودر علاقه چغانیان وشومان بحکمرانان بومی آنجا معاهده ومصالحه برقرار نمود، واز دیگر طرف بواسطه برادر خود صالح درماوراءالنهر تا فرغانه بموفقیت کرد، متصدار کار آن مرده اونصر بن سیار درعلاقه های کاشان اورشت واخسیکت فتوحاتی ومعاهداتی نمود، وقتیبه شخصاً تابلخ پیشرفت، حکمدار محلی بلخ که عنوان اسپهبد داشت ومرد دانا و بیدار وجهاندیده بود در اول بغرض معلوم کردن مقدار طاقت حریف جدیت باو وقتی جنگ نمود وبعد ها معاهده ومصالحه قتیبه را قبول کرد.

نیزك بادغیسی : قتیبه پس ازین نامهٔ بحکمران محلی بادغیس «نیزك» مرقوم وبواسطه
سفیر خود سلیم نام اعزام کرد ، قتیبه درین نامه لهجه درشت بکار برده و گفته بود
اگر اسراء عرب را که در دست داری رها نکنی بخداوند قسم است تا زنده ام
از جنگ تو دست نخواهم کشید تا ترا بجنگ آرم . نیزك بعد از مطالعه مکتوب
قتیبه سفیر اورا از طرز مخاطبه قتیبه تلویم کرد ، و گفت با همچو منی اینطور
سخن گفتن از احتیاط دوراست ، سفیر آنقدر هوشیار بود که علی الفور باملایمتی تمام
گفت گرچه قتیبه طبعاً مرد شدید است ولی درمقابل سخنان نرم بی اندازه ملایمت
اختیار میکند ، واین نکته را زیاد کرد که بگمان من مصلحت طرفین در مصالحه
میباشد ، نیزك پیشنهاد کرد درینصورت باید قتیبه قبول کند که برای همیشه عسکر
وبد خول وعبور ازخاك بادغیس مجاز نیستند . سفیر قتیبه نزد او عودت و پیشنهاد
نیزك را تقدیم کرد وقتیبه نیز که مثل سائر سرداران هوشیار عرب میخواست
زعدم مرکزیت واتحاد خراسان شمالی استفاده کند ، عجالتاً اینقرار را پذیرفته
فیصله امر بادغیس را بوقت دیگر گذاشت . قتیبه به بخارا وصغد عسکر کشید
بعد ازحرب وصلح مراجعت نمود ، درین سفر نیزك حکمران باد غیس هم با
عتماد معاهده خویش با او بوده طرز جنگی قتیبه را بادشمن ترصد میکرد ، چونکه
ربها بر شجاعت جبلی خود اینك فنون جنگی را از محاربات روم وفرس
ستفاده واضافه کرده بودند. قتیبه در آمل رسیده بود که نیزك ازو وداع ، و بلا
اصله بجانب بلخ کشید ، حرکت نیزك آنقدر سریع بود که فقط در نوبهار دم گرفت
ونکه او از جانب قتیبه احساس خطر میکرد ، این احساس نیزك مقرون بحقیقت
د ومتعاقب حرکت او قتیبه از اذنی که داده بود پشیمان ومغیره بن عبدالله را به
تعقیب اواعزام کرد ، نیزك داخل وادی خلم شده بود که مغیره رسید ، ولی چون
ید تاب نبرد نیزك ندارد ، ناکام مراجعت کرد . نیزك این حرکت قتیبه را
ای شکستن معاهده دلیل گرفته و اعلان مخالفت نمود ، نیزك خواست اینبار

تمام قواء پراگنده قوم را جمع و متفقاً برعلیه نفوذ عرب بکار اندازد، لهذا به امراء معروف محلی ازقبیل «جغبویه»، شاه محلی تخارستان، اسپهبد ولایت بلخ رئیس ملی مرو «باذان» وسائر حکمرانان جوزجان، فاریاب و طالقان نامه های نوشته، وایشهمه را به تشکیل یك اتحادیهٔ ملی ضدعرب دعوت کرد وهمچنین به رتبیل کابلشاه اطلاعداد که در صورت مغلوبیت این اتحادیه از عرب، قلمرو کابلشاه پناهگاه فراریان وخزینه احمال و اثقال شان باشد. رؤساء ولایات شمالی همه این دعوت نیزك را پذیرفته وقبول کردند که حسب مقررات او در تابستان سال آینده بحیث مجموعی با عرب داخل پیکار شوند. رتبیل شاه بعلاوهٔ قبول پیشنهاد نیزك زیاده کرده بود که هنگام لزوم برای استخلاص رؤساء این اتحادیه ازدست عرب داخل اقدامات نیز خواهد شد، در میان تمام این مدعوین نیزك ازجانب جغبویه فرمانفرمای تخارستان تشویش داشته، و برای رفع این اندیشه بترتیب مخصوص جغبویه را محترمانه بازنجیر زرین محبوس و در اردوی خود توقیف نمود، اما جغبویه اظهار موافقت کرده [illegible] که بعنوان حاکم در پهلوی شاه تخارستان اقامت داشت طرد و اخراج نمود، و نیزك در بغلان که دارای قلعه مستحکم جنگی بود قرار گاه انتخاب کرد. رؤساء ولایات هنوز درصدد تهیهٔ حرب و لوازم جنگ [illegible] بودند که در همان زمستان عبدالرحمن برادر قتیبه در [illegible] با دوازده هزار عسکر [illegible] توقف اختیار کرد، قتیبه [illegible] ولایات [illegible] در نهایت غضب بعلاقه مرو الرود حمله کرد [illegible] طالقان [illegible] جنگ [illegible] بیش شد و تلفات طرفین سنگین بود، قتیبه [illegible] آورده همه را درطول چهار فرسخ [illegible] خود بمقابل فاریاب حرکت کرد، هنوز ترتیبات جنگ [illegible] ولهذا

حکمرانان محلی هردو جا بمصالحه پیش آمدند ، قتیبه بعجله جانب بلخ حرکت کرد ، اینوقت برادر او عبدالرحمن بصفت پیشدار بخط تاشقرغان پیش میرفت ، نیزك معابر بغلان را بمردان جنگ محکم نمود ، و عبدالرحمن ومتعاقباً قتیبه مجبور شدند مدتی درخطوط اولیه نیزك مشغول جنگ باشند چون قتیبه از دست یافتن بقلعه جنگی نیزك مأیوس ، و خطوط مواصله و غله رسانی خودش را طولانی وزیرخطر میدید ، سعی کرد راه علاجی بدست آرد دراینوقت جاسوسی ماهراورا ازمعبرنهانی این قلعه آگاه ساخت ، وسپاهیان قتیبه بسرعت و ناگهانی داخل قلعه شد ، درینجا جنگ سختی رخداد ولی کار گذشته بود قلعه مفتوح و عسکر نیزك اکثراً تلف گردید ، اما نیزك مردی نبود که باین سهولت ازبین رود ، او بسرعت جانب سمنگان اندراب در دامنه هندوکش عقب نشست ، و قلعه جنگی موسوم به « کرز » را معسکر گرفت ، قتیبه وقت را ازدست نداده و بعجله اورا تعقیب و در دو فرسخی کرز وضع الجیشی اختیار کرد نیزك ذخائر قیمتدار خودش را از درهٔ خاواك و قله هندوکش عبور و بدربار کابلشاه فرستاد ، وخود بجنگ ودفاع استوار نشست ، قتیبه دو ماه مشغول جنگ حصار بود ، وآهسته آهسته خزان نزدیك ، وخطر حلول زمستان و بندش راها بیشتر می آمد . قتیبه که اینخطر را احساس و تهدید بزرگی درین نقطه دوردست برای اردوی عرب میدانست مجبور شد خلاف رسم عرب و حکم آئین اسلام یعنی به نقض وعده رفتار کند . لهذا او بسلیم بن ناصح امر کرد که برسم سفیر نزد نیزك رفته با او مذاکره صلح آغاز و در نتیجه اورا برای ملاقات قتیبه حاضر کند . منتها در وعده و امانی که به او خواهد داد از قول خود سفیر باشد نه قتیبه . قتیبه سفیر را در صورت عدم کامیابی تهدید بمرگ نمود و سوگند برداشت که اورا بدار خواهد زد . در هر حال سفیر مذکوربعد از آنکه در کمین گاهای راه عساکرمسلح و مخفیانه گذاشت خودش باباری ازحلوا و نان داخل

قلعه نیزك شد ، درینوقت قلعه گرز مثل طبل اماسیده جلوه نموده ، و از ارزاق و سلوفه
محروم بود ، بعلاوه مرض چیچك در گرز وبائی شده سبب مرگ اطفال و هراس
ساکنین آن گردیده بود ، حتی جغبویه سکمدار پیر تخارستان نیز این مرض اطفال
را در گرز گذرانید سفیر قتیبه بحضور نیزك قبول و هدیه حلوا را تقدیم نمود
ولی قحط غله کار را بجائی رسانیده بود که اتباع نیزك جاده ادب را انحراف و بدون
استیذان بخوردن حلوا و نان درروی هوا شروع کردند ، سفیر مسئله صلح را
مطرح قرار داده و نیزك را بقبول ملاقات قتیبه دعوت نمود ، نیزك اظهار عدم
اعتماد بقول قتیبه را در میان آورد ، سلیم گفت من بتو قول امان و اطمینان
میدهم آیا قبولداری ؟ نیزك جواب دادنی ! ولی اتباع او که هنوز بخوردن حلوا
مشغول بودند متفقاً فریاد کردند آری ! نیزك که نقطه ضعف عسکر و قلعه گرز را
احساس میکرد ، زیاده ازین گفتگو را با سلیم لازم ندیده و برای عقد مصالحه و
ملاقات قتیبه حاضر شد ، نیزك تا مراجعت وکالت خودش را در گرز به
« شقران » برادر زاده خود داد ، و جغبویه وسول نامی را بوکالت خود گذاشته
و هردو باتفاق سفیر عرب وعدهٔ از محافظین خویش از قلعه خارج شدند ، همینکه
بقرارگاه قتیبه نزدیك شدند عساکر کمین کردهٔ عرب از جا در آمده و بین
نیزك و جغبویه با عساکر محافظ آنها سدی کشیدند درهمین آن بود که نیزك
سلیم را مخاطب قرار داده و فریاد کرد خیانت ... ، درهر حال نیزك و جغبویه
دیگر اسیر بودند ، و قتیبه فوراً بقلعهٔ گرز شتافته مرد و مال هرچه در آنجا بود
گرفت ، و [illegible] که دوازده هزار اتباع نیزك و جغبویه را بقتل رسانید .

قتیبه جمله مراتب را بواسطهٔ سواران چابک بحجاج عرض و راجع بکشتن
نیزك استیذان نمود ، حجاج از قتیبه قوی الظن بود و لهذا فوراً امر قتل او داد
چهل روز گذشت تا جواب حجاج به قتیبه رسید ، آنگاه قتیبه نیزك و برادرش
را بدار زده و سر اورا چنانچه رسم امویها بود بحضور حجاج تقدیم کرده ،

جغبویه شاه تخارستان نیز بدر بار دمشق اعزام و بالاخره در آنجا جان داد ، و باینصورت قتیبه از دشمن جراری خلاصی یافت . ابن اثیر بتفصیل ازین داستان قصه میکند . (ابن اثیر جلد ٤ ص ٢٦٣)

<u>قتل یرغمل قتیبه</u> : قتیبه از اندراب بمرو مراجعت ، وحکمران جوزجان را احضار و یرغمل های چندی از و گرفت ، ولی حکمران مذکور درعودت خود مریض وفوت شد ، وچون قتیبه بعد ازمعامله بانیزك اعتبار قول وعهود خودش را درنظر خراسانیان باخته بود لهذا مردم گمان کردند حکمران جوزجان نیز از طرف قتیبه کشته شده ، پس یرغمل عرب (حبیب بن عبدالله باهلی) راکه درنزد حکومت محلی جوزجان بود از تیغ کشیدند ، قتیبه بناچار بقیه یرغملهای جوزجان را در مرو بقتل رسانید ، حکمران شومان هم از قتیبه سلب اعتماد کرده وبجنگ حاضر شد ، ابن حکمران جنگی باتمام مردان خود در میدان جنگ کشته ، وقلعه او بواسطه منجنیق شگاف خورده آل و اولاد او اسیر گردید . قتیبه ازین بعد درکش ونسف سوقیات وبعد از فتح متوجه جنگ فاریاب شد ، اهالی دولت آباد سخت جنگیدند وچون قتیبه از خراسانیان متنفر بود اینبار بعد از فتح فاریاب برخلاف رسم عرب و اسلام تمام آنجا را بسوخت ، و بسبب همین عمل نزد عرب نام متصرف گرفت ، قتیبه ازین پس بصغد و بخارا سوقیات و اخذ خراج نمود وضمناً برای اطلاع مردم بخارا وتعمیم اسلام اجازه داد قرآن کریم بزبان دری آنروز خوانده شود وخود درصدد هجوم بقلمرو کابلشاه برآمد ولی هیئت سفارت رتبیل نزد قتیبه حاضر واداء باج و قبول نماینده عرب را در مرکز کابل پذیرفته وباین ترتیب باقتیبه مصالحه برقرار کردند . وقتیکه قتیبه خواست بخوارزم سوقیات نماید خوارزمشاه عیناً رفتار رتبیل را تعقیب وباقتیبه بقبول اداء خراج صلح نمود . قتیبه آرام نشست وعلی الرغم معاهده ئیکه باحکمران سمرقند داشت

بجانب او عسکر کشید. حکمدار سمرقند بجنگ پیش آمد و از
حکمداران شاش و فرغانه کمك خواست. معهذا در جنگ پیشقراول
سپاه سمرقند مغلوب و متعاقباً شهر سمرقند از منجنیق شکاف خورده
وشهریان بقبول اداء دو ملیون درهم و تاسیس مسجدی در شهر و سی هزار
عسکر بعرب دادن مصالحه نمودند وقتیکه قتیبه با عسکرش در شهر بغرض اداء
نماز داخل شد دیگر نخواست بحکم معاهده تن داده وخارج شود بلکه حکمدار
سمرقند را اخراج و غنایم زیاد گرفته؛ دختری از شهزادگان محل را
باخبر این فتح نزد حجاج فرستاد، دختر بحضور خلیفه ولید (۸۶ – ۹۶) رسید
وبعدها یزید ازو متولد شد، ترتیب فتح سمرقند در خراسان بعد تلقی شده
وخراسانیان آنرا دلیل دیگری به بد قولی قتیبه گرفتند، اما قتیبه اهمیت نداده
مغیره بن عبدالله را بخوارزم سوق وحکمران آنجا را مجبور به تادیهٔ باج وقبول
حاکم تازه عرب در پهلوی خود نمود. قتیبه با چنین جرأت ومناعتی تا اواخر
قرن اول هجری در خراسان حکومت راند ولی ولید اول در ۹۶ فوت وجای
اورا سلیمان اشغال ولهذا انحطاط قتیبه آغاز کرد، چونکه قتیبه وحجاج هردو
در مشورهٔ ولید راجع بخلع سلیمان از ولیعهدی وتقرر عبدالعزیز پسر ولید [illegible]
[illegible] موافق بودند پس هنگامیکه [illegible] قتیبه در [illegible]
[illegible] بحضور خراسانیان [illegible]
[illegible] شخص خود نمود [illegible]
قتیبه [illegible] را درك كرده وخواست بجای [illegible] خراسانی [illegible]
لهذا در نطق خود تذکر داد که من از [illegible]
آرزو ودین وغیره از اهل عجم [illegible]
نمی آمد نیز خاموش ماندند عربها از [illegible] خراسانیان [illegible]
بیشتر قبائل مضر و [illegible]

اطاعت کردند وقتیبه کم قوت ماند . درینوقت تعداد مردان جنگی عرب در خراسان شمالی بقرار ذیل بود :

از بصره ۹۰۰۰ ـ از بکر ۷۰۰۰ ـ تمیمی ۱۰۰۰۰
قوم عبدالقیس ۴۰۰۰ ـ قوم ازد ۱۰۰۰۰ ـ از کوفه ۷۰۰۰ } ۵۴۰۰۰ نفر
ازاد شده گان عجم ۷۰۰۰ ـ

حیان خراسانی: درهرحال جنگ داخلی عرب بین قتیبه وو کیع شروع و خراسانیان بیطرفانه تماشامیکروند، همینکه کار بمرحله نازك وفیصله کنی رسید، خراسانیان زیر قیادت یکمرد فعال خراسانی موسوم به « حیان نبطی » ـ نبطی بـرای آنکه لکنتی درزبان داشت ـ طرف وکیع را الزام کردند ودرنتیجه شورش عامی برپا وقتیبه باخاندان خودش یکجا بقتل رسیدند ، وباینصورت عرب از افسر تا موری محروم وخراسانیان از دست حاکم شدیدی خلاص شدند ، معهذا خراسانیان بعد از مرگ قتیبه بعربها گفتند حیف از چنین مردی که کشتید اگر ازمابودی اورا میپرستیدیم، ولی افسوس که اوبحکم حجاج در خراسان اختلال وقتال برپاوغله را قیمت وبیوفائی بعهد کرد . اسپهبد حکمدار پیر بلخ وفتیغه از مرگ قتیبه شنید عربها را از کشتن چنین مردی بد گفت وسرزنش نمود . درهرحال قتیبه مرد ووکیع دوامی نکرده در سال ۹۷ یزید بن مهلب بعنوان حاکم خراسان مفتوحه وارد مروشد ، واو نه تنها وکیع وخاندانش را محبوس بلکه خراسانیان دخیل در اینکار را تحت فشار قرار داد ، زیرا او احساس میکرد که بیشتر نفاق بین قبایل عربی در خراسان ازطرف خراسانیان اشتعال میشود، چنانیکه حیان خراسانی درتولید نفاق بین عرب زیاد کار میکرد ، وبالاخره بهمین سبب ازطرف سعید والی عربی خراسان بزهر هلاك گردید.

امیرالمومنین عمر بن عبدالعزیز وقتیکه بمسند خلافت نشست (۹۹) یزید مهلب

را از خراسان محبوساً احضار و جایش را به جراح بن عبدالله هـ در سال ۱۰۰ داد، واین آن وقتی بود که اقتدار خلافت عرب ازسواحل عمان تا اوقیانوس اطلس واز قفقاز تاخلیج فارس منبسط و در کشور اسپانیا بیرق فتح امویها در اهتزاز بود، معهذا هنوز عسکر وافسر عرب در مدت یکقرن نتوانسته بود در کشورخراسان موفقیت اساسی بدست آورده وحکومتی قادرومطیع تشکیل کند. خراسانیان همینکه امیرالمومنین عمر عبدالعزیزرا شناختند ازحکام عرب شکایت ونوشتند که اینها متعصب وقوم پرورند، از نو مسلمانان خراسان جزیه میخواهند وبه عسکر خراسان درغزوات خارجه غنایم نمیدهند. خلیفه جراح را احضار، و دو نفر عبدالرحمن نامان را بامور حکومت وخراج خراسان مفتوحه مقرر و ایشان را به خوش رفتاری بامردم امر، واز انتقام آینده خراسانیان تهدید نمود. در سال ۱۰۲ سعیدبن عبدالعزیز عوض عبدالرحمن بن نعیم القشیری بحکومت خراسان شمالی مقرر شد و او توانست مبلغین خانواده عباسی را که وارد خراسان شده وبرضد امیر اموی [illegible] اموی کار میکردند دستگیر کند، ولی آن خراسانیانیکه [illegible] بیعت [illegible] کرده بودند از موقع استفاده و مبلغین را با مناعت خود آزاد و در خفا تربیه نمودند. خلیفه یزید ثانی خلیفه اموی (۱۰۱ – ۱۰۵) سعید حرشی را در سنه ۱۰۳ خراسان اعزام کرد. وایشخص در ماوراءالنهر جنگهای چندی نمود وتا خجند پیشرفت. در سال ۱۰۶ عوض او اسلم بن سعید وارد خراسان شد. اما معلوم است این تبدلات سریع ولیاقتی حکام عرب خراسان دال آن بود که ایشان نتوانستند دست بکار مهم و اساسی بزنند.

ازسال ۱۰۶ تا ۱۲۰ هـ اسد بن عبدالله بحیث حکمران خراسان [illegible] از طرف خلیفه هشام اموی (۱۰۵ـ۱۲۵) مقرر وحکمداری میکرد. حکمداران [illegible] اعدام هیئت مبلغین خانواده عباسی در سال [illegible]

غرجستان و غور است ، اسد از راه مرغاب به غرجستان پیش شد و « نمرون » حکمدار بومی غرجستان بمقابله پرداخت ، اسد پس از رزم با نمرون داخل مذاکره شده ومصالحه باآورا امضاء کرد، نمرون نیز بعدها به‌میل خودش دین اسلام اختیار کرد. اسددر همین سال۱۰۷ بعد ازجنگ غرجستان باغوریها داخل حرب گردید ولی درینجا نتوانست کار مهمی انجام دهد، لهذا درسال ۱۰۸ مکرراً باغور رزم داد، اما اینبار هم‌موفقیت محکمی حاصل نکرد، اسد درهمین سال مصلحت دید که یکنفر سردار محلی بلخ موسوم به برمک ابوخالد بن برمک رابعنوان حاکم ولایت بلخ مقرر نماید، درسال ۱۰۹ خلیفه‌هشام اسد رااز حکومت خراسان شمالی موقوف و عوضش اشرس بن عبدالله رامقرر واعزام کرد. اشرس بزودی درسمرقند عسکر کشی کرد، ومردم بسیاری در آنجا ها بدین اسلام گرویدند ولی‌چون متعاقباً جزیه زمان کفر بغرض تلافی کسر خزانه ازایشان خواسته شد مجدداً ارتداد واز تورکها بر ضد عرب استمداد کردند درجنگهای متوالی که‌بین طرفین در پیکند ، بخارا، کمرجه و غیره واقع شدعربها مغلوب گردیدند . و اشرس در ۱۱۱ موقوف شد . و جنید بن عبدالرحمن رسید. او عمارة بن‌حریم را در ۱۱۲ با هژده هزارعسکر بجنگ تخارستان اعزام کرد و در جناح او ده هزار عسکر دیگر تعین نمود ، ولی معلوم نیست این عسکر در تخارستان چه نوع کاری انجام داده است . خود جنید برای تلافی شکست دوسال پیشترعرب درمقابل ماوراءالنهر وتورکها باعسکر زیادی جیحون راعبور کرد . ومتعاقباً خلیفه هشام او را بواسطه قطعات جدید اعزامی تقویه‌نمود . جنید درجنگهای نزدیک سمرقند وطوایس دشمنان خودرا شکست سختی داد . ولی‌این مرد جنگی هم‌بزودی معزول و عوضش عاصم بن‌عبدالله واردشد . عاصم‌ازسرکشی خراسانیان ونفاق داخلی قبایل عربی خراسان

که مخصوصاً ازسال ۱۰۶ باینطرف زیاد تر شده و اغراض قبیله وی مضر ها
و تمیمی ها کار را بجای نازکی کشانیده بود پریشان شده بالاخره بهشام نوشت
که اداره خراسان ازحیز انتظام خارج شده و بایستی مستقیماً بحکومت عراق
مربوط شود . هشام درعوض خود اورا موقوف و خالد برادر اسد سابق الذکر را
بجایش درسال ۱۱۷ مقرر نمود . اسد نیز در معیت برادر خود بود و متفقاً کار
میکردند ، اینها تاسمرقند یکبار موفقیات کردند ودر داخله تابلخ رفتند وهم
ازجمله سرداران مسلمان شده خراسان که ازمدتی باینطرف باعرب همکاری
و بغرض توحید ملی درتعمیم دین اسلام در خراسان میکوشیدند یکنفر آنرا
« جدیع کرمانی » در علاقه « توشگان » بدخشان بغرض فتح اعزام نمودند
و اینشخص دران علاقه ها جنگ وفتوحاتی نمود . درینوقت خراسانیان
از یکطرف مبلغین عباسی راتقویه و برضد امویها تحریکات میکردند ، و
از دیگر طرف نفاق داخلی قبایل عرب را اشتعال وخود به تشکیل جمعیت
های سیاسی می پرداختند ، منجمله « خداش » بانی فرقه خرمیه بود که اینک
درخراسان تمرکز داشت وازدشمنان خطرناک امپراطوری اموی بحساب میرفت
ولی اسد حکمران عرب بهر نوعی بود توانست شخص مذکور را مغلوب و بقتل
رساند . ازسال ۱۲۰ تا ۱۳۰ هجری جعفر بن حنظله و بعد ها یوسف بن عمر
جدیع الکرمانی و بعدها نصر بن سیار سرکرده قبیله مضر یکی بی دیگری
ازطرف خلافت بحکومت خراسان مقرر شدند . واین از ابتداء هجوم عرب در
سال ۳۱ هجرت درکشور خراسان تا همان یکصدسال زمینه را دربر
میگرفت . درتمام اینمدت یکقرنه نفوذ حکومت عرب درخراسان بیشتر در دو ولایت
نیشاپور ومرو تمرکز داشته ، و هرسال باژ و ولایت شمالی افغانستان از قبیل
تخارستان - بلخ - جوزجان - هرات و مضافات اینها اسماً [illegible] داشتند ؛
باینمعنی که درتمام این مناطق اداره امور در دست سرداران محلی بود بعض

باداء جزیه وباجی پرداخته وبعضاً نمایندهٔ ازعرب‌را بعنوان‌حاکم درپهلوی خود پذیرفته و احیاناً قطعه ساخلوی عرب را درمرکز خود می پذیرفتند، معهذا در خلال اوقاتی که بدست می‌آوردند سراز اداء باج باز زده وبرای‌جنگ وشورش حاضر می‌شدند . ولی‌عربها سعی کردند که خودرا بیشتر دربلخ قوی‌داشته وحاکم وقبایل خود شان را درآنجا مستقر سازند، در هرحال عمال اموی آهسته آهسته باینفکر افتادند که باخراسانیان مسلمان شده دست داده واز سرداران آنهابرای بقاء حکومت خود کار بگیرند . سرداران خراسانی دم از موافقت زده وباین ترتیب داخل امور کشوری ولشکری شده به تقویت همدیگرپرداختند ولی اینها در کمین فرصتی بودند که دولت مستقل خراسانی تشکیل نمایند .

زیرا ادارهٔ اموی را خلافت راشدهٔ اسلامی نی بلکه یك امپراطوری جهانگیر ومستبدی میدانستند درهرحال اینکار آسانی نبوده وامپراطوری قوی اموی سرشرق‌وغرب عالم بیرق اقتدار نظامی‌وسیاسی‌افراشته‌داشت . لهذاخراسانیان دست به تشویق وتقویه خاندان بنی هاشم زده‌وخواستندآل علی ویاعباس‌رارضی‌الله عنهم بنام دین ، عدل‌وحق‌بررخ بنی امیه کشیده وباین نام امپراطوری بنی‌امیه‌را واژگون و افغانستان را مستقل وزمام امور حکمرانی خلافت اسلام را درشرق وغرب دردست گیرند . این طرح مهم آنقدر موانع ومشکلاتی درپیش داشت که محتاج بسی‌قربانی ها وصرف سالهای وقت وتدابیر عمیقی‌بود معهذاعقل خراسانی ازمدتی مشغول پیشبرداین‌نقشه بود ولی درهربار خواه بجنگ‌وخواه‌بصلح ناکام می شد . بالاخره مردی ظهور کرد که هم عقل سیاسی وهم تجربه کشوری وهم استعداد خارق العاده داشته واین‌سنگ بزرگ را ازجایش برداشت . این‌شخص عبارت بود ازابو مسلم خراسانی که شرح کارنامهای او جداگانه داده میشود .

ولایات‌غربی خراسان‌وعرب : و اما در جبهه غربی خراسان چنانکه دیدیم بعد از ۲۳ تا ۱۳۰ هجری ازفراریزدگرد وتعقیب عرب درسال ۲۳ هجری

مفرزه های اسلام بقوماندانی سهل بن عدی وعبدالله بن غسان بولایت کرمان ،
وزیر قیادت عاصم بن عمر تمیمی بولایت سیستان و تحت فرمان حکم بن عمر
ثعلبی بولایت مکران ریختند وبعد از جنگ و صلحی بدون اخذ نتیجه قطعی
مراجعت کردند . در سال ۳۱ هجری باز مفرزه دیگر عرب بقوماندانی مجاشع
بن مسعود السلمی بولایت کرمان سرا زیر ، وبعد از گرفتن شهر سیر جان
بسیستان کشیدند ، ولی اینبار کشته بسیار داده شکست سختی خوردند وبر گشتند
ربیع بن زیاد بن اسد الزیال حارثی متعاقباً برای تلافی این شکست از قرارگاه
عمومی نیشاپور وارد سیستان شد سپاه سیستان در سه میلی زرنج رزم سختی داد
و بالاخره ایران بن رستم بن آزاد خو بن بختیار حکمران محلی سیستان حاضر
شد که در بدل تادیهٔ هزار بنده وهزار جام زرین بعرب مصالحه بر قرار نماید ،
ربیع از زرنج به خواش وبست کشیده جنگهای زیادی بااهالی کرده تلفات
بسیاری داد ، در هر حال بعد از آنکه اسرائی هم بدست آورده بود مراجعت
نمود . مشاهیر اسراء ربیع اینها بودند : حسین بوالحرث ، یسام ، سالم بن
ذکوان ، عبدالرحمن آنکه نظر بلیاقت خویش منشی حجاج و بازمیرخراج عراقین
گردید . باین ترتیب ربیع از سیستان بر گشته و قرارگاه ابن عامر سپه‌سالار عمومی
عرب در نیشاپور رفت . اهالی بعد از رفتن او فرمان دار ها را زیر پا گذاشته و
استقلال محلی را از سر گرفتند و نماینده عرب را اخراج کردند .

ابن سمره و حمله بکابل : ابن عامر لشکری کافی زیر قیادت عبدالرحمن بن سمره
و زابل و بلوچ به غرض تسخیر قطعی این ولایات اعزام کرد ، وقتیکه ابن
سمره بدر سیستان رسید ایران بن رستم توانست باز عهد قدیم ربیع را تجدید
کند . هنوز ابن سمره راحت مفصلی نکرده بود که امیرالمومنین عثمان رض
از دنیا گذشت (۳۵) واو مجبور شد پیشتر نزد عبدالله عامر برود ،

و کیل ابن سمره در سیستان امیر بن احمر یشکری مقرر بود ولی سیستا نیان
اورا محبوس وترتیبات عربی را از بین بردند عبدالرحمن مجدداً بسیستان وارد
شد وبعد از تأمین رنج به خواش وبست وزمین داور سوقیات نمود و در شهر
« دوان » مرکز داور با اهالی حرب سختی نمود ' مردم بعد از جنگ در کوه
« زور » یا «زون» محصور و بالاخره بقبول مصالحه حاضر شدند و عبدالرحمن
ازمعبد مشهور زور مجسمهٔ رب‌النوع آفتاب‌را که از طلای ناب ساخته وچشمان
یاقوتی داشت کشیده وخراب ساخت ' عبدالرحمن مرد بزرگی بود ' و یکعده
فقهاء مشهوری از قبیل حسن بصری رحمة الله علیه وغیره بغرض تعلیم ونشر
اصول اسلام همراه داشت ' و نقاط مفتوحه را فوراً زیر انتظام میگرفت '
او میخواست اسلامیت را با فتوحات خود در خطوط متوازی پیش برد '
درهرحال‌عبدالرحمن‌بولایت رخج یعنی قندهارپیش شد وبعد از ضرب و گردی
باستقامت زابلستان یعنی ولایت غزنی بحرکت افتاد ' و این او لین باری بود
که سواران عرب در غزنی و از آنجا بجانب کابل جولان میکردند ' ولی
عربها در کابل کار مهمی ازپیش نبرده تنها کابلی هارا برای دفاع آینده
بیدار ساختند . کابلشاه بعد از جنگ مختصری بقرار داد صلح امضاء کرد
و عبدالرحمن بجانب سیستان مراجعت نمود . از جمله اسراء کابل اشخاص
ذیل بعدها در عالم عرب مشهور شدند : باب‌مکحول السامی‌فقیه ' سالم بن‌عجلان
حمیدالطویل و نافع ' یك مفرزه عبدالرحمن بقوماندانی مهلب تاقندابیل در
در ولایت بلوچستان نیز پیشرفت ولی بعد از زدو خورد مختصری مراجعت نمود
باین ترتیب عبدالرحمن سه سال مصروف اسفار نظامی خودش بود اما همینکه
خواست مثل نیشاپور زرنج را نیز قرارگاه نظامی ومرکز اداری‌عرب‌واسلام
قرار دهد سیستانیان نه پذیرفته و گفتند تو عامل معاویه هستی در حالیکه
خلیفه رابع بجای است . عبدالرحمن بافشاری تکروه عباد بن حصین را وکیل

تعین وخود بدربار خلافت عزیمت نمود امیرالمومنین خلیفه رابع رض عبدالرحمن
بن جزالطائی را و بعدها ربعی بن کاس عنبری را باعنوان حاکم سیستان
اعزام نمود ، اما اینها کاری از پیش نه برده و بزودی امیرالمومنین در سال
۴۱ هجری از دنیا گذشت در خلافت حضرت
خلیفه چهارم رض جمعیت زیادی از اعراب مفلس ومفلوك زیر ریاست حسکته
بن عتاب الحبطی وعمران بن فضیل البرجمی خارجی در سال ۳۶ وارد سیستان
گشتند اینها هم برضد عمال حضرت خلیفه چهارم و هم برضد اهالی حرکت
میکردند . عبدالرحمن بن جزوالطائی حاکم امیر المومنین از دست همین ها
کشته شد . ولی ربعی کاس در جنگ زرنج حسکته را از بین برداشته
و خطر خارجی را کم کرد . کلمه خارجی برآن دسته جات عرب اطلاق میشد
که در جنگ های حضرت خلیفه رابع رض و امیر معاویه همه از اتباع
و طرفداران امیرالمومنین بوده ولی بعدها چون در جنگ مشهور به صفین
امیرالمومنین بمصالحه و حکمیت دو نفر وکیل تن داده و این
منجر بغلبه امیر معاویه گردید ، دسته هاییکه از ضدیت با امیرالمومنین
نمودند و لهذا خوارج خوانده شدند . پسان ها این اسم در مورد اکثر
شورشیان ملی سیستان که ضد حکومت عرب کار میکردند نیز اطلاق گردید .

در هر حال بعد از چندی (۴۳ ه) ربیع حارثی بحیث حاکم امیر معاویه به
وارد سیستان شد و او سعی کرد زرتشتی ها را بدین اسلام جلب
و قرآن کریم را تعلیم نماید . در سال ۴۸ ه زابل، کابلستان که
از سوقیات عبدالرحمن در کابل بیدار شده بود در قدرت ها آمده در صدد
ترتیبات عسکری برای جنگ عرب بود ولی ربیع [illegible] شده و قبلا بجمله
در رخج پرداخت اما ربیع کاری انجام داده نتوانست ، و بعداز کمی حاکم جدید
عرب عبیدالله بن ابی بکره وارد زرنج گردید ، و او نیز به بست و رخج سوقیات

کرده با کابلشاه رزم داد و بزودی بین طرفین مصالحه بر قرار ورتبیل شخصاً بسیستان آمده وبغرض استطلاع ازاداره وقدرت عرب ببصره رفت، ودر آنجا بازیاد که عنوان امیر خراسان داشت ملاقات کرد و بر گشت . در سال ۵۳ امیر معاویه خراسان مفتوحه را به عبیدالله بن زیاد داد و او برادر خود عباد را بحکومت سیتسان اعزام کرد. ولی اوهم مجبور شد باستقامت کابل بقندهار عسکر کشد ودر آنجا باعساکر رتبیل که خودش را حکمران بالا ستحقاق ولایات جنوب هندوکش تاهامون سیستان ودریای سند میدانست زرم دهد، البته دراینجنگ نیز عرب موفقیت بزرگی حاصل نکرد وعبادمراجعت نمود . همینکه امیرمعاویه دردمشق ازدنیا چشم پوشید (٦٠) سیستانیان ادارات عربی را برهم زده وعباد را مجبور کردند ببصره عودت کنند اما او تنها نرفت، وتوانست خزانه سیتسان را که بالغ بربیست ملیون درهم بود هم در بصره به برد .

یزید ورتبیل : درسال ٦٢ ازطرف یزید مجدداً دونفر برای تنظیم امورسیستان مقرر و وارد زرنج شدند، اینها یزید وبو عبیده بن زیاد بودند، یزید بکابل لشکر کشید، و کابلشاه بمقابله شتافت درجنگی سختی که واقع شد سپاه عرب کشته واسیر فراوانی داد وفقط عدهٔ محدودی توانستند بفرار موفق شوند، درجمله مقتولین جنگ یکی هم خود یزید حاکم وقوماندان عرب، و درجمله اسراء برادرش بوعبیده شامل بود، خلافت دمشق ازینخبر بهم بر آمده سلم بن زیاد را بر سیدگی امور خراسان مقرر، و او طلحه الطلحات را بسیستان اعزام کرد، طلحه اوضاع ولایت را بنوعی دید که مجبور شد بامردم ازدرمحبت ومدارا پیش آید، مردم نیز اورا دوست گرفتند، واو با کابلشاه داخل مفاهمه شده وبالاخره توانست بوعبیده وسائر اسراء عربرا دربدل اداء نیم ملیون درهم از رتبیل خلاص کند . درسال ٦٣ عبدالله بن طلحه ویکسال بعد خود طلحه حاکم سیستان شده وبامردم بمدارا پیش آمدند، ولی بزودی مردم وعسکر برضد یزید شورش نمودند وناخلیفه در

دمشق زنده بود سیستان همچنان آزاد ماند . درین میانه عبدالعزیز بن عبدالله
بن عامر از طرف عبدالله بن زبیر خلیفهٔ دیگر عرب و رقیب خلیفه اموی
بعنوان حاکم وارد زرنج شد، واو نیز بااهالی در کمال آشنائی ومحبت پیش آمدو
بعزم رزم کابلشاه براه بست روان شد، رتبیل درنواح کابل اورابمضیقهٔ خطرناکی
گرفتار نمود واگر همت عمر بن شان العاری یکی از سرداران دلیر عرب نبودی
تمام اردوی عبدالعزیز محو وتباه میگردید ، در هر حال عبدالعزیز بسیستان
مراجعت کرد وبطور دائم راجع بامور جهانداری اندرزهای سودمند رستم بن مهر
هرمزد دانای سیستان رامی‌شنید که از قول دهاقین خردمند قصه میکرد، باین ترتیب
عبدالعزیز تا سال ۷۲ در زرنج ماند ، و قتیکه عبدالله زبیر مغلوب
عبدالملک خلیفه اموی گردید حجاج معروف در بصره عنوان امیرخراسان وعراق
حاصل کرد واو امیه بن عبدالله را بسیستان مقرر نمود وامیه پسر خودش عبدالله را بسیستان
فرستاد، واین اخیری بغرض رزم کابلشاه به بست کشید ، چونکه این رتبیل
مرد سخت دلیر وباتدبیر وبرای عربها همیشه یک تهدیدی سخت بشمار میرفت
رتبیل بعبدالله اطلاع داد که اگر از جنگ خودداری نماید یک ملیون درهم باو
خواهد پرداخت ، ولی عبدالله بنماینده جوابی داد که برتبیل بگو اگر این
رواق بست را از طلا مملو کنی قبول نخواهم کرد ، رتبیل علی‌الفور از مقابل
عبدالله عقب کشیده وقدم بقدم قلاع ودژها را تخلیه کرده رفت ، وباین ترتیب اورا
درون دره‌های مهیب کش کرد ، انگاه راهها را از هر طرف قطع نموده اورا
تحت تهدید مرگ قرار داد . اینست که عبدالله خطر را احساس وبه رتبیل پیام داد
که اگر راه مراجعت اورا باز گزارد از تادیهٔ خراج عفو خواهد بود . اما رتبیل
جواب داد اگر میخواهد زنده برگردد سه صد هزار درهم تادیه وعهدنامه تحریر
کند که در آینده با کابلشاه داخل جنگ نخواهد شد وانگاه وی از آسیب محفوظ
خواهد گذاشت . عبدالله مجبور بود بشرایط راضی شود ودرعوض ازدربار خلافت

معزول کرده خلیفه عبدالملک موسی بن طلحه را بحکومت سیستان مقرر نمود و او
تا سال ۷۵ در زرنج ماند، اما سیستانیان نمیخواستند در قید امویها باشند لهذا با
فرق عربی خوارج که برضد حکومت اموی هم بودند داخل روابط شدند. حجاج
عسکر کافی زیر قیادت عبیدالله بن ابی بکره بسیستان اعزام نمود، اما حریش
پیشدار عبیدالله با قطعه خود در جنگ با سیستانی ها تباه شد، و عبیدالله در ۷۸ه وارد
سیستان گردید، و به بست عسکر کشید، کابلشاه بجنگ سختی پیشامد، و بعد
بتدریج همان پلان قدیم را عملی و عبیدالله را قدم بقدم در داخل قلمرو خود کشیده
رفت، تا آنکه بیکباره گی اورا زیر محاصره قرار داده و خطوط مواصله اورا
از هر طرف قطع نمود، عبیدالله مجبور شد هفتصد هزار درهم تاوان جنگ داده
خود و عسکر خود را از ورطه مرگ نجات بخشد، افسر پیر و دلیری از عرب «شریح»
اینقرار داد را ننگین شمرده نه پذیرفت و خود را با عساکر مربوطه خود بصفوف
کابلشاه زده و قسمت بزرگ ایشان کشته شدند، بقیة السیف که بفرار و رسیدن
به آبادی موفق شدند از فرط گرسنگی آنقدر طعام خوردند که ایشان نیز از بین
رفتند، ولی مردم برای جلوگیری از خطر ثانی فراریان را بتدریج اندک روغنی
و باز طعامی داده چاق میساختند. عبیدالله بعد ازین شکست سخت کم زندگانی
کرده و در حدود بست از دنیا چشم پوشید. حجاج بشنیدن اینخبر مراتب را
بدربار خلافت دمشق اطلاع و اجازه خواست قشون بصره و کوفه را بسیستان
و کابل سوق کنند.

لشکر طاؤسان: بعد ازین حجاج یکصد و بیست هزار عسکر مربوطه بخود را
سان دیده و از بین آنها قطعاتی مرکب از اشراف و صنادید عرب جدا و
چهل هزار نفر تهیه نمود حجاج ازینجمله ده هزار مرد را زیر قیادت یکی از مشاهیر
سرداران عرب عبدالرحمن بن اشعث باستقامت سیستان بحرکت انداخت، این
افسر و عسکر که از کثرت سامان و سلاح اسم جیش الطواویس

بخود گرفته وحجاج دوملیون درهم بایشان بخشش و معاونت کرده بود در سال
۸۱ هجری بسفر آغاز ودرسال ۸۲ هجری وارد سیستان گشتند، ودر وحله اول
با خوارج وهمام بن عدی السدوسی سرکرده شورشیان رزم داده غالب گشتند، وبعد
به اخذ عسکر محلی پرداخته، وعبدالرحمن ازحاکم عمومی خراسان نیز قطعات
تقویه طلب کرد ودرآخر همان سال بعزم رزم کابلشاه روان شد، رتبیل ازدور
تمام اینواقعات را ترصد میکرد، لهذا بزودی هیئت سفارت او بحضور عبدالرحمن
رسیده با شرط فراموشی ازماجرا های ماضی اداء خراجرا برای آینده قبولکرد
اما عبدالرحمن مردی نبود که با اینهمه عسکر وقوت آزمایشی ازدشمن نکرده
وبکمی قناعت کند، لهذا با ستقامت بست بحرکت افتاد. رتبیل پلان گذشته
را تطبیق و اردوی خودرا بقهقرا عقب میکشید ودر قلاع عرض راه غنایم
سنگین بار میگذاشت، اردوی عبدالرحمان درهر منطقه اموال زیادی بدست
آورده گران بار می شدند، و عبدالرحمن برای از دست ندادن خطوط ارتباط و
تنظیم ادارهٔ عقب جبهه در هر جا نمایندگان و محافظینی گذاشته وبتدریج
کابلشاه را تعقیب میکرد، اینحرکت بطی زمستان را قریب میساخت
و جیش الطواویس از فرط اعتماد بشیوه [illegible] بار میگذشت،
از دیگر طرف کابلشاه سعی میکرد عبدالرحمن را بدام آشنائی اسیر و در
صورت امکان برعلیه حجاج تحریک نماید، [illegible] فراهم شده بود که
عبدالرحمن حجاج را ازپیشرفت [illegible] اطلاع [illegible] قطعی
را از جهت صعوبت طرق وشوارع حواله به بهار سال آینده نمود، چه اسپان
رساله عرب که در دشتهای [illegible] حرکت میکردند در
معبر های پر برف [illegible] و کتل [illegible] جولان [illegible] ، اما حجاج که
مردی شدید بود تدبیر عسکری عبدالرحمن را رد وبطالت حرکت و تعویق حمله
اورا کتباً بجبن وبزدلی منسوب و [illegible] عبدالرحمن [illegible] کوری

تشبیه کرد . این تندی حجاج عصبیت عبدالرحمن را که مرد بزرگی بود برانگیخت . حجاج منتظر نتیجه این مکتوب شدید خودش نشده متعاقباً امری دیگر فرستاد که بدون درنگ بکابلستان حمله و آبادی ها را یکسره ویران، و آل‌واولادمردان‌زابل و کابل را اسیر نمایند، بزودی امر سیوم حجاج بعبد الرحمن رسید که تا فتح تمام مملکت دشمن اقامت او در آنجا حتمی است واگر سهل انگاری کند معزول وعوضش اسحاق بن محمدمقرر خواهدشد.
عبدالرحمن نامه های حجاج را بررخ اردوی خود کشیده واز مجموع افسر وعسکر دربنخصوص رای خواست،عسکر غریو برآورد و سرداری چون ابوطفیل عامر بن واثله خطا به غرائی ایراد و منجمله گفت : امر حجاج بآن‌ماند که گویند غلامت را باسپ سوار کن اگر هلاك شد اسپش از تو واگر نجات یافت هردو از توست ، هان‌ای عسکر!حجاج از زحمات شما در جنگها متأثر نمیشود اگر فاتح شدید غنایم ودسترنج شما را او میخورد و در عوض مکافات شما ترقی هم او میکند و اگر مغلوب شدید و معدوم گشتید فدا کاریهای سابق شما محو شده و در نظر او مردمانی‌پست ودون همتی بشمار خواهید رفت.افسر دیگری عبدالمومن ربعی بپا ایستاده وفریاد کرد . سوقیات حجاج درین‌مملکت شبیه سوقیات فرعون دررودنیل است ، مطمئن باشید که این‌مملکت گورستان ابدی شما است ودیگر ابداً بملاقات خاندان خود نائل نخواهید شد، بهتراست بعقب برگردید وباستقامت حجاج مارش کنید واورا از وطن خود طرد نمائید بیائید وبعبد الرحمن بیعت کنید تا پیش رویم واین منم که برای نخستین بار با اینمرد بیعت میکنم . . . یکی فریاد کرد منم . دیگری منهم . دیگری من . . و الحاصل در ساعتی عبدالرحمن فرمانروا و دشمن جدی حجاج بود ، عبدالرحمن با کابلشاه درین موضوع تازه مفاهمه وقراری را امضاء کرد که در صورت فتح بر علیه حجاج، کابلشاه برای همیشه

از اداء باج وخراج معاف ، ودر صورت مغلوبیت عبدالرحمن پناه گاه اوباشد
البته رتبیل چنین خبری را بامنتهای شعف استماع وتصدیق کرد . عبدالرحمن
بسیستان مراجعه و با اهالی از در شفقت پیش آمد وبعد از آنکه نمایندگان
خودش چون عیاض وعبدالله را دربست وزرنج مقرر نمود . پیشدار خود عطیه بن
عمر والعنبری را امرحرکت بجانب عراق داد . وخودش با داوطلبان زابل و
کابل وذخائر احتیاطی درعقب بحرکت افتاد. ولی همینکه عبدالرحمن بفارس
رسید آنقدر بقواء خویش مغرور شد که سهو کرد خلع خلیفه عبدالملک
راهم اعلان نمود وبه این صورت تمام عالم عرب را بسر ضد خود
تحریک نمود . درهر حال حجاج پیش بین بود ودر موضع زاویه بصره باستقبال
دشمن شتافت ودر جنگ سختی که اتفاق افتاد عبدالرحمن منهزماً بکوفه رفته
و بعد از ترتیب مجدد اردو در دیرالجماجم مکرراً به حجاج رزم داد ومتجاوز
ازهشتاد جنگ درسال ۸۳ هجری باو نمود . معهذا در آخر کار عبدالرحمن
مغلوب و بسیستان پناهنده شد . ده هزار عساکر حجاج اورا تعقیب میکرد
اینجا عبدالله حاکم زرنج اورا راه نداد و عبدالرحمن به بست [illegible] ، عیاض
اورا زیر نظارت گرفت تا به حجاج تسلیم کند ، ولی رتبیل [illegible] فوری
کرده و عبدالرحمن را خلاص وهمراه خود [illegible] کرد ، در همین وقت سرداران
عبدالرحمن اجتماع و در زرنج [illegible] خواستند وعبدالرحمن [illegible] فاصله
بسیستان کشیده واز آنجا بهرات سوقیات نمود ، اما در جنگی که بین او ویزید
مهلب حاکم عمومی عربی خراسان [illegible] بار دیگر منهزم وبدربار کابلشاه
پناهنده شد . حجاج بکابلشاه مراجعه و [illegible] که اگر عبدالرحمن را تسلیم
کند دیگر عرب درزابلستان و کابلستان مداخله نخواهد نمود . سفیر حجاج
عماره بن تمیم مرد دانا و چرب زبانی بود و بالاخره او توانست [illegible] بدین
کار حاضر نماید [illegible] ابن اثیر جلد ۴ ص [illegible])

عبدالرحمن درینوقت بمرض سل مبتلا بوده واز جهان بگذشت رتبیل هم سر مرده را بریده بحجاج فرستاد ، در عوض ، عماره حکومت سیستان حاصل کرد و رتبیل چندی از تاخت و تاز محفوظ ماند و اختتام این بازی در سال ۸۵ هجری بود .

در سال ۸۶ مسمع حاکم عرب در سیستان شد ولی مجبور شد باابوخلده قاید شورشیان جنگهای بسیاری نماید ، در همین وقت خلیفه ولید قتیبه سردار معروف را بخراسان اعزام و او عبدربه را حکومت سیستان داد ، ودر ۸۸ عمر و برادر قتیبه باین سمت مامور گردید واو مجدداً دربست جنگهارا با کابلشاه شروع کرد ، اما رتبیل توانست اورا بدادن هشت صدهزار درهم آرام سازد . بعدها قتیبه که نیزک را در خراسان شمالی از بین برد و ماوراءالنهر را تا اندازهٔ صاف کرد خواست با کابلشاه کار عرب را یکطرفه کند ، زیرا رتبیل‌ها درطی تقریباً یک قرن عرب را گاهی به جنگ و گاهی بصلح و گاهی هم بپول مشغول میداشتند و هنوز اردوی عرب در آنطرف بست نفوذی نداشت ، ولی اینبار نیز ذکاء رتبیل پیشی گرفت واو توانست بقبول دوملیون درهم قتیبه را به جادش نشاند ، قسط اول این پول نیز در ذی الحجه ۹۴ هجری پرداخته شد .

ازین بعد تا آخر قرن اول هجری چندین نفر چون عبدربه (مکرر) نعمان ، عبدالملک بن منذر ، عبدالرحمن بن عبدالله ودر سال ۱۰۲ عمر بن هبیره یکی پس دیگری بحکومت سیستان رسیدند ، ولی حجاج وقتیبه از بین رفته بودند واینها کار تازهٔ درسیستان انجام ندادند ، بلکه ازعهد آخری (عمر هبیره) شورشیان سیستان قوت گرفتند ، چنانچه در ۱۰۷ بشر الحواری امیر شرط (قوماندان کوتوالی) سیستان را کشتند ، و قضاء سیستان را نیز از عرب منفصل و بیکی از علما محلی موسوم بمعمر بن عبدالله محدث سیستانی دادند درسال ۱۰۸ ه اصفح شیبانی حاکم سیستان ومنصور بن معشر قوماندان عسکری

مقرز ودر سال ۱۰۹ به جنگ رتبیل روان شدند ولی رتبیل راها را فرو گرفت وعسکر پیش کشید و جنگ شروع گردید ، عرب بعد از آنکه کشته بسیار داد مراجعت کرد . در سال ۱۱۱ کار شور شیان سیستان بالا تر گرفت ، و در سال ۱۱۶ فتنه ها بیدار گشت ، مخصوصاً که عصبیت قبیله وی عرب در بین بنی تمیم و بنی بکر زیاد شده و سیستانیان این اختلاف را دامن میزدند ، در سال ۱۳۰ شورشیان سوار بن اشعر نائب‌الحکومه اموی سیستان را کشتند واین آن وقتی بود که درسر تاسر خراسان شمالی وغربی یعنی نقاط‌مفتوحه عرب هیجان ملی کسب شدت کرده وابومسلم خراسانی بصحنه سیاست قدم نهاده بود . در سال ۱۳۱ ه ابومسلم نصر بن سیار حاکم عمومی خراسان را مغلوب ، و در فارس موفقیات کرده ، وبرای تصفیه سیستان از عرب مغرزة به قوماندانی مالک اعزام نمود ، سیستانیان زر نج را تسلیم کردند و حاکم اموی هیثم را که با هزار سوار در آنجا اقامت داشت اجازه دادند که بدربار خلافت در شام سفر کند و بهاین ترتیب بعد از یک قرن دو باره سیستان از ادوار[illegible] مستقیم در کف اهالی کشور قرار گرفت .

ولایات جنوبی وجنوب شرقی افغانستان وغربی از ۳۱ تا ۲۵۰ هجری [illegible] چطور [illegible] بدست [illegible] کرد

در سال ۲۳ هجری [illegible]

و از آنجا سهیل بن عدی و عبدالله بن [illegible] ولایت کرمان [illegible]

حکم بن عمر تغلبی [illegible] بلوچستان غربی [illegible] ولایت مکران [illegible]

شد [illegible] اداره علاقه‌های جنوبی وجنوب شرقی افغانستان [illegible] ولایات او

[illegible] حکمداران محلی کشور بوده و هر یک [illegible]

دارای لقب «شاه» واین لقب ها ازطرف اردشیر تصدیق شده بود مثلاً کرمان شاه

قس شاه ، مکران شاه ، قیقان شاه ، [illegible]

نخستین عرب عارضی وزودگذر بوده بجنگ وصلحی خاتمه یافت، گرچه کرمانشاه درجنگ باعثمان ابن عاصی سردار اعزامی حضرت خلیفه ثانی رض قبلا کشته‌شده بود. ولی درسال ۳۱ هجری مجاشع بن مسعود افسر دیگر عرب در کرمان بعداز جنگهای چندی فاتح وشهر شیرجان را بگرفت، متعاقباً ربیع بن زیاد اطراف شیرجان را تسخیر وبا اهالی بم بمصالحه پیشامد. همینکه مردم شورش نمودند مجاشع نه تنها آنرا خاموش بلکه جیرفت را هم بگرفت. کرمانیان که درخط نخستین خراسان افتاده وهمسایهٔ بلا فصل متصرفات عربی فارس ولهذابیشتر زیر فشار عرب واقع بودند درجنگهای که نموده وناکام شدندا کثراً بولایات سیستان ومکران پناه بردند، اما عربها ازنظر سوق‌الجیشی نمیتوانستند از کرمان چشم بپوشند لهذا درآنجا رحل اقامت افگنده به حفر کاریزها و زراعت مشغول شدند چونکه سوقیات عرب بیشتر ازراهای کرمان بولایات سیستان وبلوچستان عملی میکردید، حکم بن نهیك حاکم حجاج در کرمان مسجد «ارجان» ومقام دارالحکومه گی نیز تعمیر کرد.

بلوچستان : واما دربلوچستان عساکر عرب بفرمان امیر المؤمنین خلیفه ثانی از مکران تجاوز نکردند، مغیره بن عاص تا دیبل بندرگاه شرقی بلوچستان رسیده بود اما چه‌سود که درجنگ باافسر محلی «دیوائج» که‌ازسند بکمك اهالی آمده بود کشته شد. درسال ۳۹ حارث بن مرة دربلوچستان شرقی تا کیکانان یا قیقان پیشرفت ولی او نیز باعسکرش درحدود قلات حالیه بلوچستان ازدست مدافعین کشته گردید. مهلب سردار دیگری ازعرب در ٤٤ تابنته واهوار و قیقان عسکر کشیده وبعداز جنگهای چندی بدون اخذ نتیجه مراجعت کرد. عبدالله بن سوار مجدداً بسوقیات پرداخت ولی‌او نیز بدون اخذ غنایمی درقیقان به نتیجه نرسیده بمکران عودت کرد؛ چنین معلوم میشود که مکران نیز ازین بعد شورش کرده، وسنان بن سلمه مکرراً آنجارا تأمین نموده‌است.

پس ازان راشد بن عمر و به قیقان عسکر کشیده پس از یکسال جنگ فتحی هم نمود،
ولی درعودت از حملهٔ اهالی کوه «منذر» و «بهرج» کشته شد. بار دیگر
عربها از جبهه سیستان وقندهار کنونی در علاقه کیج کنداوه بلوچستان
حمله نمودند ولی سودی نه بردند و قوماندان عرب در آخر کار کشته شد.
در سال ۶۱ هجری منذر بن جارود در بلوچستان عسکر کشیده در بوقان و قیقان
حرب، و قصدار را فتح کرد، ازین بعد پای عرب در ولایت بلوچستان قوی و
محکم گردید، چنانکه در عصر حکومت طاهریه در خراسان شمالی یعنی قرن
سیوم هجری اهالی بوقان کاملاً پیرو دین مبین اسلام بودند، در وقت حجاج
سعید بن اسلم حاکم مکران بود، و باز مجاعه بن سعر باین سمت مقرر شد و
اینشخص تا قند ابیل در بلوچستان شرقی فرمان میداد. پس از مجاعه بن سعر
مجاعه بن محمد حاکم بلوچستان گردید و بعد ازین ولایت سند توجه فرماندهان
اسلام را جلب نمود. عربها بلوچستان غربی را بنام ولایت مکران و بلوچستان
شرقی را بنام ولایت توران یاد و در تشکیلات مملکتی بهمین ترتیب قبول کرده.

ولایت سند: چنانچه مقارن ادوار عرب در خراسان و ولایات شرقی شمالی
افغانستان در زیر اداره حکمرانان محلی بوده و همچنان در ولایت کشمیر
کشمیر شاهان حکومت میکردند. در جنوب اینها از حدود کشمیر
تا بحر عرب یک حکومت دیگر ملی موجود [illegible] اداره شاهان سند [illegible]
[illegible] مرکز اینولایت [illegible] و سرحد [illegible] وحدود ولایت در
[illegible] علاقه در همین [illegible] سلطان [illegible] چچ [illegible] و ملتان
[illegible] تاریخ خاندان [illegible] سند [illegible]
[illegible] میشود که [illegible] شده [illegible] در حدود [illegible]
[illegible] گردید، پس اینشخص [illegible]
حکومت را [illegible] چچ [illegible] حکمران سند

پسر و جانشین همین چچ است که باهجوم عرب مقابل ومدتها مقاومت نمود. درهر حال درسال ۱۵ (زمان خلافت امیرالمومنین خلیفه ثانی) عثمان بن ابی العاص به بحرین اعزام، و مشارالیه بجانب عمان روان گردید، ومغیره برادر این شخص قوماندان بحرین گردید، کشتی های عسکری نیز در دریا روان شد، و باین ترتیب لشکر عرب برای بار اول در بندرگاه دیبل بین حدود بلوچستان وسند وارد گردید، چچ حکمران محلی سند سامه بن دیوائج را برای دفاع عرب اعزام کرد، و او قوماندان عرب را مغلوب و مقتول نمود، و تا چندین سال دیگر سند از حمله عرب محفوظ ماند، حجاج نائب الحکومه اموی خراسان یك مفرزه عسکر زیر قیادت بدیل بسند اعزام نمود ولی او نیز از دیبل بیشتر نرسیده و در همانجا راه سلف خودش را در پیش گرفت باینمعنی که بدیل در میدان رزم ازطرف جیسه پسر داهر حکمران سند کشته شد. حجاج بعد از این محمد قاسم ثقفی داماد خودش را که افسر مدبر ودلیر وخیلی جوان بود با ششهزار عسکر از راه شیراز فارس با ستقامت سند بحرکت انداخت، وسامان ثقیل ولوازم حرب بواسطه کشتی ها در دریا انداخته شد تا در بندرگاه دیبل لنگر اندا زند کپتان این بحریه "پسر مغیره وخریم" بودند ابن قاسم از شیراز ششهزار جمازه سوار وسه هزار اشتر بار کش را به ششهزار عسکر سابق خود اضافه کرده بجانب بلوچستان کشید، محمد هارون حاکم عربی بلوچستان اوزا درمکران استقبال ودر معیت او باستقامت "ارمائیل" در جنوب غربی بلوچستان فعلی روان شد، هارون در ارمائیل بمرد و قاسم بجانب شرق عزیمت و وارد بندرگاه دیبل و کشتی های عرب نیز از راه بحر واصل گردید، البته مدافع دیبل مقاومت سخت بود ولی عجالتا اهالی شهر دیبل بجنگ حاضر شدند و در قلعه معبد دیبل که هشتاد گز ارتفاع داشت بیرق حریر سبز چهار زبانه را برافراختند که هر زبانه این بیرق بشکل برجی در هوا تموج داشت، از آنطرف

حرم درحصار راورمتحصن وبجنگ آ نقدر دوام دادند تابکلی مغلوب ومستأصل گردیدند، وبالاخره خود را در آتش سوختند ، محمد قاسم برهنما با دراهد ف گرفت وباچهل هزار مردمدافع اتشهر ششماه رزم داد ، وعاقبت بهمد ستی طبقهٔ تجار شهر فاتح گردید وسی هزار اسیر گرفت، ازین به بلاد وقصبات مربوط سند یکی پی دیگری مفتوح شد ، وجیسهٔ پسردا هر هم بچترال پنا هنده گرد ید ، محمد قاسم ازین بعد بحدود ملتان گذشت و دوماه باحاکم ملتان « گندارای » جنگ و اخیراً فاتح گردید ، محمددراین جاسیزده هزار ودوصدمن زرازدفاین، وصنمی ازطلا بوزن دوصدوسی من باچشمان یاقوتی ازمعبد ملتان اغتنام نمود . یکی از مورخین میگوید، محمد قاسم در ملتان بیك خانه برخورد که در آ ن چهل بهار طلا بود وهر بهاری مساوی ۳۳۳ من ولهذا جمعاً معادل ۲ ملیون ۳۹۷ هزار ششصد مثقال میشد درهرحال محمد بن قاسم ثقفی باین ترتیب تمام ولایت سند وهم ملتان را فتح وبعد از غلبه به تدبیر ومدارا وتساهل مذهبی بامردم پیش آمد، وبعضاً مردم نیز بقبول اسلام تن دادند ، امابزودی حجاج مشهور بظالم در ۹۵ هجری ازدنیا گذشت وخلیفه ولید یکسال بعدتر فوت نمود ، سلیمان خلیفه جدید محمد بن قاسم را معزول واحضار کرد ، واینسردار بزرگ درعراق بضربت وشکنجه هلاك گردید پیشرفت اسلام هم درهمین منطقه خاتمه یافت. سلیمان خلیفه امری درعوض محمد بن قاسم بحکومت سندیزید بن ابی کشته را اعزام کرد ولی حاکم جدید هژده روزدر سندنگذشتانده بود که چشم ازجهان پوشید ، وجایش را حبیب بن مهلب گرفت ، ولی سند یان تن باستیلای عرب نمیدادند ، وحکام محلی دو باره بر سر اقتدار آمده بودند لهذا حبیب در کنارهٔ جیلم به جنگ با مردم مجبو ر شد . حاکم اعزامی خلیفه عمربن عبد العزیز موسوم به عمروبن مسلم نیز مثل سلف خود درهمان نواحی بجنگ اهالی گرفتار گردید . درعهد خلافت یزید بن عبدالملك مجدداً بین عربها از یک طرف و سندیها و بلوچها از دیگر طرف محاربات

واقع و در قندابیل عرب کشته بسیار داد، ازین بعد جنید بن عبدالرحمن حاکم سند
مقرر شد ولی او نیز ناچار بود از ینکه با اولاد واخلاف داهر مدتی بجنگد
منصبداران اینشخص متوجه مرمد، مندل، دهنج و بروص گردیده وهم در هر بند
حرب و فتح کردند. عوض جنید پسان تمیم بن زید مقرر و بزودی در دیبل فوت شد
وجای او حکم بن عوانه منصوب گردید در ینوقت مردم تمرد کرده بودند،
واوشهر منصوره را در غرب سند بنا کرد. این ترتیب در سند دوام می نمود که
ابامسلم در خراسان شمالی وارد عرصه سیاست شده و متعاقباً حاکم اعزامی او
موسی بسند رسید، ومنصور بن جمهور کلبی را که مدافعه میکرد مغلوب، ومساجد
تعمیر وامنیت را قایم واسلامیت را پیشبرد. بعد ازین خلافت از امویها بعباسی ها
منتقل و برای مدتی حکام وعمال آن دولت در ولایت سند اعزام میشد از آنجمله
خلیفه منصور عباسی هشام بن عمرو تغلبی را حاکم سند مقرر نمود و در عهد
اینشخص تا مدار اسلامیت تاکشمیر پیشرفت و در آنجا عرب بفتح نایل آمد،
کذا ملتان را مجدداً مسخر کردند. این ترتیب در زمان خلفاء عباسی نه تنها تا
ظهور دولت طاهری در خراسان شمالی بلکه تا مدتهای دیگر دوام داشت تا مجدداً
اهالی سند و منصوره طائفه [illegible] بقیه عرب و نفوذ ایشان را از بین برده و حکومت
محلی تشکیل کردند، و همچنان در ملتان حکومت [illegible] محلی تشکیل و تا اواخر
قرن چهارم هجری دوام نمود.

ظهور ابومسلم در افغانستان

سالهای ۱۲۹ ـ ۱۳۷ هجری

از نفوذ اولین عرب در ممالک خراسان (۳۲ هجری) تا ظهور ابومسلم خراسانی
در صحنه سیاست (۱۲۹ هجری) [illegible] مرده یکی
پی دیگری بدنیا آمده و میگذشتند [illegible] عرب و
افغان بوقوع پیوست که نه تنها [illegible]

در مقدرات هر دو تواماً تأثیر نمود. از آن جمله بعد از فوت حضرت پیغمبر
آخر الزمان علیه الصلواة والسلام اختلافی در سرجانشینی آنحضرت میان قبایل
عرب پدید آمد که تأثیر منفی آن قرنهای متوالی در تمام عالم اسلام محسوس
وشاید بعد از هزار و چهار صد سال هنوز بکلی از بین نرفته باشد، پس از وفات
امیرالمومنین خلیفه اول و ثانی در سال های ۱۳ و ۲۳ هجری
خلافت اسلام به امیر المومنین خلیفه ثالث رسید، و عصبیت قبیله وی
مجدداً آتش نفاق را دامن زد، و در نتیجه خلیفه سوم در سال ۳۵ ه
درضمن یك شورش وهیجانی ازجهان گذشته، وامیر المؤمنین خلیفه رابع زمام خلافت
در دست گرفت، رؤسای بنی امیه در زیر قیادت امیر معاویه نائب الحکومه
شام شهادت خلیفه سوم را دستاویز سیاسی گرفته و عداوت دیرینه بنی امیه وبنی
هاشم را تجدید و عملی نمودند، امیر المومنین خلیفه رابع هم در نتیجه این
اختلافات در سال ۴۰ هجری بشهادت رسید، ونزاع گاه ناشدنی در و حله اول
بین دو قبیله عرب وبعد ها بین تمام ملل اسلامی برای قرنها باقیماند، در همین
گیر و دار فرقه سومی در عرب تشکیل وهم سوم به خوارج گردید که هم برضد
رؤسای بنی امیه و هم برضد رؤسای بنی هاشم بوده، طالب تشکیلات جدید
سیاسی محسوب میشدند، بالطبع همه این اختلافات داخلی عرب بواسطهٔ ارتباط
مستقیمی که با ممالك متصرفه خودها داشتند در جمله ممالك تحت نفوذ عرب
اما مسلمان ساری وجاری گردید، که منجمله خراسان بود. خراسانیان که
نصب العین جز تشکیل دولت ملی نداشتند ازین رقابت و عداوت های داخلی
عرب استفاده وهمیشه درمقابل سلطنت های قویه عربی سیاستاً طرف دسته مخالف
آنهارا التزام میکردند، چنانچه دربرابر قدرت امپراطوری بنی امیه طرفدار جدی
بنی هاشم بودند، ووقتیکه عباسی ها از دسته بنی هاشم بسلطنت رسیدند، ازخراسانیان
طرفداری از علویان میکردند، تا بالاخره سلطنت خراسانی تشکیل کردند.

در هر حال خلفاء راشده یار اربعه اسلام رضی الله عنهم چهار نفر از سال ۱۱ تا ۴۱ هجری دوام نموده ، و در سال آخری امیر معاویه اولین خلیفه اموی در دمشق جلوس نمود ولی خراسانیان مثل جزیرة العرب و عراقین در عوض او خلافت امام حسن (رض) پسر حضرت علی را تصدیق کردند اما امام حسن در همان سال از خلافت استعفا کرده و باز خلافت در دست امیر معاویه ماند ، معهذا وقتیکه عبدالله بن زبیر در مکه اعلان خلافت نمود خراسانیان تصدیق و نائب الحکومه او را در خراسان پذیرفتند ، مگر بزودی امیر معاویه بر مخالفین غلبه جسته و تسلط او در ممالك متصرفه قوی شده رفت ، باین ترتیب خلفاء بنی امیه چهارده نفر از سال ۴۱ تا ۱۳۲ هجری تقریباً یکقرن بر مسند یك امپراطوری خیلی وسیع نشسته و بر جهان حکومت نمودند ، درمیان خلفاء اموی مردان بزرگ و لایقی بهم رسیده و دورهٔ حکمرانی این سلسله را مخصوصاً از نظر تعمیم دین اسلام و فتوحات عظیمه در تاریخ اسلام ممتاز ساخت از قبیل امیر معاویه اول و خلیفه عبدالملك و خلیفه ولید و امیر المومنین عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه و غیرهم . بطور اختصار دورهٔ اموی عصر تدوین ، جهاد ، قرآن ، حدیث و فقه و بحث در اطراف آنها بود ، در دورهٔ اموی از صنعت و کیمیا کم و آسیم مشغلهٔ غیر مسلمین شمرده میشد . در جهانگیری ، دورهٔ اموی اختصاصی بزرگ داشته و قلمرو او آنوقت شامل ممالک ذیل بود : ترکستان ، فلسطین ، شام ، ارمینیا ، عراق عرب ، فارس ، هند ، ماوراء النهر و قسمتی از افغانستان ، مصر ، طرابلس ، تونس ، الجیریا ، مراکش ، اسپانیا ، پرتگال ، فرانسه جنوبی ، جزیره کورسیکا وغیره ، درهمین دوره قسطنطنیه محاصره شد و طارق سردار اسلام خواست اروپا را فتح و از راه اسلامبول به دمشق رود ، گرچه این هر دو عمل و آرزو ممکن بواسطه استحکام موقع و وضع جغرافی و دیگر بسبب یك امر بیزانتیوم خلیفه وقت ناکام ماند . درهمین دوره (عهد عبدالملك) به جای سکهٔ بازنطینی مسکوکات اسلامی ضرب زده شد ، و دفاتر و ادارات دولتی تنظیم و مرتب گردید .

ولی دورهٔ بنی امیه یك دورهٔ پر از تعصب قبیله وی و غرور عربیت نیز بوده ، عربی زبان رسمی تمام امپراطوری گردید ، دیوان و دفاتر دولتی که تا آنوقت بخط فارسی بود در عهد نائب الحکومه گی حجاج مشهور در کوفه بعربی منتقل گردید ، و اینکار بزرگ هم بدست یکی از ابناء خراسان زمین صالح بن عبد الرحمن سیستانی منشی زادانفروغ بن ببری رئیس دیوان انجام یافت . بنی امیه عصبیت و امتیاز طبقاتی را خلاف اصول اسلام وروش خلفاء راشده رضی الله عنهم ، مجدداً برقرار ساخت ، تاجائیکه امام مساجد بایستی از نژاد عرب میبود ، و دوائر دولتی تاجای ممکن بعرب داده می شد . بعلاوه از زمان موسس سلسله اموی تجمل رومی در دربار خلاف اداب اسلامی قبول ، وسلطنت انتخابی بمیراثی تبدیل و در نتیجه دولت اموی یکدولت خالص عربی آنهم متعصبی گردید .

این ترتیب اداره در نظر ممالك متصرفه مخصوصاً خراسانیان مطبوع و مستحسن نبود . خاصه درحالیکه عرب از آنها بمراتبی در مدنیت افتاده تر بودند ، هنوز عربها در زراعت و باغداری ، صنعت و تجارت دستی نداشتند ، و درقلمرو امپراطوری ایشان سکه واحدی وجود نداشته ، مسکوکات مختلفه محلی در داد و ستد بکار میرفت ، بعلاوه بعضا حکام اموی در تشدد اداری می افزودند و بعضاً در جمع مال و خرج آن اسراف میکردند ، قتیبه در خراسان شمالی میثاق و عهود را پامال و حجاج در کوفه خون مردم را بیشمار میریخت ، همین شخص عبدالله بن زبیر رضی الله عنه مردی را که آخرین خلفاء راشده اسلام محسوب و خلافتش در خراسان و عراق و حجاز قبول شده بود درسال ۷۳ هجری بدار زد و یزید خلیفه اموی امام حسین نواسه حضرت پیغمبر علیه السلام را در کربلا بواسطه چند هزار عسکر خودش محصور و بالاخره آن جناب را با اولاد و آل و اتباعش که ۷۲ نفر میشدند ـ باستثناء امام زین العابدین ـ یك جا در سال ۶۱ بشهادت رسانید. شانزده نفر ازین شهداء اولاد حضرت

فاطمه زهرا رضی الله عنها دختر حضرت خاتم الانبیا بودند ، وبعضاً خلفاء اموی
درقلمرو مسلمان شده خویش امر میکردند تا در نماز جمعه بالای منابر نسبت
بخاندان امیرالمومنین خلیفه چهارم بد گفته شود .

نهضت سیاسی ابومسلم: تمام اینچیزها در دست سیاسیون و سرداران خراسان
اسلحهٔ برنده بود که بواسطه آن امپراطوری عظیم اموی را واژگون و کشور
خود را ازتسلط آنها آزاد سازند . اینست که بلا فاصله بکار شروع کردند
و برخلاف سابق که فقط بشورشها و مقاومت های منفرد محلی پرداخته و بالاخره
یکی پی دیگری در مقابل قدرت دولت اموی مغلوب میشدند ـ اینبار بتشکیلات
اساسی ووسیعی بنام دین واسلام ، حق وعدالت آغاز کردند . درسر این تشکیلات
بزرگ نیز شخصی فوق العاده چون ابومسلم قرار گرفت و مجرای تاریخ را در
خراسان و تمام ممالک اسلام تغیر داد . البته زمان و مکان نیز باابومسلم مساعد
و زمینه فعالیت از یکطرف باینطرف در خراسان آماده بود خراسانیان در شمال
غرب و جنوب کشور خویش که دین اسلام را بزور شمشیر نه پذیرفته بودند در
مرور یکصد سال با عرب و مسلمین داخل ارتباط ، مجادله و پیکار بوده وبخوی
و روی همدیگر آشنا گردیدند . درطی اینمدت طولانی هر دوملت باوجود جنگ
وپیکارهای پیهم نزدیکتر گردیده وخراسانیان بمزایای دین اسلام و روحیه گی
ادیان قدیمه خراسانی پی برده و بدون اجبار بقبول اسلام گرائیدند . در مرور
همین ایام بود که از سواحل جیحون تا هامون سیستان و از حوزه ارغنداب تا
دهنه سند مساجد آباد و شعائر اسلام آشکار و رجال بزرگی از خراسانیان
مسلمان شده پیدا گردید . درحالیکه آزادی دینی و عقیده برقرار و هیچ یکی
بقبول اسلام مجبور نشده بودند . مدارس اسلامی در خراسان آنقدر ترقی کرد
که در یکی از آنها سه هزار کودک بتعلیم میپرداختند ، چنانچه وقتیکه در سال ۱۰۲ هجری

ضحاك بن مزاحم هلالی عالم بزرگ تفسیر و فقه در خراسان شمالی مرد،
سه هزار طالبهٔ او درین رشتهٔ علوم باقیماند.

ازمدتی باینطرف، سرکرده‌گان خراسان خود باهمیت تعمیم دین اسلام بغرض
وحدت و سعادت قوم پی برده و بوسائل ممکنه در نشرآن میکوشیدند اینچنین
اشخاص در امور اداری عرب نیز در خراسان داخل و اقتدار سیاسی بدست
آوردند. دراواخرقرن اول و اوائل قرن دوم نه تنها در دربارحجاج وحکام
عربی خراسان، خراسانیان مسلمان نفوذ کردند بلکه بحکومت های داخلی
خراسان و سرداری لشکر نیز رسیدند چنانچه ازطرف اسد بن عبدالله نائب‌الحکومه
عربی خراسان در سال ۱۰۸ هجری برمك ابوخالد بن برمك حاکم‌ولایت بلخ
مقرر گردید بالجمله در چنین محیط وآب وهوائی ابومسلم ظهور کرد.

ابومسلم عبدالرحمن نام داشت و در ۱۰۲ هجری در قریه سفید نج (سپید دژ)
از مضافات شهر انبار "سرپل موجوده و رأس القنطرهٔ عرب" درشرق شهریهودیهٔ
"میمنهٔ کنونی" تولید شد بعض مورخین سفید نج مسقط الرأس
ابومسلم را از مضافات مرو میدانند. درهرحال ابومسلم در شباب تحصیلات خود
را درخراسان تمام بزبان عرب رابالغت واشعار آن فرا گرفته قران حفظ نمود
تربیهٔ ابومسلم طوری شد که اومرد فاضل و پرهیزکاری بار آمد. ابومسلم قلبی
سخت وقوی داشت او ازهیچ مصیبتی اظهارغم والم وازهیچ موفقیت و نعمتی اظهار
مسرت وانبساط نمیکرد. ابومسلم از طرز اداره ورفتار دولت اموی متنفر بوده
وآرزو داشت کشور خراسان مستقل و درسر اداره تمام ممالك اسلامی قرار
گیرد وعجالتاً هم خودش را لایق اداره چنین کشوری میدانست لهذا در صدد
تهیه صحنهٔ فعالیت برآمد. خراسانیان ازجوانی چون ابومسلم که عقل کافی
واخلاق عالی ونصب‌العینی بزرگ داشت با کمال میل استقبال کردند، و اینمرد
نوزده ساله باقامت متوسط، پشت دراز، ساق کوتاه، اما منظر جذاب وچهره گندمی

و پوست پاکیزه ، وزبان فصیح خودش بزودی مرکز یك جمعیت عظیمی گردید،
ابومسلم میدید که یك عده ازخانوادهٔ بنی هاشم ازطرف حجاج ازوطن شان طرد ودر بلخ
وسائر بلاد خراسان نفی وبتبعید گردیده اند، وعده هم ازخاندان عباس در کوفه
و حجاز باکمال ذلت درزیر فشار دولت اموی زنده گی میکنند، ابو مسلم
مصمم شد ازنام این خاندان ها برضد امپراطوری اموی استفاده وبجلب وهمکاری
سائر مسلمین بهپردازد ودر نتیجه دولت خراسانی تشکیل کند. ازدیگر طرف
خانواده بنی عباس که ازمظالم بی پایان بنی امیه می نالیدند نیز از مدتی باینطرف
درصدد رهائی خویش برآمده وبرعلیه حکومت اموی درخفا مشغول کار بودند
اما عباسی ها بالاخره ازین اقدامات مذبوحی خودخسته واز طرف تمام ممالك
اسلامی مأیوس گردیدند، آخرین امیدگاه اینقوم سلالت علیه خراسان بود،
ولهذا از مدتی مراجعه باین کشور نموده وتوسط اعزام نماینده ها و مبلغین
وهمکاری [illegible] وهمکاری رؤسای خراسان راجلب می نمودند. محمد امام
عباسی هنگامیکه مبلغین خودش را برای دعوت مردم بخلافت خود اعزام مینمود
چنین خطاب کرد: مردم بصره عثمانی پرست واز [illegible] کناره گیر اند و کوفه
[illegible] بهتر است تا قاتل. اهالی [illegible] هستند
وباآنکه عرب اند بروم مانند و باآنکه مسلمانند اخلاق [illegible] دارند. اهالی
شام باطاعت جز آل مروان دیگری نشناسند، مردم مکه و مدینه ابوبکر وعمر
میخواهند، پس شماها بیشتر متوجه خراسان شوید که طبقات آنجا معتمد و قلوب
شان ازعقاید مختلفه پاك وازدین تهی و ازفساد خالیست، بعلاوه آنها مردم متعهد
اتفاق و خواهان تغیر خلافت میباشند، آری خراسان را [illegible] سینه پهن
سرپرزک، ریش انبوه، صدای هولناك، سخن درشت [illegible] دهشت آورداند.
در تشکیلات مخفی عباسی همیشه یك نفر از خاندان بعنوان امام قرار
میداشت ودر وقت ابومسلم این رئیس ابراهیم امام بود که [illegible] محمد مؤسس

تشکیلات مذکوره بحساب میرفت واوبود که داعیان خودش را به خراسان اعزام وسعی نمود چند تنی از بزرگان این کشور اورا ملاقات و همکاری نمایند . محمد پسر علی بود آنکه اورا ولید بن عبدالملك خلیفهٔ اموی دوبار تازیانه زد ، ومحمد این اهانت نسبت به پدرش را ابداً فراموش نکرد ، علی یك پسر از جملهٔ هشت پسر عبدالله ، وعبدالله از جملهٔ چهار پسر حضرت عباس عم حضرت پیغمبر آخر الزمان بود .

ابومسلم در سال ١٢٤ هنگامیکه بیست وسه سال عمر داشت شخصاً بکوفه سفر و با ابراهیم امام عباسی مذاکره وملاقات ، وبعد باعنوان امیر طرفداران بنی عباس بخراسان مراجعت کرد ، ابو مسلم درین مسافرت از حالات کشور فارس وعرب بخوبی آگاه شد ، وبمجرد ورود در خراسان برضد بنی امیه‌داخل اقدامات گردیده ، ملت را تحریك ، و طرفداران زیادی بهمرسانید ، و باز در سال ١٢٨ سفری بمکه نموده با ابراهیم امام قرار های گذشته راتجدید نمود .

<u>نجات خراسان از ادارهٔ اموی</u> : وقتیکه ابومسلم بخراسان برگشت بلافاصله

درسال ١٢٩ ، لقب شاهنشاه اختیار وحکومت خود وخلافت آل عباس ، وخلع دودمان اموی را اعلان کرد ، اینوقت تمام سرکرده گان ملی خراسان وعسکر زیادی در دور او جمع شده بود و داوطلبان کشور قطعات معیت اورا تشکیل میکرد بااین ترتیب ابومسلم درحالیکه مرکز مرو را بخندق حصار داده ، وخودش با منصبداران معیت خود لباس سیاه پوشیده بود ، بیرق سیاهی افراشته و در معسکر خویش آتش عظیم افروخت ، و در پنجم رمضان سال ١٢٩ بسه مسند حکومت نشست . نصر بن سیار نائب الحکومهٔ عربی خراسان که مرد قوی بوده وبغرض مرعوب ساختن طرفداران بنی هاشم قبلاً یحیی بن زید بن امیرالمؤمنین علی را درطالقان مرغاب بدار آویخته بود ، اینك در مقابل خدیع کرمانی به جنگ مشغول ، واز خبر ابومسلم نهایت متغیر گردید ، در همین

آن بود که منشور ابو مسلم بما و رسیده و به قبول بیعت به
خاندان عباس دعوتش کرد، نصر سیار عرض جواب یک قطعه عسکر زیر قیادت
یزید سوق کرد، ولی از طرف مالک بن هیثم افسر اعزامی ابو مسلم یزید
اسیر و عسکر او مغلوب و منهزم گردید، ابومسلم محبوس را مجدداً رها و در قرارگاه
نصر سیار فرستاد، وخود متعاقباً با اردوی خویش بجانب نصر سرازیر شد، نصر
سیار میان دو دشمن گیر افتاده بود و لهذا به خدیع پیغام داد که مبادا از اطمینانی
که کتباً ابومسلم بتو داده است فریب خوری، بهتر آنست که عجالتاً بمرو برگردی
که اینک منهم رسیدم و در آنجا با او مصالحه خواهم نمود. خدیع همچنین کرد
و نصر نیز برگشت و در حالیکه هردو سردار هریک بادو صد سوار از معسکر خود
جدا و بغرض مذاکره بهم نزدیک گردیدند، تیر انداز قابلی بتعلیم نصر سیار،
خدیع را غافلانه بکشت، در سال ۱۳۰ علی پسر خدیع بعد از آنکه بحضور ابو مسلم
هزاخان رسیده بود بجنگ نصر سیار پرداخت و ابومسلم مرو یان را بکمک
او در برابر عرب تشویق کرد، وخود متعاقباً از هزاخان بجانب مرو روان شد،
نصر سیار تاب نبرد نیاورده از مرو بسرخس و از سرخس بطوس و از طوس به ری
فرار نمود ولی بزودی بیمار و از دنیا چشم پوشید. در خراسان عربها دو دسته
یمانی و مضری اقامت داشته، یمانی ها از دسته اول و تمیمی و قیسی ها از دسته
دومی، و هر دو دسته [illegible] از مدتی با همدیگر [illegible] فعالیت بودند
ابومسلم ازین رقابت آنها خیلی ماهرانه استفاده کرده، در اول یک [illegible] را مغلوب
بعدها تمام عرب وطرفداران نصر سیار و امویه [illegible] را از بین برداشته،
وخراسان شمالی را از دسته مردم چه مسلمان و چه غیر مسلمان و چه خواص و چه عوام
بکلی صاف کرد، ازین بعد حکمرانان [illegible] ولایات غربی وجنوبی [illegible] سیستان
و بلوچستان و سند را از حکمرانان اموی تحویل گرفتند و بدین ترتیب ابو مسلم
در کمترین مدتی خراسان مفتوحه را [illegible] ابومسلم هنوز

کار بزرگی درپیش داشت ولهذا بزودی عسکری مکمل زیر قیادت قحطبه بن شبیب و خالد بن برمسك بلخی بغرض تسخیر کشور فارس بحرکت انداخت ، قوماندان ابومسلم ازطوس به گرگان کشید ودر جنگی که اورابا ابن حنظله حاکم اموی گرگان رخداد ده هزار عسکر دشمن را ازبین برده داخل گرگان شد وسی هزارنفر از طرفداران بنی امیه را بقتل رساند ، وقتیکه عسکر ابو مسلم باستقامت عراق عجم حرکت میکرد سرداران اموی کرمان داؤد بن یزید و عامر در نواح اصفهان جلو ایشان راگرفتند ، ولی عامر کشته شد و داؤد فرار کرد ، اردوی خراسان بعد ازهشت روز وارد نهاوند شده بعد ازاشغال آنجا بجانب عراق عرب حرکت کرد ، یزید بغرض مدافعه موضع جلولا را معسکر ساخته و ازمروان خلیفه اموی استمداد نمود ، ولی همینکه قوماندانان ابو مسلم بخانقین رسید یزید تاب نیاورده بکوفه فرار کرد . اردوی خراسان دشمن را تعقیب واز فرات عبوروقحطبه قوماندان اردو در رود غرق گردید . معهذا عسکر خراسان اهمیت نداده بجنگ دشمن پیش وعسکریزید را مغلوب ومنهزم کردند . اردوی خراسان بدون معطلی کوفه راهدف گرفته و ابن هبیره عامل اموی را از آنجا به واسط فراری ساختند . اردوی خراسان باحسن بن قحطبه درمحرم سال ۱۳۲ هجری داخل شهر کوفه شد ، وحسن منشور ابومسلم را درینشهر به ابوسلمه جعفر بن سلیمان الخلال مردعجمی تسلیم کرد ، ابومسلم درین مکتوب مشارالیه را بعنوان وزیر آل محمد خطاب و در تنظیم امور مامور کرده بود ، ابوسلمه این منشور را برای مردم کوفه قرائت کرده و مامورین خودش را برای عملی شدن هدایات ابومسلم در اطراف اعزام کرد . ابومسلم که کار را تااینجا رسانده و از انقراض امپراطوری بنی امیه چیزی نمانده بود ، دیگر نمیخواست حقیقتاً خاندان عباس به جای این امپراطوری قرار گیرند ، زیرا اینها عجالتاً درائر شمشیر وتبلیغ خراسانیان زیاد از اندازهٔ لزوم شهرت ونفوذ در کشورهای اسلام حاصل کرده بودند

وممکن بود اینها نیز قوی وخودسر شده اسباب دردسری برای خراسان فراهم
کنند لهذا به عجله جلال وزیر را که محمد میگفتند نزد سه تن از بزرگان اولاد
حضرت علی چون امام جعفر صادق ، عبدالله بن حسن بن علی ، و عمر بن علی
بن حسین بن علی فرستاده و ایشان را به قبول خلافت اسلام در عوض خلفاء
اموی دعوت نمود اتفاقاً این هر سه جناب جواب رد داده واز قبول خلافت
وسلطنت عذرخواستند . ابومسلم چون خود نمیتوانست درآن عصر مقام خلافت
اسلام را دعوی کند ، بنا چار باز به خاندان عباس متوجه شد ، اما ابراهیم امام
دراواخر سال ۱۳۱ هجری بعلت کشف مکتوب ابومسلم از نزدش به حکم مروان
خلیفه اموی در زندان حران محبوس و درهمان جا بواسطه فرو بردن سرش
در انبان چونه کشته شده بود ، و برادران این شخص عبدالله ملقب به سفاح و
ابوجعفر منصور دوانیقی باعده از اعوان خودشان درشهر کوفه پناهنده و در یکی
از خانهای آن جا بطور نهانی زندگی میکردند ، اما چون از فتوحات اردوی
خراسان امیدوار شده بودند همینکه شهر کوفه بدست خراسانیان مفتوح و تأمین
شد ، بخانه ابو سلمه داخل ومنزل گزیدند ، ونتیجه سرداران خراسان این
خبر را گرفتند به حکم ابومسلم ایشان را از خانه کشیده بدار الاماره کوفه بردند
وعبدالله سفاح دریکی از جمعات ربیع یا جمادی ۱۳۲ هجری درجامع کوفه خطبه
خوانده بنی امیه را نکوهش وخلافت خودش را اعلام نمود . منصور دوانقی هم گرفتن
بیعت بنام برادر از مردم شروع کرد ، عبدالله سفاح بجنگ مروان خلیفه اموی
اعزام گردید ، مروان که قلوب رعایا را بظلم خودش از دست داده بود ناچار
از حران خارج ودر کنار آب دزاب با دشمن مقابل شد ، ولی زود منهزم و به جانب
مصر روان گردید ، عبدالله تا دمشق او را تعقیب ، ودر جنگ حاکم ولید بن معاویه
حاکم آنجا را گرفته از تیغ کشید ، وخود بقنسرین واز آنجا بفلسطین گذشت
صالح برادر عبدالله نیز بلادرنگ خلیفه مروان را در مصر تعقیب میکرد تا

منزل ذات السلاسل باورسیده ودر شباخونی که برد ، مروان کشته وسرش نزد سفاح و باز به خراسان فرستاده شد ، زنان ودختران او نیز اسیر و بخراسان اعزام گردید اما پسران او موفق بفرار شدند . عباسی ها در انتقام از اموی ها قصور نکردند تا ایشان بکلی ازبین رفتند ، بزرگان این خاندان در دمشق در بصره در موصل و دیگر جاها بضرب چوب میده و کوفته ، وزیر گلیم فرش و بالای اجساد شان سفره طعام گسترده شد ، مردم درین سفره طعام می خوردند و نعش های نیمه زنده آنها در زیر دست وپایشان میطپید ، بعد از جان سپردن گوشتهای اینها بسگها خورانده شد ، وقبور سلاطین اموی شگاف و عظام رمیمه شان برون افگنده گردید (جز از خلیفه عمر بن عبد العزیز) مرده خلیفه هشام را نیز چوب زدند و باز بدار آویختند ، و باین ترتیب بساط امپراطوری یک قرنه بنی امیه در مشرق زمین برچیده شد .

تامین ماوراء النهر : و اما ابو مسلم در مرو نشسته و عملاً زمام امور سلطنت خراسان اسلامی و ماوراء النهر و کشور فارس را در دست داشت درین ضمن بود که سفاح عباسی را نظر بمصالح سیاسی دولت خیال کشتن ابوسلمه حفص بن سلیمان همدانی پدید آمد ، ولی خلیفه جرأت اینکار نداشت زیرا او از دست نشاندهٔ ابو مسلم چیزی بیشتر نبود ، درحالیکه ابو مسلم ابوسلمه را منشور وزارت ولقب وزیر آل محمد و معناً اختیار دار ه خلافت عطا کرده بود . بنابران خلیفه برادر خود ابو جعفر منصور را شخصاً بدربار ابو مسلم اعزام و برای استیذان کشتن ابو سلمه مامور کرد ، اما منصور در نزد ابو مسلم اقامت داشت از طرز رفتار و تکبر او در دل کینه گرفت واز همان وقت مصمم شد اگر بتواند احسان این مرد خراسانی را بکفران مقابله کند . در هر حال منصور بدربار خلافت برگشت و خلیفه را از قدرت ابو مسلم تعریف و بدشمنی او تحریک نمود . اما خلیفه نمیتوانست و نمیخواست از احسان ابو مسلم اغماض کند ، در هر حال ابو سلمه بعد از اجازه

ابومسلم ازطرف سفاح کشته وعوض او خالدبن برمك بلخی بوزارت برداشته‌شد؛
وبرمك پسر جاماس پسر بشتاسف « یشتاسپ » از اهالی شهر بلخ بود؛ ابو مسلم
بعداز تنظیم خراسان در سال ۱۳۵ بماوراءالنهر عسکر کشیده وزیاد حاکم
عربی آنجارا که دم از عصیان میزد بکشت . و درسال ۱۳۶ بغرض وارسی
از امور خلافت عباسی و اداء فریضه حج بجانب حجاز حرکت کرد
و قتیکه او وارد مرکز خلافت گردید از طرف خلیفه سفاح استقبال شد منصور
که‌در کمین بود باز خلیفه را تحریك برضدابومسلم نمود؛ وقتیکه ابو مسلم‌بمکه
روان‌شد خلیفه امارت حجاج‌را بعوض او بلکه ببرادرخود منصورداد ابتدا ابومسلم
کوفته خاطر شده و از منصور یك منزل‌پیشتر بحرکت افتاد اودرین‌سفر به تمام
قوافل‌وحجاج امر کرد تا در عرض راه از مطبخ او که دوصد قطار اشتر سامان
آنرا می کشید نان خورده و از خود طبخی نه نمایند ومقرر کرد از منزل هر
کسی که خود براید اعدام‌شود؛ هیبت وآوازه کار نامه های اینشخص چنان
در دل عرب نشسته بود که حرفی نمیزد و راه‌را آبادی هم میگذاشتند؛ ابومسلم
ازاداء حج فارغ شده بود که خبر مرگ خلیفه سفاح را شنید؛ منصور درینوقت
که رقیبی چون عیسی بن موسی در انبار داشت ضعف خودرا احساس و ازابومسلم
التماس نمود که خلافت اورا مقرر و تامین نماید؛ ابو مسلم قبول و با او وارد
انبار شده عربها را از بیعت با عیسی مانع وابوجعفر منصور دشمن پیر کینه
خودرا مجال جلوس در مسند خلافت داد؛ منصور هنوز دشمن دیگری در مقابل
داشت و عبدالله بن علی بن عباس بعد از فوت سفاح اعلان خلافت کرده و اینك
در نصیبین قرارگاه داشت؛ ابومسلم به التماس منصور بجانب این دشمن او نیز
عسکر کشیده وبعد از پنجماه جنگ اورا مغلوب و منهزم کرد ؛ در چنین
وقتی خلیفه منصور ابوالخصیب را برای ضبط غنایم اردوی شکست خورده دشمن
ازشمشیر ابومسلم وخراسانیان اعزام کرد ابومسلم از حرکت منصور وخست طبع او

سخت متنفر گردیده بدون وداع و اجازه او باستقامت خراسان حرکت کرد ابومسلم دررى بود که مکتوب خلیفه رسیده و اورا دعوت بمراجعت نمود، خلیفه درین مکتوب خاطر نشان کرده بود نائب الحکومه گی کشورهای شام ومصر به ابو مسلم تعلقدارد، ولی ابومسلم جواب نداد ، متعاقباً یکنفر هموطن ابومسلم ابوحمید مرغابی از طرف خلیفه بحضور او رسیده وسعی بلیغی کرد که ابومسلم‌را ملایم و بمراجعت راضی سازد ، در همین آوان مکتوبی از ابوداود وکیل و نائب الحکومه ابومسلم در کشور خراسان بحضور ابومسلم رسید که در آن تصریح کرده بود قبل ازمراجعت‌تو بخراسان استرضاء خلیفة المسلمین واجب است. این مکتوب در اثر دسیسه خلیفه منصور نوشته شده بود ، چونکه او ابوداؤد را ازماجرای خود ورنجش ابومسلم آگاه و وعده داده بود که اگر موفق شوی او را نزد من برگردانی حکومت خراسان بتو تعلقدارد ، چونکه ابو مسلم در دارالخلافه کار بسیار خواهد داشت. درهرحال ابومسلم ازخواندن مکتوب ابوداؤد بیشتر از فرمان خلیفه متفکر شد ، زیرا اندیشه میکرد مبادا در رفتن او بخراسان ابوداؤد غدار از در مقابله در آمده و آتش جنگهای داخلی را مشتعل نماید در حالیکه خلیفهٔ عباسی هم با او همکاری خواهد نمود ، اصرار ابو حمید مروالرودی بر تأثیر این مکتوب افزوده وبالاخره ابو مسلم عزم مراجعت بدربار خلیفه نمود ، در حالیکه ابداً از خلیفه ترسی سوای نفرت نداشت، زیرا اردوی خراسان در معیت اوبود ، مگر ابو مسلم احساس نمیکرد خدعه گاهی برقوت غلبه میکند . و قتیکه ابومسلم بدارالخلافه رسیدسه‌روز پیهم‌چنان پذیرائی و گرم جوشی از طرف خلیفه نشانداده شد که اینمرد رشید ووقور در اخلاص منصور نسبت بخود متیقن گردید . ولی روز چهارم که بدیدن خلیفه رفت منصور وا نمود کرد باو خلوتی دارد، لهذا اورا تنها بدرون خانهٔ احضار کرد، همینکه ابومسلم وارد شد ، چهار نفر تیغدار از کمین گاهها جسته و اینمرد نامی را

ریز ریز کردند، منصور پس ازین امر کرد تاسر اورا در میان طبق های درهم و دینار در معسکر خراسان ریختند. روزیکه این فاجعه عملی شد چهار شنبه ۲۵ شعبان سال ۱۳۷ هجری وابومسلم بسن ۳۵ سالگی بود.

انعکاس قتل ابومسلم در خراسان: بعد ازکشته شدن ابومسلم گرچه نفوذ حکام عباسی مجدداً در ولایات مفتوحه خراسان مستقر گردید، امادست خراسانیان نیز در امور خلافت محکم شده بود خراسانیان چنانچه ابومسلم را تقویه کردند، ابومسلم خاندان برمك را پرورش ودر دربار خلافت داخل نمود واینخاندان هم خانوادهٔ مشهور سهل خراسانی را در دولت عباسی برقرار ساختند وگرچه بعدها این هردو خاندان از طرف خلفاء عباسی در عقب ابومسلم فرستاده شدند اما اینها مرد دیگری چون طاهر خراسانی را پرورش و برای خدمت بخراسان حاضر کرده بودند و بالاخره همین مرد بود که از فعالیت دو قرنه خراسانیان نتیجه گرفته واستقلال خراسان مفتوحه را اعلان و تأمین نمود.

از دیگر طرف درداخل خراسان فکر استقلال کشور بقدری محکم بود که حتی تخالف وتباین دین ومذهب داخلی نیزمانع نشو ونمای آن نمیتوانست گردید.

سنباد: چنانچه پس ازقتل ابومسلم اولین کسیکه بانتقام کمر بست فیروز ملقب به سنباد زرتشتی مذهب خراسانی وباشنده قریهٔ «هردانه» درغرب هرات بود. این شخص در سال ۱۳۷ بلا درنگ بفعالیت آغاز وبزودی درگرد او بقول مورخین عرب تقریبا صد هزار عسکر داوطلب مرکب از مسلمان وزرتشتی جمع شد سنباد بر ضد عباسیها در نیشاپور حمله، و بعداز چندین حرب نیشاپور، قومس وری را اشغال، وخزائن ابومسلم را در ری متصرف و خودش ملقب به سپهبد گردید، سپهبد در ولایات متصرفه عباسی قتل نفوس واغتنام اموال بسیاری نموده و بعدها قصد عراق و حجاز کرد.

چون نائب الحکومهٔ عباسی ری قبلاً با عسکر ش در رزم سپهبد مغلوب ومهزم گردیده بود لهذا خلافت عباسی برای جلو گیری ا ز عاقبت وخیم بعجله داخل کار شده و اردوی مکملی زیر قیادت جمهور بن مرار د ر مقابل سنباد سوق نمود تلاقی طرفین در حدودبین همدان وری وا قع وبعد از جنگ سختی عسکر عباسی غالب گردید ، سنباد بااین آنقدر مقاومت کرد که خلیفه منصور پسر خود مهدی را در مقابل او سوق نمود وسنباد مجبوراً بجانب طبرستان عقب کشید تافرصتی برای جمع آوری قوا بدست آرد ، ولی سپهبد حکمران محلی طبرستان بامهمان پناهنده خدعه ، و سنباد وهمراهانش را کشته وسرهایشان راعلی الرسم بدربار خلیفه عباسی تقدیم کرد ، خلیفه منصور نیز نفسی براحت کشیده ودرطرح بناءشهر بغداد مشغول ماند. ولی دسته دیگری ازخراسانیان (معروف بهفرقهٔ راوندیه)درآنجا نیزشوریده وخلیفهرا درجنگ محصور نمودند تاآنکه معن بن زایده بکمك خلیفهرسیدهاورا از محاصرهرهاه وفرقهراوندیهرا مغلوب ساخت ،معن بن زایده دربرابر اینخدمت بزودی حکومت سیستان حاصلکرد ، مگر سیستانیان اورا مجالی نداده درقصرحکومتی شکم دریدند . در سال ۱٤٤ مردم بست وقندهار نیز بر خلاف خلیفه منصور شورش و بازهیر بن محمد الازدی قوماندان اعزامی حاکم عباسی سیستان رزم شدیدی دادند . همچنین در سال ۱۵۰ مردیگری از هرات بنام « استاذ سیس » با دعیسی ظهور و باتفاق رفیق سیستانی خودش « حریش » لشکرجمع واستقلال خراسانرااعلان نمود. سیاسیون عباسی بعادت دیرینه فوراً کلمه زندقه را بکر دنش بسته و حتی مسلمین خراسان راهم برضد اوتحریك کردند ازجملهٔ سران اسلامی خراسان که تعمیم اسلامیت را در خراسان شرط اول ترقی کشور میدانستند یکی « اجثم » مروالرودی بود که بلادرنگ بمقابل استاذسیس سوقیات نمود ولی در اولین میدان جنگ سر او عسکرش را ازدست داد ، خلیفه منصور به پسرش المهدی

امر کرد تاخازم بن خزیمه افسر مشهوری را با ۲٤ هزار عسکر از غرب به مرو گسیل نمود همچنین عمر وابی عون پسران قتیبه بحکم خلیفه از تخارستان بمدد خازم رسیدند ، جنگ شروع شد و تلفات طرفین بهزارها رسید. اردوی استادسیس ۱٤ هزار نفر اسیر داده ومنهزم گردید عرب ها اسراء را اعدام وخود استادسیس را درمنطقه استواری محاصره کردند بالاخره استاد سیس هم اسیر و محبوساً بدربار منصور سوق و در آنجا ازبین رفت . مرجیله باد غیسی دختر همین شخص بود که بعدها زن خلیفه هارون ومادر خلیفه مامون عباسی گردید.

محمد وادرویه: درسیستان نیز مردم چه مسلمان وچه زرتشتی زیرقیادت محمد بن شداد و آذرویه مرزبان زرتشتی برضد خلیفه منصور شورش کرده ، و ازدست بجنگ یزید بن خلیفه منصور که حاکم سیستان بود پیش شدند ، یزید دررزمگاه مغلوب و فراری شد سیستانیان متعاقباً درسال ۱۵۱ درشهر زرنج شورش کرده و معن بن زایده سابق الذکر را کشتند ، و این همان شخص مشهوری است که در جود وسخا ضرب المثل گردیده ، ولی سیستانی‌ها میگفتند جز این نیست که او مال بسیار بجور جمع کرده و به اسراف خرج میکرد .

حکیم مقنع : درسال ۱۵۸ مرد دیگری درمرو ظهور ، وخودش را جانشین ابو مسلم معرفی کرد ، اینشخص موسوم به حکیم بن عطا و معروف به مقنع بود چونکه اینمرد کاریزی باد غیسی همیشه بروی خودش نقابی از طلای ناب میکشید ، عده زیادی ازخراسانیان زرتشتی ، وهمچنین نفری بسیاری از خراسانیان مسلمان به عنوان « سفید جامگان » گرد او جمع شدند. مقنع برای اینکه مرکز اجتماعی از دسترس مرکز خراسان دورتر باشد جیحون را عبور ده نواح کش (شهر سبز) قلعه مستحکم نظامی آباد کرد قصهٔ ماه نخشب آنکه برای دوماه هر شبی از چاه نخشب می برآورد و در فرسنگ نور میپاشید هم منسوب بهمین شخص است . درهرحال خلیفه منصور درهمین سال از دنیا گذشته و جایش را

محمد مهدی اشغال نمود ، حکیم مقنع بعملیات نظامی آغاز کرده وتا سال ۱۶۱ سرداران مشهوری را امثال حسان بن تمیم و محمد بن نصر وغیره از بین برد تاآنکه اردوی قوی عباسی بقوماندانی افسران قابلی چون معاذ بن سلم و عقبه و ابوسعید مرد دلیری وارد منطقه نفوذ او گردیده و بلا فاصله جنگهای سختی شروع شد . حکیم مقنع چون به بدعت و کفر منسوب شده بود لهذا از حمایه و تقویه اکثر سران و اهالی خراسان محروم و در مضیقه افتاده محصور گردید معهذا آنقدر مقاومت نمود که اسارت او به یقین پیوست پس برای آنکه تن بچنین ذلتی نداده باشد آل و اطفال خودرا کشته و اخیراً خودش هم انتحار نمود همچنین میان سال های ۱۵۳ ــ ۱۵۰ مرد دیگری در هرات بنام یوسف ابرم ظهور و بعد از تشکیل عسکر دا و طلب علاقهای میمنه و مرغاب و پوشنگ را اشغال کرد ، یزید بن مزید که از سال ۱۵۳ باینطرف حکومت خراسان شمالی ازطرف خلیفه منصور داشت خود بدفع یوسف عسکر کشیده و با او حرب های سختی داد ، یوسف دریکی از جنگهای دست و گریبان اسیر و به بغداد گسیل و درآنجا باسائر رؤسای انقلابی افغانستان یکجا اعدام گردید ، درهمین سال که سال مرگ خلیفه منصور است فرق شورشیان ملی و خوارج در سیستان بسیار قوت گرفته و مجدداً سبب تشویش منصور را فراهم کردند .

خراسان مفتوحه و خلفاء عباسی

از ۱۳۷ تا ۲۰۵ هجری

چنانچه دیدیم امپراطوری شدید بنی امیه سقوط کرده و در عوض دولت عباسی برقرار گردید . دولت عباسی بیشتر یك دولت خراسانی و یك امپراتوری بین الاسلامی بوده در مرتبه اول خراسانیان و بعد ها تمام ممالك اسلامی در ادارهٔ امور دست داشتند . مرکز ایندولت بزرگ هم از دمشق در بین النهرین منتقل ، ولهذا برای قبول تربیت و تهذیب خراسان وفارس از دیگر تر مساعد گردید .

ایجاد مقام وزارت در بغداد ورسیدن وزراء خراسانی بآن مقام منبع در اثر این تربیت و تهذیب خدمت فراموش ناشدنی نمود ، و باین ترتیب دوره عباسی به ترقیات علمی ، از دوره اموی ممتاز گردید .

درهرحال نفوذ امپراطوری عباسی در خراسان مفتوحه از سال ۱۳۷ هجری تاسال ۲۰۵ تقریبا هفتاد سال دوام نمود در طول اینمدت خراسانیان ازیکطرف در داخله برای تاسیس یکدولت مستقل مشغول کار ، واز دیگر طرف برای تسلط در دربار خلافت یکی بی دیگری مصروف سعی ومجاهدت بوده واز طرفی هم درترقیات علمی پیشرفتند ، بدرجهٔ که اینها در تشکیل مدنیت جدید اسلامی که بیشتر بدوش ملل خراسان ، عرب و فارس استوار بود رکن قوی تری بحساب رفتند .

خلیفه سفاح : اولین خلیفهٔ عباسی سفاح از جلوس خودش ۱۳۲ تا زمان مرگ او در ۱۳۶ درامور کشور خراسان بی اختیار ، ودرمرکز خلافت بیشترین امور دولت در دست وزیر نخستین خراسانی خالد بن برمک بود . منصور جانشین سفاح تا ۱۵۸ خلافت نمود وچون قتل ابومسلم ارتکاب نموده بود درتمام اینمدت بمخالفت وجنگهای خراسانیان در شمال و غرب یکشور دچار بود ، چنانچه حکام او در خراسان شمالی از قبیل ابی داود خالد ، عبدالجبار بن عبدالرحمن وخازم بن خزیمه که در سالهای ۱۳۷ ، ۱۴۰ ، ۱۴۱ ، ۱۵۰ یکی بی دیگری مقرر شدند کار مهمی انجام داده نتوانستند . محمد ومهدی پسران خلیفه منصور نیز اسماً نائب الحکومه خراسان معین شدند ولی این اسم هم تاثیر بزرگی در مورد خراسان نداشت وچنانچه دیدیم انقلابات سنباد ، محمد آهو پوشیده و حرکات مقنع نیز درخراسان شمالی وسیستان برضد خلیفهٔ منصور عملی شد ، همچنان در سیستان بوعاصم بمعنی قبایلی بنی تمیم عرب را که برضد ابومسلم شورش کرده بودند منقاد و حکومت سیستان را خودبدست گرفت ، اگرچه سلطان کنونی افسر اعزامی حکومت عباسی خراسان توانست اینشخص را در جنگ از بین بردارد

و رتبیل شاه را در بست بعقب براند (۱۳۸) معهذا درسال ۱٤۱ مردم به فرماندانی حضین بن رقاد مردی از قصبهٔ «رون وجول» برضد سلیمان بجنگهای سختی پرداختند وقتیکه هم هنادی السری ازطرف خلیفه منصور بحکومت سیستان اعزام گردید بقوت مردم توانست سلیمان رامغلوب واسیر نماید، منصور بن زهیر حاکم دیگر خلیفه منصور نیز نتوانست درسیستان کاری ازپیش بردجز آنکه هنادی السری حاکم پیشتر عباسی را ازبین بردارد . درسال ۱٤٦ مهدی پسر خلیفه منصور که اسماً نائب الحکومهٔ خراسان بود برادر خودش یزید بن منصور را بحکومت سیستان اعزام کرد، ولی چنانچه اشاره شد درجنگ با اهالی مغلوب و فراری گردید ، در سال ۱٥۱ حاکم دیگر خلیفهٔ منصور درسیستان معن بن زایده که بارتبیل در رخد جنگ وتوانسته بود «ماوند» داماد رتبیل را گرفته و در بغداد بفرستد ، درسال ۱٥۲ سرش را درمقابل شورش مردم باخت ، از سال ۱٥۳ تا ۱٥۸ زمان مرگ خلیفهٔ منصور دونفر حاکم دیگر او نیز درسیستان از قبیل یزید بن مزید وتمیم بن عمر سرخسی کاری انجام داده نتوانستند جز اینکه در دسته های شورشیان ملی و حتی خوارج عربی افزودند بدین ترتیب خلیفهٔ منصور از دنیا گذشت وجایش را مهدی پسرش اشغال نمود .

خلیفه مهدی : که تاسال ۱٦۹ خلافت نمود زحمت اول او در خراسان از بین بردن حکیم مقنع بود ، مهدی که دراول امر جنید بن قحطبه را بحکومت خراسان شمالی مقرر کرده بود پسان بهتر دید یکی از مردان خراسانی را برای اینکار برگزیند ولهذا درسال ۱٥۹ ه ابوعون عبدالملک بن یزید خراسانی باین سمت مقرر شد . همچنین مهدی بعد از مسعود بن مسلم (۱٦۰) و مسیب بن زهیر (۱٦۳) ابوالعباس فضل بن سلیمان الطوسی مرد دیگر خراسانی را بحکومت خراسان

برگماشت ، و باین ترتیب خودش را ازمخالفت خراسانیان تااندازهٔ نجات بخشید حمزهٔ بن مالك حاکم مهدی در سیستان بانائب خود خالد بن سوید نیز توانست درجنگ برعلیه خارجی ها غلبه وقائد ایشان نوح خارجی را از بین بردارد .

خلیفهٔ هادی : بعدازمهدی درسال ۱۶۹ هجری هادی بخلافت رسیدولی اینشخص را خاندان برمکی خراسان که اینك دردربار خلافت قوی شده بودند چندان دوست نداشتند اونیز بدون انکه کار مهی در کشور خراسان نموده باشد بزودی چشم از دنیا پوشید ، وجای او را خلیفهٔ مشهور هارون الرشید که بیشتر طرف میل خراسانیان بود در سال ۱۷۰ هجری اشغال نمود ، مهمترین کار هادی در سیستان این بود که حاکم او تمیم بن سعید از بست به رخد رفته باکابلشاه حرب نمود واینشخص توانست برادر رتبیل رادر میدان جنگ اسیر و نزد هادی در عراق بفرستد .

خراسان وهارون خلیفه عباسی : هارون الرشید عباسی کهدرسال ۱۷۰ هجری ۷۸۶ م بخلافت رسیدیکی ازبزرگان خلفاء اسلام درتاریخ بشمار میرود ، اینشخص مشهور تا سال ۱۹۳ خلافت نمود ، وحاکم اول او در خراسان شمالی جعفر بن محمد طوسی درسال ۱۷۱ هـ و بعد عباس بن جعفر مذکور در سال ۱۷۳ و پدر و پسر از مردان خراسان بوده واینك حصه از کشور خود شان را در عوض حکام خالص عربی اداره میکردند . در سال ۱۷۴ غطریف و در همان سال نائب او رشید ، ودرسال ۱۷۶ حمزهٔ بن مالك این رتبه را احراز کردند ، ولی هنگرممکن نبود بدون فرزندان خود خراسان دیگری ولایات کشوررا باحفظ امنیت عمومی اداره کنند ، لهذا درسال ۱۷۷ فضل بن یحیی برمکی مردمعروف خراسانی باین سمت مقرر ووارد خراسان شد . اینمرد بمجرد ورود خودش در صدد اصلاح امور اداری وجلب قلوب همو طنانش بر آمده رباطها ومسجد های زیادی بساخت ومردم را معناً تقویه نمود ، فضل برمکی درخراسان شمالی اردوی

قوی ومکملی از اهالی تشکیل وعجالتاً به آن عنوان عسکر عباسی بخشید که اسامی ایشان در دفتر مستقدیم (افواج بغداد) ثبت شد ، مورخین بعضاً با مبالغه تعداد این اردوی خراسانی را بالغ بر نصف ملیون میدانند ، در هر حال فضل جز این نمیخواست که کشور ابائی او باداشتن چنین اردوئی برای نقشه‌های آیندهٔ مملکت وتامین آزادی و استقلال استعداد حربی مکملی داشته باشد ، فضل باهمین قوت بزرگ در ماوراءالنهر پیشرفت آوازه اردوی او پایتخت خلافت را فرا گرفت ، چنانچه شعراء عرب از قبیل مروان بن ابی حفصه وغیره در مدیح این عسکر و افسر قصائد غرائی سرودند خلیفهٔ عباسی رشید هم از پیشنهادفضل عجالتاً مطمئن‌بوده واین اردوی خراسانی را حافظ امپراطوری وسیع خودش میدانست . فضل تا ۱۷۹ در خراسان مشغول صلاح امور بود ومردم او را از کثرت محبت بدرجهٔ پرستش دوست داشتند درحین عبور او از بلاد وقصبات معمور وپرازدهام خراسان که در تعداد صدها هزارها موجود ومملو از صدها هزار ان مردم دلیر ومتمول بود — زیراهنوز چنگیز ظهور نکرده ومغل سرا زیر نشده بود — بملیونها نقد و جنس با وهدیه میکردند ، البته فضل قبول نمیکرد وروزیکه ازخراسان برگشت سوای تازیانهٔ ز هموطنای خودش هدیهٔ نه پذیرفت . فضل باینصورت به‌بغداد برگشت وهارون الرشید ازو استقبال بی سابقه در بغداد نمود . بعد از فضل برمکی منصور بن زید حمیری در سال۱۷۹ ومتعاقباً علی‌بن عیسی‌بن ماهان درسال ۱۸۰ بحکومت خراسان شمالی مقرر شدند ، ولی خراسانیان تن نداده یحیی پسر علی‌را در۱۸۲ دربلخ بکشتند وخود علی را مغلوب و فراری ساختند وسی ملیون در هم اموال ی را اغتنام نمودند، بهمین جهت علی‌تا۱۹۱ در خراسان شمالی ازشدت و درشتی رو داری نکرد . معهذا همین علی بن عیسی بود که طاهر بن حسین پوشنگی ر سلسلهٔ امراء طاهریه را بحکومت پوشنگ وطن‌او — که آنوقت برابرهرات

معمور بود۔ مقرر کرد ٔ هارون‌الرشید دربن میانه جعفر بن یحیی برمکی سر دار دیگر خراسانی را بحکومت خراسان شمالی اعزام نمود ، امامدت اقامت جعفر در خراسان از بیست روز بیشتر طول نکشید وخلیفه حکومت خراسان را اسماً به مامون پسر خویش گذاشت ، و حاکم او هرثمه بن اعین در ۱۹۱ وعباس بن جعفر در ۱۹۳ وارد خراسان شمالی گردیدند .

واما درسیستان: وقتیکه هارون‌الرشید دربغداد جلوس نمود سیستانیان بحکام عباسی تن نمیدادند ، لهذا در همانسال جلوس هارون انقلاب کرده کثیر بن‌سالم حاکم عربی‌را مجبور بگریز جانب بغداد نمودند ، حکام آیندهٔ هارون موظف بودند که در سیستان بیشتر بامردم بمدارا پیش آیند ، منجمله عثمان بن عماره بود که توانست سیستانیان مسلمان شده را جلب و در اردوی خود موقع بدهد ، این شخص در رخد سوقیات و جنگ بی نتیجه با عساکر کابلشاه هم نمود .

بعلاوه او توانست بشر بن فرقد یکی از قائدین انقلابی سیستان را ازبین برده وباحضین سیستانی قائد دیگر مجلس رزم سختی نماید ، حضین باسواران خود بطور دائم میان اراضی بست وسیستان حرکت وبرضد حکام عباسی تاختن میکرد چون عثمان عماره نتوانست در مقابل حضین کاری ازپیش برد معزول شد ، وخلیفه هارون خواست اغتشاشات سیستان را مثل انقلابات ولایات شمالی خراسان بواسطه تعین حکام ملی خاموش کند ، پس درسال ۱۹۶ داود بن بشر یکی از بزرگان سیستان را بحکومت آنجا تعین نمود ۔ درحالیکه اهمیت سیستان درنظر بغداد اینقدر بود که لیث بن نصر سیستانی در برابر مکافات خدمات مهمهٔ خود از زبان هارون شنود که : فعلاً حکومت کشور مصر را بتو میدهم ، اگر در آنجا خدمت درست کردی بازت به سیستان میفرستم تا کارتو بالا گیرد۔ درهرحال داود سیستانی توانست درسیستان مردی چون حضین را ازبین بردارد ، درصورتیکه حضین

لایق رویهٔ ازین بهتر بود ، او در سیستان برعباسی‌ها غلبه کرده و برای استرداد ولایت هرات عسکر کشید وباششصد نفرسوار خویش‌چندین هزار عسکر مدافع حا کم‌عربی‌خراسان‌شمالی‌را منکوب‌نمود . بالاخره اینمرد درسال ۱۷۷ درجنگ باهموطنش داؤد کشته وهارون آسوده گردید . وقتیکه‌فضل برمکی حا کم‌خراسان شد حکومت سیستان را از داود گرفته وبه یزید بن جریر در سال ۱۷۸ داد یزید نه تنها در رخد سوقیات بلکه از آنجا بزابل گذشته وبکابل رسید ولی در جنگی که داد نتیجه نگرفت وبسیستان بر گشت ، وبجنگ عمر بن مروان خارجی دچار شد . در سال ۱۸۲ عیسی حا کم سیستان بود و او نیز از راه بست تا کابل کشید ، مگربی نیل بمقصود مجبور بعودت گردید . در ینوقت مرد بزرگی در سیستان ظهور کرد .

امیر حمزهٔ بن عبدالله : اینشخص نسب به زو طهماسب مردی از بزرگان سیستان درست میکرد او آدمی عالم ، شجاع واز باشندگان قریهٔ رون وجول بود ، اوروزی ازبی‌ادبی‌یکی ازحکام‌عربی سیستان‌بهم‌برآمده واورا اخطار کرد ولی اینمرد از دلش بیرون نرفت تا ازاداء فریضهٔ حج بر گشت‌اینوقت قائدین انقلاب محلی چون بشر و حصین و غیره ازبین رفته بودند و حمزه جای همه را پر وتمام پیروان قائدین سابقه را در گرد خود جمع نمود ، و بلا فاصله درسال ۱۸۲ بالای عیسی بن علی‌حا کم هارون حمله و کشتار خوفنا کی نمود ، عیسی بخراسان شمالی فرار کرد وحمزه لقب‌امیراختیار وزرنج‌مرکزسیستان را ضبط و مردم را از اداء خراج بغداد عفو نمود . متعاقباً حمزه به تعقیب عیسی عسکر کشیدوتاهرات‌وبوشنگ‌پیشرفت وقتالی سخت نمود ،عیسی‌باقواءتازه‌دم‌بجنگ‌اوپیش شد واو بسیستان عقب کشید ، عیسی در عرض راه بقتل بیگناهان پرداخت‌و هرجا اتباع حمزه‌را بدست‌آورد ، همه را بشقه کردن و بدرخت بستن وپاره کردن از بین برد و باینصورت تا زرنگ رسیدو کشتار خودرا تکرار کرد

وبر گشت. امیر حمزه مجدداً ترتیب لشکر داده وبه‌تعقیب عیسی تابسو شنگ تاخت ودر آنجا بانتقام دیرینه بقتل عباسی‌ها پرداخت وحتی درین مورد راه افراط گرفت . حمزه از آنجا به‌نیشاپور حمله کرد وباقشون علی‌بن‌عیسی حاکم عربی خراسان شمالی رزم صعبی نموده در سال ۱۸۸ بسیستان مراجعت کرد. امیرحمزه در ولایت سیستان تمام قوای عباسی را از بین برد ، وخراج اینولایت حتی ولایات شمالی را از بغداد منع کرد ، حکام عباسی در شهرزرنگ هنوز اقامت داشتند ولی ظاهراً طرف مات را گرفته ، حکام جدید بغداد را قبول نمیکروند ویك پول هم بدار الخلافه نمیفرستادند جز آنکه درمساجد بخواندن خطبه بنام خلیفه کفایت میکردند. چنانچه محمد بن حضین قوسی حاکم عباسی سیستان بهمین طریق رفتار نمود و حکام جدید عباسی چون سیف بن عثمان و حکم بن سنان رانه پذیرفت . امیر حمزه هم با سی هزار عسکر خود ش سر تا سر سیستان را بدون تمرکز در جای معین گشت و گزار کرده هر جا عربها میبافت ازبین میبرد. از دیگر طرف علی بن عیسی حاکم خراسان مرد شدیدی بود وبا مردم از در درشتی داخل میشد؛ لهذا در ماوراالنهر و شهر سمرقند مردم زیر قیادت رافع بن لیث بن سیار شورش کرده و حکام عباسی خراسان را جواب داده . گرچه خلیفه هارون علی بن عیسی را مجازات و اموال مردم را از و مسترد و جایش را به هرثمه بن اعین در سال ۱۹۱ داد؛ ولی شورش ماوراالنهر نشست و او کاری از پیش نبرد .

لهذا هارون خلیفه که تهیب او نصف زمین را میلرزاند ودولت باز نطین باو خراج میپرداخت مجبور شد شخصاً برای تأمین کشور خراسان از بغداد حرکت کند ، وقتیکه هارون در گرگان رسید نامهٔ سخت مملو در صفر ۱۹۳ پر از وعده و وعید بعنوان امیر حمزهٔ سیستانی نوشت ، امیر حمزه شخصاً در زبان عرب جواب مکتوب هارون را با منطق محکم و استواری بداد ؛ چون

از مکا تبه نتیجهٔ بدست نیامد هارون بطوس پیشامد ، و از دیگر طرف
امیر حمزه نیز عزم رزم جزم وبا سی هزار سواره قرآن خوان و پرهیز گار
خودش که همه بعنوان جهاد زنان را طلاق داده بودند باستقامت نیشاپور مارش
کرد، همینکه امیر سیستانی بدر نیشاپور رسید شنید که خلیفة المؤمنین هارون
شب سه شنبه سوم ربیع الاخرسال ۱۹۳ چشم از دنیا پوشیده است . حمزه
دیگر نخواست با اردوی تعزیه دار عباسی در آویزد لهذا بسیستان بر گشت
و چون عزم جهاد کرده بود کمر نکشود و بهمین نیت بجانب بلو چستا ن و
سند بحرکت افتاد ، حمزه فقط پنجهزار سوار و افسری به وکالت خود در
سیستان گذاشت تا از تجاوز ظلمه نسبت به مردم جلو گیری کند . چنین
معلوم میشود که حمزه در ولایات بلوچستان و سند مدتی به نشر اسلامیت
پرداخته است ، چونکه در سال ۱۹۹ ھ از راه مکران بسیستان بر گشت .
اینوقت خلافت دردست مامون بود وحکام او در سیستان از قبیل زهیر بن
مسیب (سال ۱۹۳) و فتح بن سهل (۱۹٤) یکی پی دیگر رسیده ، و این
آخیری بحرب محمد بن حضین قوسی حاکم عربی و قدیم سیستان که از
طرفداران جدی ملیون بود دو چار گردید، ولی ابن حضین بدست حاکم مامون
مغلوب گردید ، و در عوض بوعقیل جنرال وو کیل امیر حمزهٔ سیستانی بتلافی
برخاسته حاکم مامون وقشون اورا مغلوب نمود ، واین وقتی بود که امیرطاهر
خراسانی به بغداد سوقیات می نمود. از ین بعد مرد دیگری در بست بنام حرب
بن عبیده ازاهل خواش سیستان ظهور و برضد حکام مامون بجنگ آغاز
نمود ، این حکام از قبیل اشعث ، و لیث و احمد پسران فضل که تا سال
۱۹۹ یکی پی دیگری در سیستان رسیدند همه در جنگهای حرب خواشی
مغلوب گردیدند، درهمین وقت بود که امیر حمزهٔ سیستانی ازمسافرت شش ساله خود
در سیستان بر گشت ، و لیث بن فضل حاکم مامون که زیرآوازهٔ بنمرد مرعوب

شده بود با وتسلیم گردید ، امیر حمزه هم اورا بحکومتش گذاشته ودرعوض حرب خواشی را در جنگ مغلوب نمود . ازین بعد تا ظهور دولت طاهریهٔ خراسانی حکام عربی سیستان بنام بوده وتنها باسم خلیفه خطبه میخواندندو برای شخص خویش آنقدر از عایدات سیستان میگرفتند که مصارف ضروری شب و روز ایشان را کفایت مینمود آخرین حاکم عربی مامون در سیستان هم عبدالحمید بن سبب در سنه ٢٠٤ بود، درعوض ملیون سیستان خود و لایت را اداره کرده و پرداخت مالیات بحکام عباسی و بغداد را باز داشته بودند تا آنکه در سال ٢٠٥ طاهر خراسانی در شمال کشور حکومت ملی را استوار ، و ولایت سیستان را به پسر خود طلحه داد ، نائب طلحه در سیستان برای بار اول الیاس بن اسد مقرر گردید ، و ازین بعد حکام طاهری در سیستان وارد شده وولایت را تا انقراض دولت طاهری وظهور شهنشاهی صفاری افغانستان در قرن سوم هجری اداره می نمودند اینست که در سیستان در دورهٔ طاهری بدون یکی دو باری دیگر اغتشاشات و انقلاباتی نظیر سابق ظهور نه کرد امیر حمزهٔ سیستانی نیز تا سال ٢١٣ هجری یعنی نه سال از ابتداء دولت طاهریه گذشته ، در سیستان زنده و آرام بود و بالاخره اینمردی که نظر بهمین نظر خلق سیستان پهلوان افسانهٔ امیر حمزه قرار گرفته بود در ٢٠ جمادی الاخر سال مذکور از دنیا چشم پوشید . مؤلف گمنام تاریخ سیستان شمهٔ ازین افسانه که امیر حمزه از سند بهند و سراندیب و چین و ماچین گذشته و بعد از مصر و حجاز در ترکستان و روم و غیره واپس بسیستان عودت کرده است در کتاب خویش گنجانیده است .

آل برمك در دربار هارون الرشید : خاندان برمك یکی از خانواده های

مشهور و معتبر ماقبل الاسلام افغانستان ، و از اهل بلخ بوده جعفر ...

معروف این خانواده در اواخر قرن اول اسلامی دین اسلام قبول وبین سالهای ۹۶ ـ ۹۹ بمرکز امپراطوری بنی امیه در دمشق سفر کرده است سلیمان خلیفه اموی این شخص را در دربار خود ش قبول نمود و بطوریکه گویند جعفر تااوائل عروج خاندان عباسی زنده بود ، در سال ۱۰۸ یکنفر دیگر از اینخاندان موسوم به ابوخالد برمك بن برمك نیز از طرف اسد والی عربی خراسان بحکومت بلخ مقرر گردید . دین قدیم اینخاندان زر تشتی بوده ، و چون یکی از اینها سمت تولیت معبد نوبهار را داشت بعضی مورخین نتیجه گرفته اند که خاندان برمك دیانت بودائی قبولکرده بودند . خالد بن برمك را ابومسلم در زمرهٔ سرداران اردوی خود قبول و بغرض انقراض امپراطوری اموی سوق نمود همینکه عسکر خراسان کوفه را فتح و ابوالعباس سفاح عباسی را از پناه گاه مخفی او کشیده بخلافت عرب نشانیدند ، از همان وقت قیمت شخصی خالد برمك نظر خلیفه جدید را جلب و بعد از ابو سلمه اورا به وزارت دولت عباسی قبولکرد ، و باین ترتیب مردی از خانواده برمك برای بار اول مستقیماً داخل امور یك امپراطوری بزرگی گردید . خلیفه منصور عباسی بعد از کشتن ابومسلم این وزیر هموطن اورا نیز معزول ومأخوذ نمود ، خالد در سال ۹۰ هجری در بلخ متولد و در سال ۱۶۵ در بغداد فوت و هفتادو پنج سال عمر نمود . خالد بلخی در دربار بیگانه بغدادبجز فرزندی بیگانه از خود نگذاشت ، ولی این یادگار منحصر بفرد او (یحیی) واجد مزایای معنوی و دارای تعلیم و تربیه کافی و عقل و هوش سرشاری بود و توانست سالیان درازی از نظر سیاست براامپراطوری عظیمی حکم نماید و از نظر اجتماع در تشکیل تمدن جدیدی در عالم تأثیر و نفوذی کنند خلیفه هارون الرشید یحیی پسر خالد برمك را پدر خواند و وزارت خودش را به او تسلیم نمود مردم که به علو مقام و شخصیت معنوی این ادم نظرمیکردند

میگفتند او آنقدر بزرگ است که وزارت درچشمش کوچك وحقیر مینماید.

یحیی چهار پسر داشت : ـ فضل . جعفر . محمد . موسی . و اینهمه هوش و سخا و تعلیم وتربیه را از پدر بمیراث گرفته بودند ، اما فضل مغرور تر ، وجعفر در صنعت انشاء و کتابت ماهرتر . محمد عالی همت و عیاش . و موسی شجیع ودلیر بود . درهرحال اینخانواده مدت هفده سال در خلافت هارون الرشید از سال ۱۷۰ تا ۱۸۷ هجری درمقدارات کشورهای عربی واسلام که امپراطوری عباسی را تشکیل میکرد دست بزرگی داشتند . مخصوصاً جعفر که خودش وزیر مقتدر هارون بوده و کلید کافه امور دولت را در دست داشت . خاندان برمکی در بین عرب رو بهمرفته تربیت و تهذیب کشور آبائی خودشان « خراسان » را تقویت و سائر رشته های علوم و فنون ادبی را نشر وحمایت و خاندان عباسی را به پرورش علما و پیشبرد علوم تشویق وراهنمائی میکردند. یحیی بن خالد برای اولین بار کتاب مجسطی را در علم هیئت و کتاب منکه هندی را در طب ترجمه کرد و فرمان داد مذاهب مختلفه هند را در کتابی واحد تدوین کنند ، یحیی ادویه و گیاهای سود مند را از ماوراء رود خانه سند در بغداد احضار کرد . اعضاء خاندان برمك بعضاً خودشان چنین آثار نثری در زبان عربی بودند چنانکه موسی بن یوسف اینکار میکردند همچنین محمد بن جهم برمکی از مشهورین برمکی هاست که سیرملوك الفرس را ترجمه کرد . یحیی برمکی برای اولاد یتیم وبیکس عرب مکتب خانهها ایجاد کرد ، وبه محتاجین نزدیکی نمود . خاندان برمك تا اندازه مقدور مسئول هرمانتهی را اجابت وبمال و منال دستگیری خلق مینمودند.

یکی از مورخین میگوید :

هریك از همنشینان برمکی اگر خانه ویرانی داشتند آنرا خالد آباد کرده بود ، واگر دهی داشتند اوشریده بوده ، واگر فرزندی داشتند ما درش را خالد

خریده ویامهروی راداده بود، واگر اسپ و اشتری دا شتند او داده بود . همین نویسنده در وصف یحیی بن خالد وجعفر بن یحیی عبارات ذیل را نقل میکند :
اگر سخن در وگوهر بودی، ویا از سخن لعل و گوهر توان ساختی، بیشك كلام آن دو بزرگوار را میتوان لوءلوء و گهر نامید . شعراء عصر هم آنقدر که خاندان برمك رامدح نمودند، هیچ خلیفهٔ را بان اندازهٔ نهستودند. معهذا خاندان برمك دردربار بغداد دشمنان قوی داشتند ودسته های متنفذ ومتعصب که رفتار بنی امیه رادر مورد عجم دوباره میخواستند تجدید شود، ازین نفوذ قوی خاندان برمك منزجر ومتنفر بودند ، خود خلیفه هم بتدریج ازاقتدار سیاسی و خراسان پرستی ایشان بدبین گردیده ودر صدد بود که بازی اسلاف خودرا در مورد ابو مسلم بابرمکی ها تجدید کند، لهذا درپی بهانه افتاده و بزودی بهانه چندی بدست آورد که یکی از آنها رها کردن محبوسی بنام یحیی بن عبدالله بن حسن از طرف جعفر برمکی بود، داستان شورانگیز عباسه خواهر زیبای هارون الرشید را که معشوقه ودلداده جعفر، وازو دوپسری برخلاف رضای هارون آورده بود، نیز باین بهانه ها اضافه میکنند، ولی معلوم است سخن همان یکی ودیگرها عبارت آرائی است، هارون بزودی مهر تکفیر را که مؤثر ترین آلات قتالهٔ خلفاء دمشق وبغداد دربرابر سیاسیون وملیون امپراطوری و سیع آنها مخصوصاً خراسانیان بشمار میرفت بخاندان برمکی زده، و تبلیغات دشمنان اینخاندان را که ایشان رازندیق معرفی میکرد تقویه نمود . اسم زندقه درعهد عباسی بهرفاسق شرابخوار و بیباك اطلاق میشد ولی بعدها این یك کلمه کش دار سیاسی شده، بهردشمنی و مخالفی که میخواستند براست یادروغ، بحق یا ناحق استعمال میکردند، اینست که هارون بهمین اسم در سال ۱۸۷ هجری جعفر برمکی وزیر خودش را در شبی که تازه از دربار خلیفه بخانه مراجعت کرده بود بواسطه یا سر غلام مخصوص در بار در درون خانه اش سر برید وسائر خاندان

برمك را محبوس و اموال شان را ضبط، وحرمها یشان را بعوام مباح نمود. چونکه هارون آدمی بود که در زهد و ظلم، در رأفت و رقت در خشم و غضب، در تقوی وعشرت والحاصل درهر چیزی افراط میکرد وحد اعتدال را نمیتوانست نگهداشت. یحیی پیر دوسال در زندان هارون بسر برده و بالآخره در سال ۱۹۰، و فضل که در ۲۳ ذی الحجة ۱۴۹ تولد شده بود در سال ۱۹۲ درزندان چشم از دنیا پوشیدند. جسد کشته جعفر نیز تا سال ۱۹۳ بر سر جسر بغداد آویخته ماند، وهنگام مسافرت رشید در خراسان آن نعش را فرود آورده بسوختند و خاکسترش را بباد فنا میدادند، و باینصورت محزون داستان غم انگیز آل برمك در دربار بغداد خاتمه یافت.

مامون عباسی و خراسان: هارون در ۱۹۳ در خراسان مرد ودر طوس دفن شد او در حیات خودش سر زمین شرق را به مأمون پسر خود داده بود که اینک او در طوس حاضر، و بعد از دفن پدر به مرو مرکز کشور خراسان عزیمت نمود. در بغداد جانشین هارون محمد امین پسر بزرگ او و ولیعهد او گردید، خلیفهٔ جدید وزیر پدرش فضل بن ربیع را با خزاین و سامان عسکر رکاب هارون از مرو بدربار خلافت احضار کرد، و سران خراسان بحمایه مأمون را که مادر خراسانی داشت استفاده و بتشکیل یک دولت خراسانی که جانشین خلافت بغداد شود سعی ورزیدند، پیشرو اینده ستهٔ هم [illegible] از اهالی سرخس بود، فضل پسر سهل اولین مرد این خاندان بود که کتابی از پهلوی بعربی ترجمه و به یحیی برمکی پیشکش و نظر دقت او را جلب کرد، یحیی استعداد فضل را لایق تربیت دیده او را و خانواده‌اش را پرورش نمود، فضل هم بتشویق یحیی دین اسلام قبول کرد، و با برادرش حسن بن سهل بتدریج داخل امور سیاسی کشور خراسان گردید، نجابت و شهرت ایشخاندان قدیم که منسوب به دهقانان محلی کشور بودند با لیاقت فضل سبب شد که مأمون در عین حال او را بسمت وزارت خود

برداشت ، وقتیکه فضل بدربار مامون میرفت در کرسی بالداری نشسته میرفت ، وچون مامون رامیدیداز کرسی فرود آمده سلام میکرد، وپیاده روان میشد کرسی اورا نیز از دنبالش میکشیدند ، تا بعد ازسلام مجدداً در آن کرسی می نشست ، وباین ترتیب امور کشور را حل وفصل میکرد ، فضل فرزندان وخویشاوندان خودش را در ایام وزارت خود نزد سالخوردهٔ زرتشتی در خراسان به تحصیل و آموختن مقرر کرد ، و لهذا مخالفین او گویند چون آنها بر گشتند در تعالیم شان هنوز آثار آئین قدیم پدیدار بود . در هر حال فضل بن سهل که در امور کشور و لشکر مختار ولقب ذی الریاستین حاصل کرده بود ، مساعی خودش را مصروف این نمود که مامون مرو را مرکز خلافت امپراطوری عباسی اعلان و ازینجا بغداد را جزء متصرفات اسلامی اداره نماید ، فضل سرکردگان خراسان را در امور دولت دخل داده ، و مردان زیادی را برای آینده کشور تربیت و تقویه نمود ، یکی از زمره اینها طاهر بن حسین مرد مشهوری بود که بزودی استقلال خراسان را اعلام نمود. در هر حال عجالتاً فضل مامون را بهمین نقشه بکر انداخت واورا برضد خلافت بغداد آماده ساخت از دیگر طرف فضل بن ربیع که طرفدار جدی عنصر عرب و وزیر امین در بغداد بود، خلیفه متبوع خودش را برضد نقشه‌های طرح شده خراسان تحریک می نمود بالاخره در سال ۱۹۴ ه خلیفه امین برادرش مامون را از خراسان بدار الخلافه احضار کرد و البته مامون و فضل نه پذیر فتند ، وامین رسماً مخالفت خودش را بر علیه مامون اعلام ، و نام او را از خطبه افگنده و خلاف وصیت پدر او را از ولیعهدی خلع نمود ، و در سال ۱۹۵ شصت هزار عسکر زیر قیادت علی بن عیسی بن ماهان دشمن قدیمی خراسان - آنکه پسرش را خراسانیان در بلخ کشته بودند - باستقامت خراسان سوق نمود . در مقابل فضل بن سهل وزیر خراسان طاهر پوشنگی پسر حسین حاکم

پیشرفت . ازدیگر طرف هرثمه نیز بعد از جنگ و غلبه در نهروان باستقامت
بغداد حرکت کرد، ودرنتیجه خلیفه امین میان دو قوت محصور گردید . امین
بطاهر مراجعه وازو خواهش باز کشادن راهش بجانب مامون نمود ، ولی
طاهر نمیخواست چنین چیزی صورت بگیرد لهذا رد کرد ، امین به هرثمه
رجوع کرد واو قبول نمود ، ومقرر شد امین در شب هنگام نزد او بیاید ،
امین شبانه زورق در شط انداخت وحرکت نمود ، اما طاهر از اینقرار
مسبوق وسر راه گرفته بود ، ودر نتیجهٔ جنگ مختصر کشتی شکاف خورده
امین در دریا مشغول شنا گردید ، یکی از غلامان طاهر موسوم به قریش-
دندانی بر خلیفه دست یافت ، و دانسته یا نادانسته او را بکشت ، وفردا
سرخلیفه به بغدادیان نشان داده شد و بغداد مفتوح گردید . طاهر به تامین
و تنظیم دارالخلافه مشغول و سر امین آنخلیفه مهربان را در ده محرم
۱۹۸ با نامه بدربار مامون ارسال کرد . مامون نیز از دیدن سر برادر بی اختیار
بگریست . درهرحال ازهمین سال مرو درخراسان مرکز امپراطوری بزرگ اسلام
گردید ، وفضل بن سهل به انجام مابقی نقشه خویش مصروف گردید ، میگویند
روزی در مرو فضل بیکی گفت: سعی من در بسر دولت ازابومسلم بیشتر است .
مردجواب داد : او سلطنت را از قبیلهٔ بقبیلهٔ دیگر رسانید ، وتو تنها از برادری به
برادری دیگر دادی . فضل گفت: اگر عمر باقی بود من نیز چنین کردنی هستم . فضل
بعدازانکه مامون خلیفة المؤمنین گردید ، برادر خویش سهل را بحکومت عراقین
وحجاز مقرر وبه بغداد اعزام کرد ، و چون هرثمه مخالف نقشه خراسانیان بود
باخدماتی که درجنگ بغداد وتامین [illegible] آن ولایات [illegible]
طرف سهل بخراسان فرستاده ودر مرو از طرف فضل از بین برده شد ، مگر او قبلی
از کشته شدن خویش مامون را از خیال خراسانیان واجرا آت [illegible]
[illegible]

خویش کشید، و عروسی همین دختر بود که بطور حیرت انگیزی درطی تجملات افسانوی ازطرف سهل پدر عروس دربغداد درسال ۲۰۳ عملی شد .

مامون دربغداد مجدد[1] پایه‌های امپراطوری عباسی‌را مستقر ، ر نظر با صرار رؤسا ، رب‌سیاه را درجای رنگ‌سبز قبول‌کرد، دربنوقت طاهرپه شنگی نصر بن شبیب‌باغی را تأدیب وشام را تأمین ، وخردش دربغداد حاضر بود . مامون نمیتوانست قتل برادرش امین را فراموش کند، ولی فعلا چاره بهتری جز سکوت نمیدید. طاهر سعی کرد بواسطه‌دوستان‌خودش مامون را وادار کند که‌نایب‌الحکومه‌گی کشورخراسان را بتو بدهد، مامون‌ایمقرار راپذیرفت ودرسال ۲۰۵ هجری طاهر رابحیث والی خراسان مفتوحه مقرر و عزام نمود. اینست که طاهر وارد خراسان گردیده وطرح استقلال کشور و تاسیس یك دولت خراسانی را مدنظر قرارداد . پسر از عبد الله هم بصفت سپه سالار مامون در دربار خلافت مقیم و مدافع امپراطوری عباسی بحساب میرفت، و همین شخص بود که بغاوتهای مخالفین را در کشورمصر واسکندریه فرو نشاند.

بخاطر باید داشت که‌درسال مرگ‌هارون‌الرشید (۱۹۳) عباس‌بن‌جعفر عنوان حکومت‌خراسان‌داشت، بعد ازانکه مامون درسال ۱۹۸ درخراسان خلافت‌خودش را اعلام‌نمود، حکومت کشور خراسان رابه حسن بن سهل مشهور خراسانی‌داد، حسن‌خودش دردربارمرو ومصروف امور بوده ودرهمان‌سال بحکومت عراقین‌وحجاز منصوب‌وعازم بغداد شد، ولی نائبان حسن در خراسان موجود وحکومت رابنام او اداره میکردند. این حکام حسن ازسال ۱۹۸ تاسال ۲۰۵ یعنی استقرار حکومت طاهریه دوام کرده وعبارت ازاشخاص ذیل بودند: علی بن حسن (۱۹۸) هرثمه بن اعین (۱۹۸) غسان بن عباد (۲۰۲ — ۲۰۵)

دوره بنی امیه : عرب قبل از اسلام از نظر اجتماع دارای شعور ملی نی، بلکه تعصب قبیله‌وی بود ، اسلام اینهارا بصورت یك کتله واحد در آورد، و بین ایشان ـ بعلاوه زبان واحدی که داشتند ـ یك نحو دین و یك نوع حکومت ایجاد کرد ، عسکر دلیر خلفاء را شده هم بر امپراطوری روم شرقی و دولت فارس غالب ، و در کشور های خراسان و مصر وغیره پیشرفت . تا اینوقت تعالیم اسلام بین سران و سرداران عرب حاکم و مؤثر و لهذا عموم مسلمین باهم برادر و برابر شمرده می شدند، امیر المومنین عمر خطاب در سفر بری شام با نوکر خودش در سواری یك اشتر سهیم و نوبت مقرر میکرد ، اما معلوم است احساسات تمام طبقات عرب بپایه احساسات امیر المومنین نمیرسید ، چنانچه امیر المؤمنین خلیفه رابع که شریف را بر حقیر و عرب را بر عجم برتری نمیداد و تعالیم قرآن و اسلام را پیروی مینمود بامخالفت اینگونه عربهای متعصب دو چار و مغلوب شد و در نتیجه آل ابو سفیان که نماینده این تعصبات بودند مالك امپراطوری عظیمی گردیده و خود نیز فتوحات شاندار ی نمودند ، و لهذا اینها عرب را از نظر دارائی زبان وسیع ، و بعثت حضرت پیغمبر در بین عرب ، و ظهور دین اسلام و قرآن کریم در عرب ، و غلبه بر امپراطوریهای بزرگ جهان و بالاخره از نظر معالی اخلاق عربی ، بر تمام ملل گیتی یعنی عجم ترجیح و برتری داده ، و فقط نژاد عرب را در روی زمین حافظ دین مبین و قرآن کریم ، و لهذا سر ملت های دنیا میدانستند . بنی امیه در زیر تأثیرات این عقیده و افکار مدت یکقرن در قسمتی از دنیای معمور آنروز شهنشاهی کردند ، دولت اموی حکام ولایات مفتوحه و قاضی و امام را از نژاد عرب مقرر می نمود و حجاج در کوفه نصب امام غیر عربی را قدغن میکرد ، عربی که مادرش عجمی بود ، "هجین" یعنی ناقص خوانده می‌شد ، خلیفه عمر ابن عبدالعزیز فقط بواسطهٔ آنکه مرد عجمی را بحکومت وادی القری مقرر کرده بود طرف ز جش گروه

متعصبین واقع شد، حجاج عجمی ها را از بصره وواسط اخراج کرد، وعرب‌ها در بازار اگرمتاعی خریده و عجمی رامقابل می‌شدندبلا درنگ آن‌متاع رابدوش او گزاشته و تاخانهٔخود میرسانیدند. وباین ترتیب تعصب حکام اموی و اشراف وبدوی حکومت بنی‌امیه رااز شکل یك‌دولت اسلامی بصورت یك حکومت عربی درآورده، و تعصب در عوض تعالیم اسلام حاکم گردید . عکس العمل این رویهٔ عرب تولید احساس مخالفانه‌درعجم (یعنی ملل غیرعربی) نموده‌ودرنتیجه مسلك شعوبیه بمیدان‌بر آمد : که در اول‌هیچکدام را ازعرب‌وعجم بریکدیگر ترجیح نداده، و برای هر ملتی یك نوع شرف وامتیازی قایل بود، ولی بعدهااینها نیز از روی تعصب همه ملل را بر عرب ترجیح میدادند. شعوبیه‌ها البته در دورهٔ تسلط اموی ها مخفی بودند ولی درعهد عباسی بمیدان برآمدند چنانیکه فرق قدریه، راوندیه وخرمیه نیز در همین دوره ظهور نمودند .

درهر حال حکام دورهٔ اموی‌هم با همین احساسات وارد افغانستان می‌شدند هر گاه این حکام شهر مرو بوده و از آنجا سائر حصص مفتوحهٔ افغانستان را بواسطهٔ حکام خود اداره میکردند. نائب الحکومه که در مرو می‌نشست حاکم کشوری و هم سالار عسکری و بعنوان نائب خلیفهٔ دمشق مامور اقامهٔ نماز و جهاد و دارای لقب «عامل» و «والی» حاکم و امیر هر دو بود و مستقیماً بخلافت دمشق مربوط میبود و گاهی این نائب الحکومه‌ها در بین النهرین نشسته واز آنجا بواسطهٔ نائبان خود خراسان را و گاهی خراسان وفارس را بیکجا اداره میکردند، حکام سائر ولایات خراسان از قبیل سیستان و بلوچستان وسند نیز گاهی از مرو و گاهی از بین النهرین و گاهی هم از خود مرکز خلافت شام تعیین میگردید، مستوفیان بعنوان عامل خراج گاهی از مرکز خلافت دمشق و گاهی از حکومت عراق و گاهی بتوسط والی خراسان مقرر واعزام می شدند، در معیت والی ها و حکام خراسان عاملان خراج

(مستوفی) قاضی ، امیر شرط (کوتوال) حاجب ومنشی‌ها ایفاء وظائف میمنودند .
ائمه مساجد و علمای دینی عرب هم در تشکیل در سنگا های دینی از قبیل
تفسیر ، حدیث وفقه و لغت و تعمیم و تبلیغ دیانت اسلامیه بذل همت و
غیرت میور زیدند، این ترتیب در قالب کوچکتر در ولایات خورد نیز معمول
و مامورین آن ازطرف والی خراسان مقرر واعزام می شد .

واما در ولایت های که بطور غیر مستقیم تابع عرب بوده وتنها بقبول خراج
و نماینده عرب حاضر شده بودند این تشکیلات تطبیق نمی شد ، زیرا آنها از
خود حکومت مستقل محلی داشته ، وتنها نماینده ازعرب بعنوان حاکم درپهلوی
حکمدار محلی تعیین وباچند نفری از همراهان خود در آنجا اقامت میکرد
این نماینده در اداء مراسم دینی آزاد وخودش از تکالیف اداری و محلی
معاف و هر اقساط معینه خراج آنعلاقه را از حاکم محلی تحویل میگرفت .
بعضاً درچنین ولایات یکقطعه عسکری عرب و یا عدهٔ از خانوار عربی بطور
مهاجر نیز سکونت کرده ، بتعمیر مساجد و تدریس و اقامه شعائر اسلامی
مشغول میبودند . بعض ولایات بزرگ و کوچکی نیز بودند که بدون تادیهٔ
خراج سالانه ، دیگر با عرب هیچ ارتباطی نداشته و عرب در آنجا ها نماینده
و نفوذی نداشتند . در هر حال مرکز عمومی اداره حکام عربی در خراسان
شهر مرو بوده ، ولایات نیشاپور ، سیستان ، سند ، هرات ، بلخ و تخارستان
بتدریج زیر اداره مستقیم دولت بنی امیه قرار گرفتند ، جز آنکه درعلاقه های
اینولایات هنوز حکمرانان محلی وجود داشته و به اداء باج و خراجی اکتفا
میکردند ، چنانکه تخارستان علیا یا بدخشان مثل ولایات غور و غرجستان و
قلمرو کابلشاهان تاوه خانه سند زیر اداره حکمرانان محلی آزادانه بسر برده ،
گاهی برعلیه عربها داخل جنگ ، وزمانی بصلح بسر برده ، وبعضاً خراجی
قبول می نمودند . اما رویهمرفته تمام کشور خراسان اعم از ولایات مفتوحه و

آزاد طرفدار استقلال مملکت و بر ضد عصبیت و استبداد حکام
بنی امیه بوده وتا اوائل قرن دوم هجری با ایشان داخل
ضرب و حرب و مصروف اغتشاش و انقلاب بودند . امپراطوری اموی
نیز در طول اینمدت باتمام قوای خود در مقابل خراسانیان داخل نبرد نظامی
وسیاسی بودند . بالاخره در نتیجه پافشاری خراسانیان آن شهنشاهی عظیم ازپا
درآمد ' و همین علت دولت عباسی را بمیان آورد . چونکه خراسانیان دربرابر
تمام کتله عرب وملل اسلامی وغیر عربی امپراطوری اموی بتنهائی نمیتوانستند
خلافت اسلام را خود بدست گیرند لهذا خاندان بنی هاشم را روی کار
کشیده و بنام آل پیغمبر همکاری سایر ممالک اسلامی و غیر اسلامی
ویا اقلا بیطرفی آنها را در مبارزه برضد اموی تأمین کردند ' وقتیکه هم
خاندان عباسی را بخلافت رساندند دست از کار کشیده وتمام امور دولت
را بواسطهٔ ابومسلم وخاندان برمک وآل سهل [illegible] دیگر در قبضه اختیار
خود [illegible] گرفتند [illegible] بالاخره بواسطهٔ خاندان طاهر استقلال کشور خودشان را
اعلان کردند .

دورهٔ بنی عباس [illegible] تشکیلات اداری و کشوری امپراطوری عرب
[illegible] تشکیلات دورهٔ اموی [illegible] که [illegible] چون نفوذ خراسانیان
در امور دولت زیاد [illegible] وزرا [illegible] مستوفی ها [illegible] منشی ها کاهی کم
و کاهی زیاد خراسانی بودند [illegible] در اداره و [illegible] خراسان [illegible] بیشتر
دست خود خراسانیان داخل [illegible] بود .

درهر حال هنوز سکه [illegible] نام خلفا و علامت مملکت عنوان بیت المال
خلافهٔ اسلام جمع میشد [illegible] که از خراسان [illegible] دلیل
در آبادی ومعموری خراسان آنروز نسبت سایر ممالک امپراطوری اسلامی
بود [illegible] (مقدسی) [illegible] خراسان

آباد تر از شهر های عراق است و دیگری میگوید مالیات خراسان با مالیات کشور فارس نصف عایدات کل امپراطوری بنی عباس را تشکیل میکرد و آن عبارت از ارقام ذیل بود :

ولایت کرمان ۰۰۰ ر ۰۰۰ ر ٤	جمعاً
ولایت مکران ۰۰۰ ر ٤۰۰	
ولایت سیستان ۰۰۰ ر ۰۰۰ ر ٤	
ولایت سند ۰۰۰ ر ۰۰۰ ر ۱۱	۰۰۰ ، ٤۷،٤۰۰ درهم
ولایات خراسان شمالی ۰۰۰ ر ۰۰۰ ر ۲۸	

مؤثرات عرب وافغان در همدیگر

عربها در عالم اجتماع دارای دوقوت بزرگ بودند یکی دینی محکم ومتین ودیگری زبان وسیع و حیرت انگیز ، و ایشان این هردو را در سایهٔ عزم و ارادهٔ قوی در ممالک متصرفه خویشتن تحمیل وترویج کردند ، منجمله افغانستان در ایام تسلط سیاسی عرب در شمال و غرب وجنوب و گوشه از جنوب شرق کشور این هردو را اول به آهسته گی وبتدریج ودر نتیجه سالیان درازی مأنوسیت پذیرفتند ، و دین اسلام و زبان عرب دین و زبان رسمی و ادبی وعلمی خراسان مفتوحه گردید حتی لغات عرب د ر زبان دری که زبان ملی بود قبول شد و بالاخره زبان نوین دری مرکب از لغات عرب بوجود آمد که تا امروز باقیست . بعض از ممالک مفتوحه عرب بدرجه در زیر تأثیر این دوسلاح قوی واقع شدند که بکلی بیک کشور و ملت عربی تحویل یافتند از قبیل مملکت مصر و بعض هم قرنها دوام نمودتا توانستند زبان و ملیت خویش را از بین تحلیل وتمثل نگهدارند چون کشور فارس

حالیکه یونان نیز مؤجد تمدن قدیم نبوده و آن‌را از تمدن های قدیم شرقی چون فنیقه و آثوری و مصر وغیره اتخاذ کرده است، در هر حال عرب واسلام هرچه را از هر کجا که گرفتند آنقدر توسیع وتکمیل کردند که بدرجه ایجاد رسید، مسلمین به تمام علوم وفنون توغل، و الجبره را ایجاد کردند، طب یونان‌را ترقی داده و با دوا سازی یکجا پیش بودند، و علوم حساب هندسه کیمیا . نباتات . حیوانات را بشکل کاملتری بنشانها دند . علماء بغداد نشاندادند که هیئت غیر از نجوم است . و همین ها بودند که آثار بطلیموس را ترجمه ولی آنچه را غلط یافتند تصحیح و تعدیل نمودند . مسلمانان جغرافیا و نقشه های بحری را ترتیب و قطب نمارا ایجاد، و قسم بزرگ تجارت دنیارا از خشکه بآب انداختند . مسلمین بودند که امتعه چین و هند را به اسپانیا و از اسپانیا را تاسیبر یا رسانیدند . قسمت بزرگی از آلات ووسایل حرب، حرفت، زراعت، وغیره، یا ساعت، کاغذ . آسیای بادی . و فن نقشه کشی و جغرافیا با حبوب و اشجار مثمره ـ که در براعظم اوروپا در قرون وسطی معمول و مستعمل بود ـ از طرف مسلمین وارد آن سر زمین گردید . بطور مختصر در تمام قرون اولی و وسطی هیچ ملتی در روی زمین از کشور یونان بیشتر علما وحکما پرورش نداده است، درحالیکه میتوان در برابر هر نفر عالم یونانی صدنفر عالم مسلمان را حساب کرد .

در هر حال کشور افغانستان یکی از ارکان مهم این تمدن عظیم اسلامی بشمار رفته ومردان بزرگ و بیشماری در هر رشته از علوم وفنون پرورش داده است . مورخین و نویسندگان عربی زبان که از قرن سوم هجری بنگارش تاریخ و جغرافیای اقوام شروع کرده اند ملتفت این نکات واضح بوده یکی از ایشان (ابن الفقیه) میگوید خراسانی‌ها درعلم وصنعت وتجارت سرآمد وروزگار اند، مردم خراسان دلیر وشجاع هستند اینها فیروز بن یزدگرد و همچنین کسری

بن قباد بن هرمز را کشته، و دولت را از بزرگترین ملوک اموی جدا کردند...»
دیگری مینویسد:... خراسان در دوره اسلام از طرف عربها بجنگ و صلح فتح شده
وبار دیگر استعداد وقابلیت طبیعی ودرایت خراسانی در امور سیاسی وعلوم وفنون
ظاهر شد، وخراسان نسبت بسائر ممالک اسلامی بیشتر مردان مشهور، علما و
و امرا و سلاطین نامدار پرورش داد...» و در واقع هم کشور افغانستان
تا هجوم چنگیز نسبت بسائر ممالک اسلامی بیشتر در تمدن وترقی شعشعه افشانی
میکرد.

درهر حال چنانچه گفتیم خراسانیان از قرن اول هجری شروع بقبول دین
اسلام و زبان عرب نموده، و از قرن دوم هجری در سایه تبحر در زبان
عرب به تفسیر وحدیث وفقه مشهور ورجال بزرگی پرورش دادند، ودرهمین قرن
که در نتیجه ترکیب و اختلاط ملل متعدده مشرق زمین چون خراسان، ماوراء النهر
فارس، عرب، عجم و شام و اسامی چون یهود و نصرانی، و زردشتی و بودائی وغیره بناء
تمدن اسلامی ریخته شده بود خراسان در تشکیل این تمدن دست بزرگی داشته
از یکطرف [illegible] فلسفه، منطق و کلام، تاریخ و
[illegible] پرورش [illegible] و زمینه را
[illegible] آماده
نمودند [illegible]
[illegible] ولایات
مشرق [illegible] فلسفه و الهیات [illegible] آنجا ساختند.

در هر حال چنانچه [illegible] وبنی امیه
[illegible] کلمة الله و [illegible] اسلام [illegible] عرب [illegible] بوده،
[illegible] اول [illegible] ترجمه آن دست
[illegible] از آن

بعد عربها بصنعت و نجوم نیز متوجه گردیدند و پسانتر بفلسفه یونانی بلد شدند ،
توغل در فلسفه البته توأم با آشنائی در طب ، حکمت ، حساب ، منطق ، موسیقی ، هیئت و هندسه
نیز بود ، و از دیگر طرف مناظرهٔ مسلمین با زرتشتی ، مسیحی ، یهودی
وغیره آگاهی بمنطق و کلام را التزام میکرد ، چه ملل غیر مسلمان در جدال
برهان و حجت پیش میکردند ، و هم از تعالیم اسلام خود را مطلع میساختند ،
مسلمین بعین این رفتار مجبور بودند و لهذا بعلاوه منطق و کلام بحقیقت سائر ادیان
نیز آشنا گردیدند ، بهمین سبب بعد ها معتزلی ها این وظیفه را بردوش همت
خود گرفتند و بیشتر با علماء زرتشتی مشغول رزم نظری گردیدند ، ازان جمله
بود کتابی که ایشان بنام (رد جهمیه) برضد اتباع جهم بن صفوان خراسانی
نوشتند . در هر حال عرب‌ها و مسلمین باموختن زبانهای یونانی و سریانی متوجه
شدند ، و از قبطی و پهلوی و هندی ترجمه کردند ، باین ترتیب فلسفه یونان و فلسفه
جدید افلاطون و هم فلسفه و الهیات خراسان شرقی و هند ، و تعالیم زرتشتی خراسان
باتربیت دینی یهود و نصاری در فلسفه دوره اسلامی تأثیر کرد . بنابرین تمدن
اسلام و فلسفه اسلامی نه یک تمدن و فلسفه عربی بلکه یک تمدن و فلسفه مشرق زمینی
بحساب رفت .

واما خراسانی ها وقتیکه داخل اسلام شدند زود هم زبان عرب آموختند و در
علوم نحو ، حدیث و فقه پیشرفتند ، بطوریکه هنوز از ورود عرب در خراسان
پنجاه سال نگذشته بود ، که مردی از نژاد اینکشور در کوفه پا به نهاد و عالم
فقه را نور بخشید ، این شخص همان امام اعظم ابو حنیفه نعمان بن ثابت بن زوطی
خراسانی الاصل است که از هزار و چند صد سال باینطرف پیشوای مذهبی
ملیونها نفر مسلمان در روی زمین قرار گرفته است . نعمان در سال ۸۰ هجری
در کوفه و ثابت پدرش در انبار و زوطی جدش در کابل متولد گردیده ، و خود
او در ۱۵۰ در بغداد گذشت . در کشور خراسان از ورود اسلام تا تاسیس

فوت در ۲۵۶ هجری . امام مسلم عربی الاصل نیشاپوری الموطن متوفی در سنه ۲۶۱ هجری از ائمه حدیث و صاحب کتاب صحیح مسلم و دارای رتبهٔ دوم در کتب احادیث . و بالاخره امام احمد بن حنبل بن هلال المروزی ثم بغدادی از اکابر محدثین و اعاظم فقها و صاحب مذهب و مؤلفات عدیده ، متوفی در سنه ۲۴۱ هجری و غیر هم . در ینجا نباید از یکنفر عالم دیگر خراسانی محمد بن کرام بن عراق بن خرابه المکنی به ابو عبدالله زرنجی سیستانی فراموش نمود اینشخص صاحب مذهب مشهور کرامی و دارای پیروان زیادی در خراسان شمالی و غربی بوده ، و در سال ۲۵۵ در یکی از علاقه های شام چشم از جهان پوشید .

در همین عهد یکه خراسانیان در خط تفسیر و حدیث و فقه پیش میرفتند در شعر و ادب عرب ، و بعدها در تمام علوم و فنون آنعصر تفرد و امتیاز حاصل کرده رجال مشهوری بدنیای علم اهدا کردند از قبیل : ابوموسی جابر بن حیان خراسانی عالم بزرگ و واضع علم شیمی در قرن دوم هجری که متجاوز از پنجصد کتاب نوشته ، و مجموعه کتاب الخالص و کتاب الخواص او نام برده میشود این حکیم که دارای شهرت فوق العاده گردیده در سال ۱۶۰ هجری فوت نموده است . و محمد بن موسی خوارزمی عالم بزرگ ریاضی و اولین نویسنده کتاب جبر و مقابله که در قرن سوم هجری میزیست . و ابو معشر منجم معروف بلخی مرد دیگری که در سال ۲۷۲ فوت نمود . و ابن قتیبه مروزی ابو محمد عبدالله بن مسلم [illegible] علمای خراسانی و جامع ترین نماینده علوم و فنون قرن سوم اسلامی است که در بغداد پرورش یافته و چندی در دینور قاضی و بعد مجدداً در بغداد [illegible] به تألیف گذشت ، ابن قتیبه در اوائل تاسیس حکومت طاهریه بخراسان در سال ۲۱۳ هجری تولد ، و در سال ۲۷۶ در بغداد از دنیا گذشت [illegible] آثار این دانشمند [illegible] و عالم شعر و ادب ، [illegible]

موالات عرب تحریك میكرد : « موالات » رسمی بود كه‌عجمی ها برای حفظ شأن خودشان از تحقیر متعصبین خود ها را بـه موالات یـكی از قبائل معروف و معتبر عرب سپرده و منسوب مینمودند ؛ در هرحال اینشاعر نابینای خراسانی دوازده هزار قصیده عربی سرود ولی بعد از آنكه خلیفه مهدی عباسی او را در سال ۱۶۸ هجری با تهام زندقه بضرب تازیانه اعدام كرد ؛ قسمت بزرگی از اشعار او نیز از میان رفت .

ابو عطا سندی (متوفا در قرن سوم هجری) شاعر عربی زبان دیگر خراسانی است كه مثل پدرش السكن بوده ؛ و خلفاء اولیه عباسی او را بنظر نفرت میدیدند ؛ چرا كه ابوعطا عباسیان‌را دراشعار خودش مذمت‌میكرده‌است .
ابو الفضل احمد بن ابی طاهر طیفور خراسانی صاحب كتاب المنثور و المنظوم شاعر فاضل و عالم عربی زبان قرن سوم هجری است كه در سنه ۲۰۴ تولد ؛ و در ۲۸۰ فوت و در بغداد زندگی میكرد .

عبدالله پسر امیر طاهر كه یكی از فضلاء عصر خود بشمار میرفت درخط شعر وادب نیز دستی داشت؛ او در یكی از قصاید عربی خودش در خطاب بمعشوقه میگوید: [illegible] از آنچه كه [illegible] ازده ؛ برای محاوره و مفاخره وقت نداشته و مشغول هستم، نیاكان من در عجم ؛ بزرگ شریف نجیب و كریم بوده‌اند پدر من [illegible] كدام شخص صاحب عظمت وبزرگواری بوده [illegible] بود [illegible] چاك چاك آن مخلوع (اشاره بقتل امین خلیفه عباسی) كه در اطراف آن قاتلین هایی (یعنی طاهر وخراسانی ها) تجمع كرده بودند [illegible] ملك او را مرگ و بالاخره [illegible] طول و عرض [illegible] خراسان [illegible] مانند [illegible] آنجا جهان

وبی اسلحه بودند . . . " (۱)

خراسانیان درطی قرون اولیه وثلاثه هجری چنانچه در رشته های علوم اسلامی از قبیل تفسیر ، حدیث ، فقه ، شعر و ادب ، علم وحکمت وسائر فنون پیشرفتند ومثالی چند دراینجا بطور نمونه ذکر شد ، از دیگر طرف در بسط ونشر علوم و فنون و تهذیب و تربیت خراسانی در بین عرب وتمدن اسلامی بواسطه تحریر و تراجم خویش نیز پرداختند . و از آن جمله بودند موسی برمکی و یوسف برمکی که آثار پهلوی را در زبان عرب ترجمه کردند ، محمد بن جهم برمکی نیز کتاب سیر ملوک الفرس را از زبان پهلوی در لسان عربی در آورد . فضل بن سهل وزیر معروف خراسانی ترجمان دیگری بود که کتابی از پهلوی ترجمه و بحضور یحیی برمکی تقدیم کرد ، و از همین جا رو بعروج سیاسی روان گردید . [illegible] خاندان برمکی کتابهای " [illegible] " (در طب) و "سند هند" (در نجوم و فلکیات) با [illegible] "سندباد" و غیره نیز ترجمه وداخل زبان عرب گردید [illegible] بدین ترتیب افغانستان که دارای [illegible] و تهذیب قدیمه خراسانی بود [illegible] قسمتی از مجموع آنچه [illegible] در تمدن عربی و اسلام داخل کرده و فلسفه [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

از دیگر طرف [illegible]

(۱) [illegible]

نیشاپور، سیستان، بلوچستان، سند و کابل وغیره در جنگها بدست عرب افتاده و بعد در ولایات عربی ساکن و مسلمان شدند، اکثراً با اخلاف خود در خطوط علمی پیش رفته و امثال ابن زیاد سندی، ابو معشر نجیح سندی، حصین بوالحرس، بسام، سالم بن ذکوان، عبدالرحمن، باب، مکحول الشامی سالم بن عجلان، حمید الطویل، نافع و امثالهم اشخاصی درصف اساتید علم و ادب و مؤلفین قرار گرفتند، شخصیت اینمردان خراسانی البته در نشر اداب و تهذیب خراسان در عرب بی تأثیر نبود. خاصةً هنگامیکه نفوذ سیاسی خراسان در خلافت عرب منبسط، و خلفاء اولیه عباسی در قرن دوم هجری دست نشانده سرداران خراسانی، و اردوی خراسان در مرکز خلافت مقیم و حافظ امپراطوری خلفاء محسوب شد — (در وقت خلیفه منصور اردوی بغداد مرکب از چهار دسته بود: خراسانی، یمانی، مضری، ربیعه. ودرعصر هارون الرشید بیست هزار عسکر خراسان در بغداد موجود، و تکیه گاه استقرار خلافت بشمار میرفت) در عهد مامون هم دولت عرب بیشتر یکدولت خراسانی بود تا عربی، زیرا حکام، مستوفیها، ومنشی ها از خراسان و عرب یکجا بامور دولت مقرر شده و باز بله خراسانی ها سنگینی میکرد، بهمین جهت است که مؤرخین عصر عباسی را زمان قوت و غلبه خراسان و عصر ضعف عرب خوانند و لهذا تهذیب و تربیت خراسان در تشکیل تمدن اسلامی تأثیر عظیمی نمود ومتعاقباً چون خراسانیان از اوائل قرن سوم هجری (۲۰۵) درداخله به تشکیل یکدولت مستقل خراسانی پرداختند البته برای ظهورات تمدن اسلامی افغانستانی" وشهنشاهی های بزرگ افغانی از قبیل صفاری، سامانی، غزنوی و غوری زمینه مساعد گردید، و در نتیجه افغانستان از حیث تمدن وتهذیب، جهانگیری و فتوحات درخشنده بتعمیم دین اسلام از بزرگترین ممالک اسلام و شرق بحساب رفت در هر حال عرب مورد [illegible] افغانستان را بنظر تکریم و احترام میدیدند،

فصل دوم

طاهریان

فوشنج :

چون موضوع این فصل نگارش سلالـه طاهریان هراتست وطاهر موسس این خانواده ازفوشنج می‌باشد تنها چند سطری درباب فوشنج نگاشته سپس بواقعات تاریخی میپردازیم :

بطرف‌غرب شهر هرات حکومتی بنام غوریان واقع است که درآن شهری‌نسبتا کوچک دربین مرکز غوریان وهرات ، بجانب جنوب دریای هری رود بنام زنده جان وجود دارد . این شهر عبارت از همان فوشنج تاریخی هرات می باشد (۱) ابن حوقل در قرن چهارم هجری وسعت ورقبهٔ این شهر را نصف رقبهٔ هرات نگاشته و اضافه کرده است که شهر مذکور مانند هرات در یک جاگه که دو فرسخ از کوه ها فاصله دارد واقع است (۲) و شهر خیلی خوش بنا و تماماً بااشجار محاط میباشد استحکامات شهر بسیار عالی ودو را دور آنرا یک دیوار عظیم ویک خندق فرا گرفته است . یاقوت آنرا بنام بوشنج یافوشنج نوشته مستوفی فوشنج رادر قرن ۸ هجری به نسبت هندوانه وانواع انگور آن مشهور دانسته چنانچه اقسام انگور آن بیکصد و چند نوع میرسیده ومستوفی اضافه کرده است که امتیاز دیگر این شهر از حیث آسیاب های بادی آن‌بوده است .

درحدود سنه ۷۸۲ هجری‌فوشنج ازطرف تیمور باوجود داشتن دیوارهای مرتفع وخندقهای آبدار ، ومقاومت بی‌منتهای مردمان آن غارت وتاراج شد وآنگهی

---

(۱) صفحهٔ ۹۴ آثار هرات مؤلفه ښاغلی خلیلی افغان .

(۲) لوسترنج مستشرق شهیر در مولفه خود بنام خلافت اراضی شرقیه ، رقبه شهر هرات را در آنوقت نیم فرسخ مربع می نگارد .

نظر به بعضی علل و جهات تا معلوم نام این شهر تاریخی کشور از صفحات تاریخ معدوم گردید . بیهقی نام آنرا فوشنج یا بوشیخ یا پوشنگ نوشته و اسطخری میگوید که از آنجا طائفه زیادی از اهل علم ظهور کرده است (۱) شیخ ابو لیث فوشنجی که یکی از اعاظم علمای بزرگ اسلام اند و همچنان شیخ ابوالحسن فوشنجی که از مشایخ بزرگ بوده و مزار شان تا حال در آنجا موجود است از رجال علمی این شهر می باشند (۲)

ظهور طاهر :

چنانچه در فصل گذشته دیده شد پس از قبول شدن دین مقدس اسلام و انتشار آن در خراسان ، با در میان آمدن خلافت‌های بنی امیه و بنی عباس ، احساسات ملیت خواهی وجنبش های ملی در هر گوشه و کنار خراسان شروع شده مردمان وطن خواه آن [illegible] بواسطه که بوجمعیت های تشکیل داده [illegible] سر داران قوم بنای حصول آزادی واستقلال سیاسی را گذاشتند . این نهضت ها [illegible] طاهریان [illegible] هرات [illegible] و بلخ دیده می شد تا آنکه در [illegible] این جنبش ها و نهضت ها آماده شده بود [illegible] در بین دو پسر [illegible] امین و مامون [illegible] خلافت [illegible] مامون را که از زمان [illegible] و جوان [illegible] یکی از فرزندان [illegible] هرات [illegible] جلب [illegible] امین گماشته است این مرد نامی که طاهر نام داشت [illegible] عباسی ها و اخلاف ایشان [illegible] از مردمان خراسان [illegible] واقف گردید .

(۱) صفحه ۶ [illegible]

(۲) آثار هرات [illegible]

نسب طاهر :

پدرطاهر مؤسس سلسله طاهریان حسین نام داشت ، در موضوع نسب او اقوال مختلف ذکر شده که ثقه ترین آنها طاهربن حسین بن مصعب بن زریق بن ماهان است . مطابق روایات مورخین ونویسندگان ، کسیکه قبل از طاهر از خانواده او اشتهار زیاد حاصل کرده بود مصعب بن زریق است که در فن کتابت مهارت بسزا داشته وعلاوه بر آن درفضل وادب وبلاغت مقام ارجمند را احراز کرده بود . مصعب در زمان خلفای عباسی در خدمت یکی از بزرگان ومتنفذین بنام سلیمان بن کثیر خزاعی بشغل کتابت اشتغال داشته و بعداً مدتی هم به حکومت هوشنج یافوشنج یابوشنج یاپوشنگ هرات منصوب گردیده بود.

حسین بن مصعب یعنی پدر طاهر هم که در آن ایام شهرت زیاد داشت و یکی از نجیب زادهگان هرات وصاحب نفوذ واقتدار بود ، درنظر عباسیان مورد احترام واقع گردیده در سنه ۱۸۰ هجری به حکومت پوشنگ هرات مقرر گردید وتاسنه ۱۹۱ هجری که علی بن عیسی حکمران بلخ وخراسان نسبت بوی مظنون شده در پی قتلش افتاد به این وظیفه اشتغال داشت . ولی درین موقع وضعیت خود را به نسبت مخالفت علی بن عیسی در خطر دیده خود را بهدربار هارون الرشید کهازوی بهنسبت رسوخ واعتبارش دربین قوم احترام زیاد مینمود رسانیده مورد تلطف ومهربانی واقعشد . و بالاخره در سنه ۱۹۹ وفات یافت در تشییع جنازه او خلیفه عباسی شخصاً حاضر بود. (۱)

طاهر :

به اتفاق تمام مؤرخین و نویسندگان محل تولد طاهر سر سلسله طاهریان

---

(۱) صفحات اول [illegible] طاهریان [illegible]

هرات، پوشنگ است . در سنه تولد او اختلاف جزئی موجود بوده بعض آنرا
در سنه ۱۵۸ و برخی در سنه ۱۵۹ هجری می نگارند . تعلیمات ابتدائی
وانتهائی او در تحت نظر پدرش حسین در داخل کشور صورت گرفته ودر تعلیم
و تربیهٔ او خانواده جلیل‌القدر و با فضیلتش سهم بزرگی داشته است . شخص
آزاد منش و آزادی خواه ومظهر تربیهٔ احساسات و سجایای ملی قوم باستانی
آریانا بود . تا زمان مرگ هارون الرشید در تاریخ از او نامی دیده
نمیشود ولی شهرت و افتخارات فنا نا پذیر او از موقع آغاز میگردد که در
بین امین و مأمون پسران هارون‌الرشید در سر امر خلافت اختلاف پیدا میشود
مأمون که اقتدار خراسان را سالهـا یعنی از زمان پدر در دست داشت
از نفوذ وقوت و اقتدار طاهر استمداد میگیرد و ازین به بعد است که آوازهٔ
طاهر بلند میگردد وبالاخره باآنهمه قوت نفس وغرور ملی که دارد به مقصد
دیرینهٔ خود یعنی حصول استقلال و گذاشتن نام نیك در تاریخ کشور موفق
میگردد .

فرماندهی طاهر بر افواج خراسان و فتوحات او :

هنگامیکه هارون الرشید خلیفهٔ عباسی در سال ۱۹۲ هجری که جهت دفع
سوء فتنه وشورش رافع بن لیث بن سیار که در ۱۹۰ علم طغیان را درماوراءالنهر
گذاشت بخراسان آمده در سنه ۱۹۳ وفات یافت و پسرش محمدامین طبق وصیت
نامهٔ رسمی در بغداد به تخت خلافت نشست . در همان سال عبدالله مأمون فرزند
کوچکتر رشید که از سال ۱۸۲ از طرف پدر حکومت عراق عجم و کرمان
و فارس وهمدان ری و خراسان را یافته بود در مرو اقامت داشت . هارون در
حیات خود وصیت کرده بود که پس از مرگ امین خلافت حق مأمون است ولی
دو سال بعد از مرگ او امین به نصیحت وزیر خود فضل بن ربیع اولادقاسم
برادر کوچک خود را که از طرف پدر حاکم جزیره وثغور بود معزول کرده

سپس نام مأمون را که قرار وصیتنامه پدر ولی عهداو بود از خطبه بیانداخت . و خطبه ولایت عهدی را بنام فرزند خود که لقب الناطق بالحق را بدو داده بود خواند (در سنه ۱۹۵ هجری) .

مأمون ازین حرکت امین آزرده خاطر گردیده موقعیکه امین اورا از خراسان به بغداد طلب کرد از اطاعت وی سر پیچیده عاقبت آنها بجنگ و جدال کشید . این بود که در سنه ۱۹۷ در همان فرصتیکه امین شصت هزار سپاه را به سرداری علی بن عیسی بن ماهان بجنگ برادر فرستاد تا اورا گرفته به بغداد با خود بیاورد مأمون، طاهر را که چهار هزار عسکر دلیر و شجاع خراسانی با خود داشت . احضار کرده خواهش نمود تا در مقابل عساکر علی بن عیسی به جنگ امین بردازد .

طاهر که در دل منتظر چنین فرصتی بود به طرفداری مأمون کمر همت بسته تجهیزات و ترتیبات عساکر خود را تکمیل نموده بطرف ری حرکت کرد . طبری میگوید که مأمون در موقع حرکت ، ری و قهستان و حلوان را بطاهر داده و گفت بدانسو بشتاب پیش از آنکه علی بن عیسی آنرا تصرف نماید و تعداد عساکریکه به معیت طاهر بود به بیست هزار کس میرسید طاهر بطرف ری حرکت کرد و پیش از علی بن عیسی به آنجا رسیده ترتیبات عسکری خود را قائم نمود و منتظر رسیدن حریف نشست .

غلبه طاهر بر علی بن عیسی

هنگامیکه طاهر استحکامات شهر ری را تکمیل نمود جاسوسان و پیش قراولان به اطراف و نواحی فرستاده منتظر وقت نشست . چون علی بن عیسی سپهسالار امین با سپاه و لشکر زیاد داخل [illegible] ولایت ری رسید طاهر با افسران

ومشاورین خود را در جنگ مشوره کرد . ایشان متفقاً بدین رای دادند که
چون عدهٔ عساکر مافوق العاده کم و بر خلاف، دشمن بی اندازه قوی است باید
ما متحصن شویم تا قوت الظهر دیگر از طرف مامون بما برسد و آنوقت به حمله به
پردازیم ولی طاهر نظریه ایشان را رد نموده به حمله تصمیم گرفت . گفت اراده
شما ضعیف است زیرا اگر ما در ری متحصن شویم مردم شهر از خوف علی بن عیسی
باما مخالفت خواهند کرد و کار ما مشکل خواهد شد من چنین تعبیه دیده ام
که بیرون شهر رفته سنگر بگیریم و توکل خداوند بدون آنکه منتظر
قوت الظهر باشیم حمله نمائیم . مجموع افراد خراسانی در رأی قائد وسپهسالار ملی
خود متفق گشته پلان اورا تمجید نمودند وعساکر طاهر در بیرون شهر ری در
موضع قلوص معسکر ساختند وجنگ سخت و خونینی در بین بغدادیان وخراسانیان
در گرفت . شجاعت و پافشاری و مردانگی عساکر خراسانی درین جنگ
که عده ایشان بمراتب از دشمن کمتر بود از حد بیان بیرون است . خلاصه
بعد از چندین حمله و دفاع متوالی عساکر طاهر توانستند که قشون بغدادی
را عقب بنشانند . در اثنای عقب نشینی عساکر امین، مصاحبین و همراهان
طاهر تیری به جانب علی بن عیسی انداخت و به ضرب آن تیر او را بهلاکت
رسانید (۱) مگر طبری میگوید که بالاخره طاهر به علی [illegible] از صفوف
عساکر خود بیرون آمده شروع به جنگ تن به تن نمودند و طاهر به هر دو
دست شمشیر گرفته سر علی بن عیسی را زد و عساکر خود اورا [illegible] کرد
و همه سپاه طاهر به یکجا حمله نموده قشون بغدادی را شکست دادند . علی بن
عیسی کشته شد (۲) .

ذوالیمینین :

چون بغدادیان در آن جنگ شکست خوردند و علی بن عیسی کشته شد طاهر

---

(۱) روضة الصفاء خواندمیر صفحه ۱۱۱ ... (۲) صفحه ۷۶۶ طبری .

از فتح وپیروزی عساکر خراسانی نامه به مأمون نوشت وسر علی بن عیسی را به نزد او فرستاد . مأمون در جواب بطاهر نوشت که قرار معلوم تو با دو دست جنگ نموده‌ئی و ترا هردو دست راست است . از همه مردمان از خراسان تاری بیعت بستان . ودرین نامه اوراطاهر ذوالیمنین خواند[۱] . اما مورخین راجع به لقب ذوالیمنین طاهر روایات زیاد ذکر کرده‌اند

غلبه طاهر برعبدالرحمن بن جبلهٔ ابناوی وفتح همدان

ازشنیدن خبر شکست عساکر بغداد وکشته‌شدن علی بن عیسی محمد امین سراسیمه گردیده فوراً یك عده عساکر زیاد تازه دم را بسر کردگی عبدالرحمن بن جبله بطرف فارس ودری بمقابل طاهر فرستاد . عبدالرحمن از سواره‌نظام وپیاده بیست هزار نفر باخود داشت وهمه آنها با آذوقه فراوان وتجهیزات تازهٔ مجهز بودند . ازطرف امین برای عبدالرحمن بن جبله اختیارات کامل داده شده بود وعساکر او همه از شجاعان ومردان جنگ آزموده انتخاب شده بودند .

عبدالرحمن از بغداد حرکت کرده بشهر همدان فرودآمد وطرق وشوارع را تحت انضباط گرفته دیوارهای شهر را مستحکم گردانید وباآلات وادوات مکمل برای جنگ وحمله آماده شد .

وقتیکه علی بن عیسی مقتول گردید پسرش یحیی بن علی که باوی درجنگ باطاهر همراه بود بایك عده نفر وسپاه فرار نموده دربین راه همدان وری اقامت گزید و فراریان پدر را که بنزد اومیرسیدند نگهداشته وآنهارا دوباره بجنگ با طاهر تشویق وتشجیع مینمود وضمناً قضیه را برای امین نگاشته از او درخواست قوت الظهر نمود . این است که امین به جواب او پرداخته عبدالرحمن را باقوه زیادی به پشتیبانی او فرستاد و برایش نوشت که تا

---

(۳) طبری صفحه ۲٦٦

رسیدن سپاه عبدالرحمن باید مدافعه و استقامت را از دست ندهد ،

چون خبر آماده گی جدید عساکر امین ورسیدن عبدالرحمن باعده زیادی از عساکر تازه‌دم به همدان ، بگوش طاهر رسید بلادرنگ بد انسو حرکت نمود . عساکر متفرق وشکست خورده که با یحیی بن علی بن عیسی متفق گردیده و در بین راه خط جنگ را تشکیل داده بودند بمحض خبر ورود طاهر وعساکر مظفر خراسانی دچار هراس وخوف زیاد گردیده بدون مجادله ومقابله فرار نموده متفرق شدند ، طاهر به پیشرفت خود جانب همدان ادامه داده به نزدیك شهر رسید . درین وقت عبدالرحمن با عساکر خود از شهر برون آمده بر سپاه خراسان حمله کرد و جنگ مدهشی در گرفت . طرفین در حالیکه تلفات زیاد میدادند استقامت و ثبات را از دست ندادند تا آنکه بالاخره عبدالرحمن پس ازدادن تلفات سنگین عقب نشینی نموده بداخل شهر پناهنده شد و طاهر نظر به مقتضیات و تکتیك حربی به جانب شهر پیش رفت و منتظر حمله ثانی عبدالرحمن گردید . عبدالرحمن چندی در داخل شهر همدان ترتیبات و تدارکات زیاد دیده مجدداً بنا حمله را بر طاهر گذاشت و باری با عساکر و بیرق های مجلل ومتعددی به اردوگاه عساکر خراسانی شتافت ولی طاهر که سپهسالار واقعی دانشمندی بود و هر جنگ را از روی فکر و بلاغت می سنجید هرگز از استحکامات خود در مقابل قشون عبدالرحمن پیش نرفته بجای خود ثابت و استوار اقامت نمود تا آنکه سپاهیان بغدادی ازاین حرکت او بغفلت افتاده به گمان اینکه خراسانیان از هیبت و صولت شان هراس شده اند بیجا بسوی معسکر طاهر بیباکانه پیش آمدند چون خوب نزدیك شدند حمله طاهر شروع گردید جنگ مدهشی در گرفت واز جانبین هزاران کشته وزخمی بزمین افتاد اگرچه عده عساکر طاهر نسبت به بغدادیان کمتر بود ولی طاهر وسپاه دلیر او صبر و مردانگی را ازدست نداده پی در پی حمله مینمودند تا آنکه

علمدار عبدالرحمن بر زمین هلاکت افتاد و لشکر او دوباره بسوی شهر عقب‌نشینی نمودند. این مرتبه طاهر شهر را بدلی تحت محاصره قرار داده و روز بروز حلقه آنرا تنگ ترمی نمود. چون راه شهر از هرطرف بسته شده بود و آذوقه ولوازم زندگانی به آن نمی رسید بالاخره پس ازیکماه محاصره اکثراً عساکر عبدالرحمن هلاك ومابقی دوچار قحطی و گرسنگی شدند بنابر ان عبدالرحمن به نزد طاهر کس فرستاده برای خود و عساکر محصور خود امان خواست طاهر هم شرایط اورا پذیرفته بغدادیان شهر همدان را تخلیه وبطاهر وا گذاشتند. طاهر پس از تسخیر همدان به پاك نمودن اطراف و نواحی آنولا از وجود دشمن مشغول گردیده ودرهمین سنه ۱۹۵ قزوین و بعضی شهرهای نسبتاً کوچك دیگر را از قبیل کورا لجبال وغیره از دست عمال و کارمندان امین بیرون آورده متصرف گردید.

* * *

در همان موقعیکه عبدالرحمن بن جبله بابیست هزار عسکر بطرف همدان فرستاده شده بود محمد امین بسرعت هرچه تمامتر سواره نظام دیگری نیز ازاهالی بغداد ترتیب داده بسرکردگی عبدالله واحمد پسران حرشی (۱) بکمك عبدالرحمن بجنگ طاهر فرستاده بود به آنها امر نمود که در محل قصراللصوص فرود آمده و به اوامر عبدالرحمن سپه سالار کل لشکر مطیع باشند و به تحت نظر او بجنگ بپردازند بعضی میگویند که چون طاهر در خواست و شرط تسلیم شدن عبدالرحمن را پذیرفت وعبدالرحمن شهر را تخلیه کرد فی الفور خدعه حربی نموده در حالیکه حالت تسلیم شدن به عساکر طاهر نزدیك می شد حمله ناگهانی نموده خراسانیان غافل گیر کرد ولی طاهر و سپاه دلیر و [illegible] را از دست نداده با مدافعه [illegible] پرداختند وجنگ [illegible] درگرفت درحالیکه

---

(۱) [illegible]

سپاهیان بغداد کشته و تلفات زیادی بجا گذاشتند منهزم گردیده وعبدالرحمن شخصاً
با عده محدودی از عساکر خود به جنگ تن به تن ادامه دادند و بالاخره
عبدالرحمن کشته شد. سپاه شکست خورده او که به عبدالله و احمد پسران جرشی
پیوستند در بین آنها نیز وحشت وهراس تولید نمود چنانچه عبدالله واحمد بدون
آنکه باطاهر مقابل شوند راه بغداد را پیش گرفتند.

امابقول روضة الصفا خواند میر امین برای عبدالرحمن سپاه تازه دم وقوت الظهر
جدیدی فرستاد ولی به سرکرده گی عبدالرحمن جرشی وحسین بن علی بن عیسی
و این لشکر هنوز تازه به قرماسین رسیده بودند که خبر شکست عبدالرحمن
وکشته شدن او به آنجا رسید در بین عساکر قوت الظهر بدون معطلی از خوف
طاهر و سپاه پیروزمند او؛ و برگردانیده مجدداً رهسپار بغداد شدند.

طاهر پس از فتح قطعی همدان و شکستن عساکر بغداد و کشته شدن عبدالرحمن
بن جبله به پیشرفت خود ادامه داده حلوان را که فعلا در سرحد فارس وعراق
واقع است از دست عمال امین بیرون آورده وداخل حلوان شد. و یکی از قصبات
آنرا که بنام شازشان بود معسکر خود قرار داده استحکاماتی ساخت وخندقها
حفر نمود. پس از کمی توقف در این ناحیه هرثمه بن اعین که با عدهٔ زیاد
سپاه به کمک او از طرف مأمون فرستاده شده بود بدو پیوست و طاهر بر حسب
مکتوب مأمون تمام شهرها و قصبات مفتوحه را به هرثمه سپرده خود بطرف
اهواز روانه شد.

فتح اهواز

طاهر هنگامیکه حلوان [illegible] آنجا بنا برامر مأمون به هرثمه
بن اعین سپرد [illegible] آنکه [illegible] استحکامات دشمن
باخبر باشد یک عده سپاه [illegible] سرکرده گی یکی از افسران خود موسوم
به حسین بن عمر رستمی [illegible] وخودش بعد از

فراغت کارها به تعقیب او روانه شد. حسین بن عمر رستمی در بین راه شنید که محمد بن یزید مهلبی که از طرف امین حاکم اهواز بود از مقصد طاهر باخبر گردیده و باعدهٔ زیادی عساکر بجانب جندی شاپور که در بین راه اهواز واقع بود حرکت کرده و می خواهد در آنجا استحکامات تدافعی جهت اهواز آماده نماید. لهذا بطاهر خبر فرستاده وخود محتاطانه به پیشرفت ادامه داد. طاهر بمحض شنیدن این خبر عده زیادی عساکر خود را بصورت قوت الظهر برای حسین بن عمر رستمی سوق داده خودش هم به تعقیب آنها بامتانت وشکوه زایدالوصفی روانه گردید. ولی عساکر طاهر تانزدیکی های اهواز به هیچ یک موانعی برنخوردند و کسی را در بین راه نیافتند که با ایشان ماده مقابله ومقاتله باشد. در چند فرسخی اهواز محمد بن یزید حاکم اهواز عساکر خود را به جهت مدافعه شهر بیرون کشیده جنگ سختی در گرفت وپس از کمی زدوخورد عساکر محمد بن یزید عقب نشسته بهشهر پناهنده و محصور شدند. بعدازچندی محاصره که درطول آن ترتیبات لازمه گرفته شده بود محمد بن یزید مجدداً برای شکستن وبرهم زدن حلقه محاصره باسپاه خویش برون آمده جنگ مدهش وتن به تن در گرفت بالاخره محمد بن یزید بضرب نیزه یکی از مردان طاهر مقتول شد وشهر اهواز بدست افواج پیروزمند ودلیر خراسانی مفتوح گردید.

طاهر پس ازفتح اهواز فوراً بعضی از بلاد دیگر یمامهٔ و بحرین وعمان و غیره را که از متعلقات اهواز وبصره بود یکی عقب دیگر تصرف کرده ازجانب خود حکمران مقرر نمود وبهمین طریق طاهر شهرهای دیگر عراق را از قبیل کوفه وواسط وبصرهٔ وهمچنان مدائن متصرف شده برای مأمون بیعت گرفت وبدین صورت در سال ۱۹۶ هجری تقریباً به استثنای دارالخلافه بغداد ویکی دوشهر دیگر تمام عراق به حوزهٔ تصرف وفتوحات طاهر درآمد و مردمان آن

وعساکر خراسان وجود داشتند حمله بردند جنگ سختی در گرفت و در نتیجه ابوالعباس با دغیسی افسر رشید طاهر باعده از سپاه خویش کشته‌شد ومابقی‌خود را نزد طاهر کشیدند . خلاصه بهمین طریق محاصره بغداد تقریباً یکسال وچند ما بطول انجامید تا آنکه بالاخره طاهر بکلی امین وسپاه اورا منکوب و مغلوب نموده شهر را تصرف کرد و در ماه صفر ۱۹۸ هجری امین را بقتل رسانیده سر او را به خراسان به نزد مأمون فرستاد (۱) .

طاهر بعد از فتح بغداد تقریباً مدت یکسال یعنی تا ۱۹۹ هجری بحیث والی عراق و بلاد جبل وفارس واهواز وحجاز ویمن در بغداد مقرر بود .

تقرر طاهر بحکومت شام وجزیرة وغیره:

در سال ۱۹۹ مأمون حسن بن سهل را به ولایت عراق حاکم مقرر نموده وبطاهر نوشت تا آنولایت را به او تسلیم نموده خودش بشام برود و نصربن شبث عقیلی راکه بعد از مرگ امین بنای بغاوت وسلحشوری‌را گذاشته بود منقاد نموده زمام حکومت آنرا بدست خود بگیرد . طاهر هم بر حسب امر مأمون عراق را به حسن بن سهل سپرده خودش بجانب شام روانه شد . و در رقه بانصر بن شبث بن سیار جنگ شدید ومدهشی کرده اورا شکست داد وخود زمام حکمروائی شام وموصل وجزیره وغیره را بکف با کفایت خویش گرفت .

در سنه ۲۰۴ مأمون از مروقصد حرکت را بسوی بغداد نموده از راه فارس به انجا وارد شد و عبدالرووف طاهر را از رقه به بغداد خواست . چون از او احسان زیاد دیده بود و خلافت وی مرهون شجاعت و مردانگی وابتکار بود حکومت بغداد وشحنگی آن را بوی‌تفویض نمود . اگر چه مأمون از خدمات

---

(۱) فتح شهر بغداد وقتل امین را بعضی ها در ماه محرم همین سال نوشته اند چنانچه ملك الشعرا بهار در ساله ... اول صفحه ۳۵۰ مجمل التواریخ و القصص آنرا به ۲۰ محرم ۱۹۸ نگاشته است [illegible]

مرگ طاهر :

موقعیکه مامون فرمان حکومت طاهر را بر خراسان امضا نمود به نسبت نگرانی خاطریکه از او در دل داشت جهت آنکه همیشه از رویه و حرکات او باخبر باشد کلثوم بن ثابت را بریاست اداره پسته خراسان مقرر کرد تا دائماً اوضاع و افکار طاهر را مراقبت نموده وی را از آن باخبر سازد.

و نیز احمد بن ابی خالد وزیر مامون چون از طاهر به نزد خلیفه ضمانت کرده بود که مخالفت نه نماید یکی از ملازمان مقرب و محرم خودرا در ظاهر به طاهر بخشید تا بخدمت او باشد ولی در باطن به آن غلام امر و دستور داد تا هر وقتیکه طاهر بنای شورش و آزادی را بگذارد به قتل او اقدام نماید.

این بود که طاهر پس از انداختن نام خلیفه از خطبه و اعلان حریت در خراسان بقصر نشیمن خود مراجعت کرد. ولی بزودی احساس علالت و مریضی نموده در شب همان روز بصورت فجائی که بظن غالب مسموم شده باشد دنیارا پدرود گفت ونامی از خود برای فرزندان آریانا گذاشت که تا ابد در دامان افق خراسان ثبت خواهد ماند.

مکتوب :

شخصیت بزرگ طاهر که در تاریخ افغانستان از شخصیت های فراموش نشدنی است مظهر اخلاق، بزرگ منشی، ملت پرستی، عدالت خواهی، ضعیف پروری وبسیار سجایای پسندیده دیگر می باشد. علم و دانش وهنر دوستی، حسن اداره وسیاست کشور داری اورا کمتر شاهی داشته است. میخواستیم در زیر عنوان مخصوص از شخصیت وسجایای اخلاقی وسیاست کشور داری او بحث کنیم ولی ابی جعفر بن محمد بن جریر الطبری در تاریخ معروف خود موسوم به " تاریخ الامم والملوک " مکتوبی از طاهر عنوان پسرش عبدالله نقل میکند که از آن

می توان تماماً صفات وسجایای اورا استنباط کرد لهذا عیناً بعض نکات برجسته آنرا ذکر میکنم (۱) درین مکتوب طاهر عبداله را که از طرف مامون بحکومت شام مقرر شده بود در اخلاق وامور کشور داری چنین توصیه مینماید

«می باید بخداوندیکه واحد وبخود شریکی ندارد تقوی وپرهیزگاری نمائی واز وی بترسی واز غضب وغیظ او دوری بجوئی ورعیت خودرا حفظ وحمایت نمائی واوقاتیرا که خداوند ترا خلعت عافیت ولباس سلامت پوشانیده است به ذکر او تعالی وبرای عقبی ومعاد خود وآنچه که تو بعرض آن روان هستی وازان مسئول می باشی سپری نما ، وبه تمام چیزهای مذکور طوری عمل کن که خدای بزرگ ترا حفظ ونگهداری نموده از عذاب خود ودر دوآلام عذاب خود درروز قیامت نجات ورستگاری بخشد زیرا خدای بزرگ بتو احسان فرموده وشرافت خویش را برعایت مبذول ولازم ساخته است که امور عباد وبنده گان خودرا بدست تو سپرده است وترا بگسترانیدن عدالت واقامه حقوق وحدود الهی دربین آنها مکلف گردانیده وبدفاع ازاوشان وازوطن اوشان وحمایت خون آنها واستقرار امنیت طرق [illegible] راحت و[illegible] ایشان [illegible] مامور [illegible] نمود [illegible] گردانیده است مواخذه [illegible] کرده باشد

[illegible]

(۱) [illegible]

گمان نیك را نسبت به اصحاب خود برای خویش خصلت وحالت شخصیه بگردان وگمان بد را دربارهٔ آنها از خود دور کن واز او شان بگذر واین کار ترا به حسن رویه واطاعت ومدا را باوشان کمك مینماید . باید دانست که به گمان نیك قوه وراحت می یابی و رافت بر رعیت ترا مانع نمیگردد که از امور خود واز باخبری حکمداران وحمایت و حفاظت رعیت وتحقیق وتفکر در اسباب برقراری وصلاح آنها پرسش وجستجو نمائی بلکه بایست از امور حکمداران باخبری شود وحفاظت رعیت وتدبیر حوائج وفراهم آوردن ضروریات آنهابعمل آید . این چیزها وامثال آنرا اختیارنما. حدود واو امرالهی را بالای مجرمین وجنایت کاران بر حسب منزلت شان وبقدریکه مستحق می شوند قائم واجرا دار . و هیچگونه سستی ومعطلی را درآن روا مدار ومجازات وعقوبت اشخاص را که مستلزم سرزنش وعقوبت می شوند به تأخیر میانداز زیرا اگر درین باره تفریط بنمائی این تفریط حسن ظن وگمان نیك ترا فاسد میگرداند .

مردم صادق وصاحب صلاح را دوست وعزیز بدار واهل شرفرا بحق معاونت وامداد کن . باضعفاو بیچارگان صله رحم بدار وبه این کار خود منتها رضامندی خدا وتائید امر اورا طلبنماونواب آنرادردار آخرت التماس کن . از خواهشات بدوهوای نفس اجتناب نما وفکر خودرا از آن مصروف گردان وبه رعیت خود برائت وپاکی خویش را ازآن آشکار ساز . سیاست آنهارا باعدل توام وقرین گردان در اثنای غضب خود را ضبط نموده حلم ووقاررا اختیار کن . باید ذخائر وگنجینکه تو آنرا برای خود فراهم میآوری عبارت از نیکو کاری ، تقوی ، عدالت ، اصلاح امور واحوال رعیت ، عمران وآبادانی ملك ووطن آنها و تفقد وجستجوی امور ، وحفظ خونها وفریاد رسی مظلومین باشد .

گناه را هر گز حقیر مشمار ، بشخص حاسد قطعاً میل ورغبت منما وبه فاجر ترحم مدار با آدم کافر هر گز نه پیوند وبا [illegible] مداهنه [illegible] کرده سخن چین

را تصدیق مکن و بشخص غدار اعتماد نه نموده و فاسق و گمراه را امداد مکن ، هیچ انسانی را تحقیر وهیچ گدا و فقیری را تردید منما روز ها را عبث مگذران از ظالم هراس نداشته باش واز او چشم پوشی وغفلت مکن .

امور واحوال عسکری خود را تفقد وجستجو نموده ارزاق شان را و افرو وسائل معاش ایشانرا وسیع گردان تاخداوند بذریعهٔ آن فاقه گی وتنگدستی شانرا رفع کنند واحوال ایشان منظم شده واستقامت پیدا نماید ودر دلهای شان نسبت به اطاعت وامر تو اخلاص وخشنودی زیاد گردد .

کار هرروز خودرا درهمان روز انجام داده وفردا به تأخیر نینداز وشخصاً به آن مواظب باش چه فردا کارها وامورى درپیش دارد که ترا از انجام کار پس افتاده روز گذشته باز میدارد و بدانکه هر روزیکه تیر می شود امور آنهم بهمان روز رفتنی است اگر کار یومیه خود را انجام دادی نفس و بدن خود را آرام ومستریح میگردانی و امور حکومت را قانونی ومحکم میسازی .

برای هر یکی [illegible] آنها را [illegible]
[illegible] شان [illegible] را [illegible]
[illegible]
[illegible] .

[illegible]
برای هر کدام یک وقتی را معین کن [illegible] وقت [illegible]
[illegible] خود را برای چیزیکه
[illegible] در آن فکر [illegible] و آنگاه
چیزیکه موافق به حزم [illegible] باشد آنرا [illegible] کن [illegible] چیزیکه مخالف
آن باشد [illegible] .

این مکتوب را که برایت نوشته‌شده است بدرستی بفهم ودرآن غور وفکر کن وبرطبق آن عمل نما ودرجمیع امورخویش ازخداوند معاونت وامداد بخواه وخیر طلب کن زیراخداوند طرفدار صلاح وطرفداراهل صلاح می باشدبایست بزرگترین سیرت و بهترین رغبت تو همان چیزی باشد که درآن رضای اوتعالی است .
من از خداوند آرزو مینمایم که به خوبی ترا توفیق و رشد اعطا فرموده وحفاظت کنند .»

چون طاهر ان عهد نامه و مکتوب را برای پسر خود عبدالله نوشته فرستاد . مخالفین قضیه‌را طور دیگر بسمع مأمون رسانیدند تا آنکه مأمون مکتوب را خواسته بحضور خود خواند وبعد از اتمام چون سرا پا مطابق آئین خداوندی ودین مقدس اسلام وسیاست کشور داری وخیرونیکو کاری بود خیلی خورسند گردیده امر داد که مضمون آنرا بصورت متحدالمال به تمام حکام و عمال ولایات صادر نمایند .

چون طاهر مرد متدین وصاحب اخلاق وروبه نیکو ودرعسکری فرماندار رشید بود درجلب نمودن قلوب وافکار مردمان ورعیت خود مهارت بسزائی‌داشت در تربیه نمودن شعراء وعلماء و دانشمندان پیوسته سعی ومجاهدت می نمود . وخودش هم‌عالم زبردست وشاعر بلندقریحه بودچنانچه‌صاحب کتاب «ازطاهریان تامغل» میگوید که از طاهر وعبدالله پسراو که دارای طبع عالی شاعرانه بودند اشعار نیکو ومتین بیادگار مانده است درکتب ادبی توقیعات و نوشته جات آنان باقی ودلیل بزرگی بر فضل وهنر آنان به زبان عربی می باشد .

طلحه بن طاهر

پس از آنکه طاهر پرچم آزادی واستقلال رادرخراسان بلند نموده بنای حکومت ملی را گذاشت . ودرشب همان روز بطورناگهانی وفات یافت ، طلحه پسر او بر تخت امارت خراسان جلوس نمود .

شخص عالم و کار فهمی بود ولی درزمان حیات پدرمانند عبدالله برادر خود شهرت و نفوذ کاملی از نقطه نظر جنگجوئی و کشور کشائی حاصل نکرده بود . لهذا در کتب وتواریخ کمتر از او بصورت مفصل ذکر شده است .

درسال ۲۰۷ هجری طاهر حکومت سیستان را بدو تفویض نمود وچون بعداز پدر به حکومت‌تمام خراسان رسید از وقایع مهم دورهٔ امارت او درخراسان تنها جنگ‌ها زدوخورد های وی باحمزهٔ سیستانی می باشد که از زمان خلافت هارون‌الرشید در سیستان برعلیه عباسیان خروج کرده و بقسمتی از خراسان و کرمان تسلط یافته بود . درین جنگها طلحه همواره به حمزه غالب آمد واورا شکست های پی در پی داد .

درزمان حکومت طلحه که تقریباً هفت سال دوام کرد به استثنای سیستان که درآن چند مرتبه بتوسط حمزه اغتشاشات روداده وآنهم بزودی‌منطفی ورفع گردید ، باقی‌درتماماً خراسان امنیت ورفاهیت حکمفرما بود ، در روابط‌حکومت خراسان وخلافت عباسی بهبودی محسوس گردیده روز بروز متین تر ومستحکم‌تر میشد . بالاخره طلحه درروز ٤ شنبه ۲٦ ربیع‌الاول سال۲۱۳ هجری وفات یافت . باتفاق کلیه مورخین طلحه بن طاهر امیر فوق‌العاده حلیم ، متواضع ونیکو سیرت بود ودر تدین ودیانت شعاری شهرت تام داشت و در علم صرف ونحو از علمای معتبر بشمار میرفت .

عبدالله بن طاهر

اگرچه بعد از طلحه حکومت خراسان به برادرش عبدالله طاهر تفویض شد ولی چون عبدالله در آنوقت به‌دنیور علاقه فارس وآذربایجان به سرکوبی بابك خرمی مشغول بودعلی بن طاهر برادر خود را به‌نیابت خویش بحکومت خراسان گماشت ولی بعداز انقضای مدت قلیلی بعضی از مردمان فارس بر علی شوریده

---

(۱) صفحه ۱۸۱ تاریخ سیستان طبع طهران .

بدهی از نیشاپور هجوم بردند وعلی در آن جدال کشته شد چون قضیه بسمع
عبدالله طاهر رسید در رجب سنه ۲۱۵ عزیز بن نوح را بصورت مقدم الجیش
با ده‌هزار نفر جهت فرونشانیدن آتش اغتشاشات سوی نیشاپور فرستاد و
بدین وسیله شورش و انقلابات را برطرف نمود.

عبدالله طاهر، محمد بن حمیدالطاهری را تارسیدن خود به نیشاپور به آنجا
مقرر نمود. ولی چون عبدالله به نیشاپور آمد از ظلم و نا انصافی او باخبر
شد او را عزل نموده خود حکومت خراسان را بدست گرفت.

عبدالله بن طاهر درسال ۱۸۲ هجری تولد یافته و درحیات پدر نظر بهلیاقت
وکاردانی و خدمات و کشورگشائی ممتاز طاهر پدر خود
توجه خلیفه را بخویش جلب نموده مورد اعتماد وی واقع گشت. هنگامیکه
مأمون طاهر را بحکومت خراسان فرستاد چون از طرف او مطمئن نبود واوضاع
وافکار او را بکلی مشاهدت میداشت که [illegible] آزادی
میدهند برای آنکه [illegible]
پدر [illegible] میکرد
وآنکه یحیی بن معاذ [illegible] سال
۲۰۲ [illegible] یحیی بن معاذ را شکست
[illegible] طاهر را [illegible]
[illegible]
[illegible] مردم را [illegible]
که پسر خود [illegible]
آنچه پدرت [illegible] که یحیی بن معاذ
[illegible]
[illegible] گرفته‌ام

بدینطریق عبدالله درسنه ۲۰۶ بحکومت ولایت شام وجزیره مقرر گشته باعساکر وسپاه زیادی بدانسو حرکت نمود . و بعد از محاربات شدید و طولانی تماماً ولایتشام و جزیره را ازوجود نصر بن شیث عقیلی وهمراهانش پاك کرده اورا اسیر و دربغداد به نزد مامون فرستاد وخود بحکومت مستقل آنجا پرداخت

فتح مصر :

چون عبدالله از مسئله بن شیث عقیلی درشام ورقه فارغ گشته او را اسیر گرفته و به خلیفه فرستاد. مامون مکتوبی برایش فرستاده او را برفتن بجانب مصر امر نمود . عبدالله فوراً تدارك سپاه و نفر خودرا دیده بدانسو حرکت نمود در آن وقت مصر به تصرف عبیدالله بن اسیری بود . چون عبدالله طاهر بمصر نزدیك شده وبمسافه یك منزل آن رسید یکی از صاحب منصبان خود را بطرف مصر بصورت پیش قدم فرستاد تابدانجا رفته برای معسکروی موضعی را انتخاب نمایند .

چون ایـن خبر به ابن السری رسید با یك عده عساکر منتخبه خویش جهت مقابله ودفع عسکرعبدالله طاهر عازم شد . جنگ سختی در بین طرفین درگرفت ولی چون عدهٔ عساکر عبدالله طاهر کم بود صاحب منصب او فوراً بدست یکی از چاپك سواران خود اطلاعی برای عبدالله طاهر فرستاد و عبدالله خود با عساکر و سپاه سوارهٔ خویش بکمك او روان شد و قبل از آنکه عبدالله بعد از یك حمله یا حمله دوم به پردازد ابن السری منهزم گردیده به فسطاط محاصره شد بالاخره شرائطی پیش کرده شهر را تخلیه نموده و خود فرار اختیار کرد . بهمین طریق عبدالله اولاً اسکندریه و سپس به تدریج کلیه شهرها و اراضی مصر را تسخیر نموده و فتح آن بقول طبری در سنه ۲۱۱ به انجام رسید . در همین سال عبدالله از مصر به بغداد مراجعت نموده چنانچه پیشتر هم گفته شد متعاقبا در آذربایجان بدفع بابك خرمی که چندین بار سرداران و عمال خلیفه را منهزم ساخته بود بر داخت .

در همان حال چون برادر عبدالله ، طلحه بن طاهر در خراسان فوت کرد و علی بن طاهر برادرش که به نیابت او در خراسان حکومت میراند کشته شد عبدالله بسرعت زیاد بابک را عقب نشانیده بحکومت خراسان شتافت ودر زمان حکمرانی او کرمان نیز به جزء حکومت خراسان داخل گردید .

عبدالله پس از آنکه برحکومت خراسان جلوس کرد روابط سیاسی خراسان را با خلافت بغداد بیشتر نزدیک ساخت . چنانچه در اکثر اغتشاشا تیکه در فارس و طبرستان و غیره جاها بمقابل دولت معتصم عباسی رو داد ، با خلیفه کمك اخلاقی نموده بر اشرار تاخت و آنهارا اسیر یا مقتول نمود . از جمله در سال ۲۱۹ هجری بدفع محمد بن قاسم که از اولادهٔ حضرت علی کرم‌الله وجه بوده ودر طالقان فارس بمخالفت ابو اسحق معتصم قیام نمود ، اقدام نموده عاقبت اورا اسیر کرده به نزد خلیفه فرستاد . همچنان در سال ۲۲۵ مازیار بن قارن حکمران طبرستان که بر ضد معتصم برخاسته بود از در جنگ پیش آمده اورا مغلوب و دستگیر ساخته و به بغداد روانه کرد .

عبدالله طاهر در امور سیاست و مملکتداری مرد زبردست بوده در کشور کشائی و جوان مردی هیچ کمی از پدر خود نداشته . در زمان حکومت او خراسان با امن و امان زیست میکرد و دولت طاهری و مدنیت و عمرانات آن در ترقی بود ولی باوجود آنکه در عدل و داد اهتمام زیاد بخرج میداد ، چون تازه اغتشاشات مملکت رو بخاموشی گذاشته و شیرازه از هم گسسته و حکومتها نوبنیاد بوده مستحکم نمیگردید بود گاهی در بعضی نقاط خراسان مانند سیستان و فراه و غیره اغتشاشاتی بمیان می آمد . چنانچه موقعیکه عبدالله طاهر در زمان حکومت خود

برخراسان ادارهٔ ولایت سیستان را به محمدبن‌الاحوص سپرد چون هنوز در آنجا بعض اغتشاشیون موجود بود محمد بن‌الاحوص باعزیز بن نوح که متعاقباً ازطرف عبدالله جهت سرکوبی اشرار به سیستان آمده بود یکجا دفع اغتشاش کننده گان گماشت تا آنکه در رمضان سنه ۲۱۶ عزیز بن نوح کشته شد وحضین بن‌الحسین بن مصعب عموی عبدالله به حکومت سیستان آمد. ازین قبیل شورش ها در سیستان و سایر نقاط خراسان تا زمان انقراض دولت طاهری بمیان آمد و تا زمان بر قرار شدن سلسلهٔ صفاری سیستان دوام داشت .

عبدالله که تقریباً شانزده یا هفده سال تمام بر خراسان حکومت داشت بالاخره در دهم وبقول دیگر در یازدهم ربیع الاخر سال ۲۳۰ در نیشاپور وفات یافت وبعد از وی پسرش طاهر بن عبدالله به حکومت خراسان رسید .

عبدالله طاهر از آن امرای افغانستان است که در تاریخ به نسبت فضل و دانش وعدل گستری او نامش باقی خواهد ماند . در دورهٔ حکمرانی عبدالله خراسان از حیث دارائی و عمران خیلی شکوه داشت چنانچه لوسترانج بعض از آبادیها و آبادات نیشاپور را از یادگار های عصر او میدانند ، از جمله میگوید : « قریهٔ شادیاخ یا الشادیاخ در قدیم عبارت ازباغی بود که دراوایل قرن ۳ هجری عبدالله پادشاه طاهری در وقتیکه نیشاپور را پای تخت حکومت خود قرارداد باغ مذکوررا بتصرف خود در آورده و آنگهی اطراف ونواحی قصر او که اماکن معسکرش بود بالاخره یکی از عمده ترین قصبات نیشاپور شد و بعد از تهاجم غز موقعیت پایتخت را احراز نمود » . (۱)

از شعر دوستی و ادب پروری عبدالله نیز حکایات زیاد کرده اند و از جمله طبری میگوید هنگامیکه عبدالله طاهر جهت مصر روان بود در بین

---

(۱) کتاب اراضی خلافت شرقیه مولفه لوسترانج

راه به مرد اعرابی بر خورد که نسبت بوی اشعاری چند بالبدیهه سرود . چون
امیر عبدالله را ابیات او پسند آمد پرسید تو که هستی آن مرد گفت من بطین
شاعر هستم . آنگاه عبدالله بملازم خود امر کرد تادربدل هفت بیت او برایش
هفت هزار درهم وهفت صددینار بدهد . پس از آن تا وقتیکه عبدالله به مصر
در سکندریه رسید شاعر مذکور با او همراه بود .

ولی بالاخره بااسپ خود درگودالی افتاده وبقرار آن دراسکندریه فوت شد .

خود عبدالله طاهر نیز شاعر بوده و درموسیقی معلومات زیاد داشت . مقداری
ازاشعار او دردست است . کتبی نیز از او درتواریخ ذکر کرده اند . شاعران و
دانشمندان مانند ابو تمام شاعر شهیر عرب از او مدح گفته اند .

درزمان حکومت عبدالله درخراسان برعلاوه جنگهاو گیر ودار های داخلی
دو حادثه رقت آور دیگر نیز رو داد که در اثر جدیت ودرستکاری او بزودی
دفع گردیدند . یکی آنکه بسال ۲۳۳ در خراسان زلزله مدهشی بوقوع پیوست
که در اثر آن تلفات و خسارات کلی بمردمان عاید گردید ولی بزودی عبدالله
[illegible] آرامش [illegible] برقرار گردید . دیگر
[illegible] در سنه ۲۲۰
هجری [illegible] در بین مردمان
ظاهر گردید . اهالی [illegible] بسیار مردند و این واقعه
[illegible] ۲۲۱ [illegible] آنکه عبدالله بن طاهر
از کیفیت [illegible] بفقراء و در
[illegible] منظور نموده [illegible] رفع شده
[illegible] در تاریخ معروف [illegible] او توصیف نموده

منجمله میگوید: (مر عبدالله بن طاهر رارسمهای نیکو بسیار است یکی آن است کهبهمه کارداران نامه نوشت که حجت برگرفتیم شمارا تااز خواب بیدار شوید واز خیره گسی برون آئید و صلاح خویش بجوئید، وبا بزرگران ولایت مدارا کنید و کشاورزی که ضعیف گردد او را قوت‌دهید وبجای خویش باز آورید که خدای‌عزوجل مارا از دست های ایشان طعام کرده است . واز زبانهای ایشان سلام کرده است و بیدار کردن برایشان حرام کرده است .)

طاهر بن عبدالله

هنگـامیکه عبدالله بن طاهر درسنه ۲۳۰ درگذشت خلیفه بغداد واثق بود . بعداز مرگ عبدالله پسرش طاهر بن عبدالله که اورا ابوطیب نام نهاده بودند ودر وقت مرگ پدربه طبرستان بود بحکومت خراسان رسید .

طاهر تقریباً مدت هجده سال یعنی تاسنه ۲٤۸ که درخراسان بهمان خط مشی پدران خویش حکومت راند. وی مرد موقر و صاحب تدبیر بود سیاست خارجی خود را مانند اسلاف خویش بیک موازنه نگهداشته و روابط دوستانه خراسان و بغداد را بهمان طریق سابق ادامه داد . چنانچه از همین نقطهٔ نظر بود که باوجود وقایع مهمی که در زمان خلافت او در بغداد رو داد از قبیل مرگ واثق و بر وی کار آمدن ابوالفضل جعفرالمتوکل علی‌الله وقتل او وهمچنان خلافت پسر او ابوجعفر محمدالمنتصر بالله ومرگ اوو خلافت المستعین هیچ کدام تغیری درین روابط وارد آورده نتوانست . واین خود دلیل بزرگی بر سیاست مداری طاهر بن عبدالله میباشد ، اما درزمان او اغتشاشات داخلی در سیستان که از مدتها قبل بر وی کار آمده بود شدت کرده ، و کار صالح بن نصر سیستانی و یعقوب لیث در زمان حکومت او بالا رفت .

درو قتیکه طاهر بن عبدالله امارت خراسان را صاحب گردید ابراهیم بن حضین را
که ازطرف عبدالله بن طاهر مدتی والی هرات و پس ازآن والی سیستان بود بولایت
سیستان گماشت ' چون احمد پسر ابراهیم مذکور که از طرف پدر حکمران بست
بود عثمان بن النصر مالک را در ناحیهٔ بولان بر اوشوریده بود پس از زدو
خورد زیاد دستگیر نموده سرش را برید و بسیستان به نزد ابراهیم پدر خود
فرستاد . ابراهیم سر را بردار بلند کرد و مردمان سیستان ازین وضع ابراهیم
القوسی شوریده سخت بر آشفتند که چرا شخصی مانند عثمان که از اصیل
زاده گان سیستان بود بدین وضع مقتول گردد . ازین باعث بود که اغتشاشات
پی در پی و متوالی بسر کردگی احمد بستی و بشار بن سلیمان بستی و صالح
بن نصر سیستانی برادر عثمان بن نصر که در بست بزرگ شده بود ' رو داد .
و بالاخره کار صالح بن نصر سیستانی و یعقوب لیث از همه بیشتر قوت گرفت
و ازین تاریخ به بعد در ارکان حکومت طاهریان رخنه و سستی جا گیر شد .
و در سنه ۲۳۸ مردمان بست و نواحی آن بصالح بیعت کردند . (۱)

بهمین طریق زد و خوردها و جنگهای بسیار در بین عمال طاهر بن عبدالله و
صالح بن نصر بمیان آمد تا اینکه بالاخره یعقوب مؤسس سلاله صفاری و علی
صفاری که دسته از مردمان سیستان را با خود بیعت گرفت (سنه ۲۴۹ هجری)
و سیستان مستقلاً از حوزه اقتدار طاهر عبدالله برآمد . چون یعقوب هنوز از
طرف صالح بن نصر که بالاخره بهمان سمت بدون از جمع شده بود نگرانی خاطر
داشت از حد سیستان پیش طاهر بن عبدالله پیشتر نیامد . تقریباً دو سال دیگر
بعد از این واقعه طاهر بن عبدالله با کمال بی خطری بر خراسان حکومت
راند و بالاخره بروز دوشنبه ۲۲ رجب سنه ۲۴۸ هجری در نیشاپور بدرود حیات
گفته برحمت ایزدی پیوست . (۲)

---

(۱) صفحه ۱۹۳ تاریخ سیستان

(۲) « « ۲۰۰

طاهر بن عبدالله امیر رؤف و مهربانی بود و مانند پدر در علم پروری و هنر دوستی اشتهار داشت . از سیرت و اخـلاق و رویـهٔ او با رعیت توضیحات زیاد کرده اند .

محمد بن طاهر

چون طاهر بن عبدالله وفات یافت بعد از وی بـلا فاصله حکومت خراسان به محمد بن طاهر سپرده شد . محمدبن طاهر باحکومت بغداد که در آنوقت خلافت به مستعین تعلق داشت روابط خود را بر طبق پدران خویش ادامه داد . ولی بر خلاف اسلاف خویش مرد ضعیف‌النفس و عیاش بود . قوهٔ اداره و کشور داری و همچنان کـفایت و استعداد ضبط امور را نداشت . همواره اوقات خود را به عیش و عشرت میـگذرانید و زمام امور را بـکـلی بـدست عمال و حکـام سپرده بود و خود چندان توجه‌واهتمامی به امور مملـکت نمی نمود .

شورش در طبرستان :

درسنه ۲۳۷ طاهر بن عبدالله بن‌طاهر بن حسین برادر خود محمد بن عبدالله را در موقعیکه متوکل بر سر بر خلافت نشست برای آنکه روابط دوستی و سیاسی او با بغداد مستحکم ترومتین باشد به بغداد فرستاد . و المتوکل اورا به نسبت سیاست وقت و اندیشه که از خراسان داشت و همچنان بواسطهٔ قوه اداره و شجاعت که در خانوادهٔ او موجود بود ، به شحنگی بغداد گماشت .

موقعیکه خلافت به مستعین رسید در پاداش سوابق و اجرآت او بعض از اراضی نواحی طبرستان را که از آنجمله طلا روجالوس است (۱) که خیلی حاصلخیزوغنی بودند ، بهاوتملیك نمود . در اطراف این اراضی محمد بن عبدالله بعض زمین های لامالك و یران اشجاری‌نیز وجود داشت که مردمان بومی آنرا

(۱) صفحه ۲۰۸ تاریخ ایران مؤلف عبدالله رازی .

از درختان آن استفاده کرده و رمه های گاو و گوسفند و گلهٔ اسپان خود را در آن بچرا می آوردند . چون عامل و نماینده محمد بن عبدالله خواست آن اراضی را نیز بتصرف خود در آورد دو نفر از متنفذین آنجا موسوم به محمد وجعفر پسران رستم نام بمخالفت برخاسته محمد عبدالله مجبور گردید که از حکمران طبرستان سلیمان بن عبدالله که برادراو بود کمك بخواهد . بدین طریق در طبرستان اغتشاشاتی بمیان آمده و ز طرف دیگر چون محمدبن طاهر شخص بی اداره و ازامور کشور بی خبر بود طبرستان وسپس گرگان صحنه تبلیغات مردمان زیدیه قرار گرفت تا آنکه در سنه ۲۵۱ هجری مردمان آن نواحی ازغفلت وتن پروری محمد بن طاهر استفاده کرده بسرکردگی حسن بن زید علوی شورش برپا کردند وسلیمان بن عبدالله بن طاهر حاکم آنجا نتوانسته ری وسپس به بغداد رفت و مستعین او را به شحنگی آنجا گماشت ۱) و طبرستان و گرگان ازدست محمد بن طاهر بدر رفت .

چون در همین حال یعقوب لیث صفاری در سیستان قوه واقتدار کمالی حاصل نموده ودر کشورگشائی خراسان هرج و مرجی برپا شده بود دیگر فرصتی جهت سرکوبی حسن بن زید برای محمد بن طاهر دست نداد .

تصرف یعقوب بر هرات .

بعد از آنکه یعقوب در سنه ۲۴۷ هجری به تسخیر سیستان موفق گردید وقتا درهم از دست صالح بن نصر بیرون آورده در سال ۲۰۷ درهم را که بعد از صالح بروی کار آمده بود و یعقوب نیز سپهسالاری افواج او اشتغال داشت هم دست داده از مردم سیستان برای خود بیعت گرفت . و صالح را که از فرار نیز ... پادشاه

(۱) صفحه ۷۰۸ روضة الصفا خواندمیر . صاحب روضة الصفا مرگ سلیمان بن عبدالله طاهر را در بغداد به سنه ۲۶۳ می نگارد ولی دیگران مانند نصرالله فلسفی در مقاله خود منتشره در سالنامه انتشارات وعظ و خطابه در سنه ۲۶۵ می نویسد .

کابل مدد خواسته بود مجدداً مغلوب کرده زنتبیل را به قتل رسانید و بست را تصرف نمود دوباره بسوی سیستان رهسپار شده وپس ازچندی عزم هرات نمود .

درین وقت ازطرف محمد بن طاهر ، حسین بن عبدالله بن طاهر حاکم هرات بود چون یعقوب داؤد بن عبدالله را به نیابت خود به حکومت سیستان گماشته جانب هرات شتافت به نسبت آنکه در ارکان حکومت طاهری در اثر سوء اخلاق و خوش گذرانی محمد بن طاهر رخوت وسستی جاگزین شده بود حسین بن عبدالله بعد از مقابله کوتاهی دربیرون شهر هرات مغلوب یعقوب گردیده بشهر پناهنده ومحصور شد . ویعقوب کار محاصره هرات را تنگ ترساخت تا آنکه بالاخره حصار مستحکم شهر تاب مقاومت نیاورده مفتوح گردید وحسین بن عبدالله بن طاهر اسیر شد .

خبر به محمد بن طاهر رسیده فورا ابراهیم بن الیاس بن اسد را که قوماندان کل افواج او بود باعده سپاه سوی هرات سوق داد ولی چون خبر فرود آمدن سپاه او در پوشنگ به سمع یعقوب رسید علی العجاله علی بن لیث برادر یعقوب امور اداری شهر هرات را بدست خود گرفته وخود یعقوب شخصاً به پوشنگ شتافت وپس از مجادله شدیدی آنرا مفتوح گردانیده ابراهیم بهزیمت جانب محمد بن طاهر شتافت . و او را از جنگجوئی وقوهٔ عسکری یعقوب بهراس انداخت ولی بازهم محمد طاهر از خوشگذرانی دست نکشیده جداً در رفع خطر نه پرداخت ورسولی بجانب یعقوب فرستاده پیش نهاد صلح کرد وبه او حکومت سیستان و کرمان وپارس را واگذاشت یعقوب هم که هنوز ازطرف پسر زنتبیل پریشانی خاطر داشت تنها به تصرف هرات اکتفا کرده بسوی سیستان باز گشت وخطبه شاهی را بنام خود خواند .

آمدن یعقوب بار دیگر بسوی هرات :

یعقوب پس ازآنکه از هرات باز گشت در سنه ۲۵۴ بکرمان ، فارس شتافته آنرا

متصرف شد . و در سنه ۲۵۷ پسر زنتبیل را برخج شکست داده از آنجا پس بسیستان آمد و باز در سنه ۲۵۸ بعزم غزنین و کابل و بامیان و بلخ حرکت نموده آنها را بدست آورد و بسیستان باز گشت .

هنوز چندی در شهر زرنج راحت نکرده بود که در هرات به ناحیه کرخ عبدالرحمن نامی که تنها صاحب تاریخ سیستان او را عبدالرحیم خوانده است بر خواسته خود را امیرالمومنین خوانده المتوکل علی الله لقب نهاد . یعقوب بشنیدن این خبر بروز شنبه ۱۹ شعبان ۲۵۹ هجری جهت سرکوبی او آهنگ هرات کرد . عبدالرحمن محض ورود یعقوب باوجود سرمای سخت به کوه های اطراف هرات پناهنده شد ولی بالاخره پس از جنگهای چند تسلیم گردید . یعقوب او را عفو [illegible] به حکومت اسفزار مقرر کرد و خود چندی بهرات قرار گرفت هنوز سالی تمام نشده بود که مردمان عبدالرحمن را بقتل رسانیده و ابراهیم بن [illegible] را برخود حاکم کردند . ابراهیم [illegible] با هدیه های بسیار به اطاعت [illegible] آمد و یعقوب [illegible] این گروه او حکومت هرات را بدو داده [illegible] که نام آنرا جیش الشراة نهاد . [illegible] منتظم کرد وخود بماه [illegible] بسیستان باز گشت .

[illegible] یعقوب بسوی نیشاپور و انقراض دولت طاهری :

[illegible] یعقوب [illegible] هرات [illegible] عبدالرحمن [illegible] [illegible] تاریخ داده‌اند که [illegible] یعقوب بماه جمادی‌الاولی سال [illegible] از هرات به سیستان باز گشته [illegible] عبدالله نام بن محمد بن صالح سگزی [illegible] صالح والفضل در اوراق [illegible] سیستان [illegible] بن طاهر پناهنده [illegible] و یعقوب جهة [illegible] نمودن ایشان بسوی نیشاپور روانه شد .

قضیه جنگ یعقوب با عبداله سگزی و برادرانش در تاریخ مجهول مانده و بصورت واضح از آن ذکر نشده است. چنانچه صاحب تاریخ سیستان که بهترین ماخذ جهت نگارش تاریخ بعد از اسلام سیستان می باشد ازین واقعه بصورت اجمال حرف زده و بدون آنکه اصل کیفیت را بنویسد تنها میگوید: «یعقوب حفص بن زونك را خلیفت خویش کرد بر سیستان و روز شنبه ۱۱ روز باقی مانده از شعبان ۲۵۹ برفت و راه نیشاپور بر گرفت و چنین گفت که بطلب عبداله بن محمد بن صالح همی روم و عبداله بن محمد نیشاپور بود به نزدیك محمد بن طاهر» زین الاخبار این قضیه را نسبت بدیگر ماخذ مفصل تر معلومات میدهد. «چون عبدالرحمن [illegible] حصار مقهور است و به زینهار آمد باچند تن ازپیش روان چون [illegible] بن [illegible] و محمد بن نوسه و طاهر بن حفص، از آنجا به پوشنگ آمد و طاهر بن الحسین بن طاهر را بگرفت و از آنجا به سیستان بازشد و عبدالله [illegible] یعقوب [illegible] گرد و هرسه برادر بدین سبب از سیستان برفتند و [illegible] بن طاهر آمدند به نیشاپور، یعقوب نامه نوشت و ایشانرا باز خواست [illegible] بن طاهر باز نداد و یعقوب بطلب ایشان بخراسان آمد و رسولی [illegible] طاهر فرستاد».

بهر حال [illegible] طاهریان به نسبت تن پروری و سوء ادارهٔ محمد بن طاهر [illegible] وقبلاً طبرستان و گرگان بدست حسن بن زید علوی و [illegible] بلخ و هرات به تحت تسلط یعقوب در آمده بود، یعقوب برای آنکه [illegible] طاهریان را منقرض نموده در عوض آن یك سلطنت مستقل و [illegible] کار آورد، پناه بردن عبداله سگزی را به نیشاپور بهانه قرار داد [illegible] نیشاپور گردید، رسولی برای محمد بن طاهر فرستاده عبداله را [illegible] فرستادهٔ یعقوب به نیشاپور رسید اولاً

او را به دربار بار نداده گفتند امیر خواب است. نماینده با کمال جرئت گفت بلی کسی آمده است که او را از خواب بیدار کنند. بعداً جوابی هم اگر بدو دادند منفی بود و خواهشات یعقوب مسترد گردید. لهذا یعقوب باسپاه خویش به نزدیك نیشاپور آمده به سه منزلی آنجا به فرهادان اقامت گزید. چون خبر ورود او بدین نقطه در نیشاپور انتشار یافت ازشدت ترس ووهشت همه سران و بزرگان وحتی اعمام محمد بن طاهر به استقبالش در فرهادان شتافته خود را تسلیم نمودند. محمد بن طاهر هم که وضعیت را بشکلی دگرگون یافته خود را ضعیف وبیچاره دید به نزد او رفت. یعقوب به عزیز بن عبد الله (۱) که از افسران معتمد او بود امر کرد تا محمد بن طاهر را با همه خواص وخاندانش محبوس کند (۲) محمد طاهر بصورت اسیر بسیستان فرستاده شد و در زندان زرنج بدرود حیات گفت. برخی مؤرخین میگویند که قضیهٔ اسیر شدن محمد طاهر اینست که یعقوب پس از آنکه افسران عالی رتبه ومقربان دربار او را به نزدیکی نیشاپور اسیر گرفت بر خود او شتافته وی را محبوس ساخت (۳) خلاصه بروز ۲ شوال سنه ۲۵۹ هجری دولت طاهر بپایان بدست یعقوب منقرض شد ودر عوض آن سلالهٔ مقتدر وملی دیگری بمیان آمد که بنام صفاریان یاد میشود.

*

در مرگ محمد بن طاهر که با سقوط او از تخت امارت خانوادهٔ طاهریان از بین رفت اختلاف است، صاحب تاریخ سیستان میگوید که یعقوب محمد را در سیستان به زندان بزرگی بشهر مسجد آدینه محبوس کرد و کور او هم

---

(۱) صفحه ۲۲۰ تاریخ سیستان.

(۲) طبری این شخص را عزیز بن السری نگاشته است.

(۳) زین الاخبار گردیزی.

اندران زندانست زیرا پس از فوت او یعقوب امر نمود تا جسد او را بهمان زندانی که بود دفن کنند . ولی طبری ودیگران بر آنند که بعداز شکست خوردن یعقوب بن لیث درماه رجب سال ۲٦۲ به دیر العاقول محمد بن طاهر که در سپاه او محبوس بود ازبند نجات یافته به‌بغداد رفت ومورد عنایات خلیفه واقع گردیدابن خلکان هم این روایت را تائید مینماید وتنها بقول ملک‌الشعرأ بهار که در تاریخ سیستان پاورقی داده ' یعقوبی در کتاب البلدان خود نسبتاً باروایت تاریخ سیستان موافقت میکند . ولی گردیزی در زین الاخبار خود قول صاحب تاریخ سیستان ویعقوبی را رد وروایت طبری‌را تائید نموده میگوید که محمدطاهر به‌زندان یعقوب بماند : « تایعقوب‌رامرفق بدیرالعاقول هزیمت کرد ومحمدبن طاهر نجات یافته‌اندرجب سنه۲٦۳ » ازین ثابت میشود که محمد بن طاهر بعد ازواقعهٔ دیرالعاقول از زندان نجات یافته است . بهر حال بباید روایت تاریخ سیستان که بهترین ماخذ ' راجع بوقایع تاریخ سیستان میباشد ویعقوبی وبرخی‌مؤرخین دیگر نیز بقول او موافقت دارند صحیح روایات دانست وباید گفت که وفات طاهر به سال ۲٦۹ هجری اتفاق افتاده است .

خیلی ها زیاد بود . واز باعث اموال صادراتی ازسر زمین های خیلی ثروت مند ومستغنی بشمار میرفت چنانچه اعانهٔ که در اوایل خلافت عباسی جهت تقویهٔ شئون اسلام از خراسان به بغداد فرستاده می شد متجاوز از چهل ملیون درهم بوده .

مقدار اموال و اشیائیکه از خراسان مخصوصاً از هرات وبلخ و سیستان در آن زمان بخارج صادر میگشت تخمیناً ازینقرار بوده .

۱ ـ نقره ۲۰۰۰ هزار شمش

۲ ـ کالا ۲۰۰۰۰ هزار توپ

۳ ـ حلویات وقند سفید ۲۰۰۰ هزار رطل .

۴ ـ سازچرم خام ۱۰۰۰ کلاوه

۵ ـ ادویه ونباتات طبی وغیره ۳۰۰۰ هزار رطل

۶ ـ [illegible] ۰۰۰۵ راس

۷ ـ [illegible] ۹۰ هزار سر .

[illegible] کالای تجارتی وار تجارتی خراسان نیز جغرافیه نگاران مانند [illegible] واصطخری و ابن حوقل وغیره تشریحات مفصل داده اند [illegible] همهٔ آنها آباد وقابل استفاده بوده وتماماً شهرها [illegible] یکدیگر وصل می نمودند